

بنیاد مطالعات ایران
برنامه تاریخ شفاهی

داریوش همایون

بنیاد مطالعات ایران

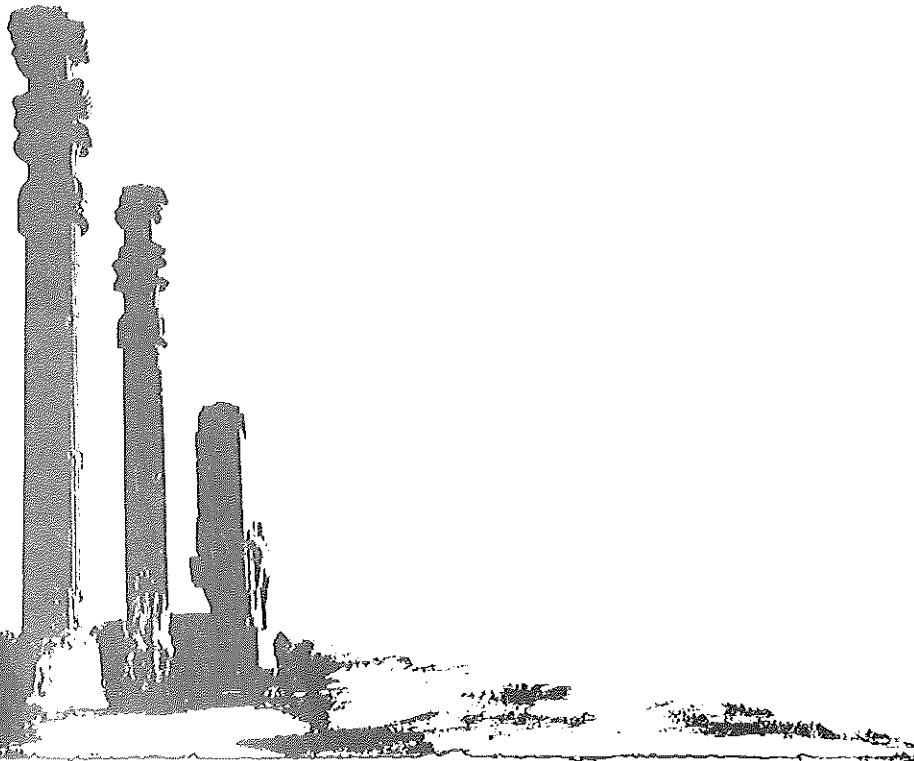
Foundation for Iranian Studies

برنامه تاریخ شفا هی

صاحبہ شوندہ: آقای داریوش همایون

صاحبہ کنندہ: آقای بهروز نیکذات

واشنگتن دی سی: ۱۱ سپتامبر ۱۹۸۲



4801 Massachusetts Avenue, N.W., Suite 670
Washington, D.C. 20016, Telephone: (202) 686-1224

<u>صفحه</u>	<u>مندرجات</u>
۱	۱- دوران کودکی، مراحل تحصیلی، ورود به فعالیتهای سیاسی و مطبوعاتی، عضویت در حزب رستاخیز
۲ - ۳	۲- بازداشت از طرف حکومت نظامی، فعالیتهای تروریستی، تحصیل در دانشگاه‌های روا رد، احساسات ملی در دوره رضا شاه پهلوی، اشغال ایران از طرف متفقین
۴	۳- تضاد بین سنت‌های مذهبی و پیشرفت‌های علمی
۵ - ۶	۴- اثرات نا مطلوب همسایگی ایران با شوروی
۷	۵- فعالیتهای مطبوعاتی و نقش وابستگان مطبوعاتی خارجی
۸ - ۹	۶- سانسور مطبوعات
۱۰ - ۱۱	۷- اشتغال در موسسه انتشاراتی فرانکلین
۱۲ - ۱۳	۸- تشکیل سندیکای خبرنگاران و نویسنده‌گان
۱۴	۹- آغاز فعالیتهای سیاسی در کشور و تشکیل احزاب بعد از شهریور ۱۳۲۵
۱۵ - ۱۸	۱۰- تشکیل حزب توده و کمکهای شوروی، عوامل انگلستان، جبهه ملی
۱۸ - ۲۰	۱۱- گرایش‌های مارکسیستی و امتیازات عناصر مذهبی و چپی
۲۰ - ۲۲	۱۲- تشکیل گروههای اصلاح طلب، بدگمانی شاه نسبت به حزب رستاخیز
۲۳	۱۳- حدود موقیت حزب توده و جبهه ملی
۲۴ - ۲۷	۱۴- نقش مذهب در تسلط خارجیها بر کشور، سیاست مذهبی نادرشاه
۲۷ - ۲۸	۱۵- محمد رضا شاه پهلوی و روابط با انگلستان و روحانیون
۲۹	۱۶- روابط ایران با امریکا
۳۰ - ۳۵	۱۷- تصدی وزارت اطلاعات، سیستم اداری ایران
۳۶ - ۳۷	۱۸- روزنامه آیندگان، نظریه نسبت به امریکا و اسرائیل و فلسطین
۳۸ - ۴۱	۱۹- مارکسیسم و اسلام
۴۲ - ۴۳	۲۰- وضع رسانه‌های گروهی ایران
۴۴ - ۴۶	۲۱- هدف‌های روزنامه آیندگان
۴۷ - ۴۸	۲۲- علت گرایش‌های رادیکال؛ مارکسیستی و اسلامی
۴۹ - ۵۰	۲۳- نحوه تصمیم‌گیری در دولت، وضع هویدا، انقلاب اسلامی
۵۱ - ۵۲	۲۴- فلسفه تشکیل حزب رستاخیز و فعالیتهای آن
۵۳ - ۵۴	۲۵- روابط اعضاء دولت با یکدیگر و وضع دولت از نظر تصمیم‌گیری، هویدا، آموزگار
۵۵ - ۵۶	۲۶- چاپ مقاله راجع به خمینی در روزنامه آیندگان
۵۷ - ۵۸	۲۷- آیندگان ایران و سرنوشت انقلاب اسلامی و رژیم سلطنتی، تمایل به رژیم گذشته، رسم باستانی سلطنت در ایران
۵۹ - ۶۰	۲۸- نحوه تصمیم‌گیری در دولت، نقش پادشاه در تصمیم‌گیری، دولت هویدا و آموزگار و شریف امامی
۶۱ - ۶۲	۲۹- علل انقلاب اسلامی، خلقیات ایرانیان

سؤال: آقای همایون خواهش میکنم که شرح زندگانی خودتان و خانواده‌ای که در آن بدنیا آمدید و بزرگ شدید و مادرک تحصیلی و کارهای را که داشتید بطور فهرست وارد کرده و فرمائید؟

آقای همایون: من در سال ۱۳۰۷ یعنی ۱۹۲۸ در تهران بدنیا آمدم، خانواده من از طرف پدری، خانواده کارمند دولت بودوا زطرف مادری، خانواده مالک متوسط، هردو خانواده بشدت دارای سنت‌های مذهبی بودند و بسیار معتقد به دین اسلام و مذهب شیعه. خانواده من خیلی خانواده خوشبختی بودند و پدر و مادرم خیلی زود بعد از تولد من و برادر کوچکترم از هم‌جدا شدند و سال‌ها من در محیط‌های غیر از محیط پدر و مادرم، یعنی پیش خویشا نمی‌پدر بزرگم زندگی می‌کردم تا بعد با لآخره پدر و مادرم باز با هم آشتبی کردند در چندین سال بعد.

من تحصیلاتم را، دوره دبستان و دبیرستان و دانشگاه را در تهران گذراندم و از دانشگاه تهران لیسانس حقوق گرفتم و دوره دکترای علوم سیاسی دانشگاه تهران را تمام کردم. از سال ۱۳۲۱ وارد فعالیت‌های سیاسی شدم و از سال ۱۳۲۹ در روزناهای حزبی که خودم هم جزء تا سیس‌کنندگان آن احراز بودم، مطالبی مینوشتم، بیخشیدم از اشتباه میکنم، یعنی از سال ۱۳۲۵ مطالبی مینوشتم. در سال ۱۳۲۷ یک مجله‌هنری بنام جام جم منتشر کردم که چند شماره انتشار یافت و بعد تعطیل شد. از سال ۱۳۳۴ وارد کار روزناهه منگاری بطور حرفه‌ای شدم و در روزناهه اطلاعات بسمت مصحح‌جا پخانه مشغول کار شدم و در سال ۱۳۳۵ مترجم سرویس خارجی آن روزناهه شدم و بزودی نویسنده سر مقاالت خارجی و امور بین‌المللی روزناهه اطلاعات شدم و سردبیر قسمت امور خارجی روزنامه. در سال ۱۳۴۰ به انتشار اولین مجموعه کتابهای جیبی فارسی اقدام کردم و چند سالی آن کار را انجام دادم و بعداً "کسان دیگری آنکار را دنبال کردند و موسسه باقی ماند. بعدها" در موسسه مطبوعاتی ایرانی - امریکا شی فرانکلین بسمت نماینده موسسه در آسیا برگزیده شدم و دو سالی کارم سرکشی به ادارات مختلف آن موسسه در آسیا بود، یعنی در کشورهای آسیائی بود. موسسه غیر انتفاعی بود که ناشران امریکائی تشکیل داده بودند و در ایران شعبه بسیار مهم و نیرومندی درست کرده بودند. در سال ۱۳۴۶ روزنامه آیندگان را پایه‌گزاری کردم. قبل از آن در سال ۱۳۴۳ به سبب فعالیتها یم در تشكیل سندیکای نویسنده‌گان و خبرنگاران مطبوعات ایران، با موسسه اطلاعات دچار اختلاف شدم، چه بگویم، از روزنامه اطلاعات اخراج شده بودم. در روزنامه آیندگان حدود ده سال هم مدیرعامل و هم رئیس هیئت تحریریه و هم نویسنده سر مقاالت بودم. در سال ۱۳۵۴ با تشكیل حزب رستاخیز ملت ایران وارد فعالیت‌های حزبی شدم با ردیگر و مدتی در هیئت اجرائی حزب فعالیت داشتم. یک سالی قائم مقام دبیرکل حزب بودم، در سال ۱۳۵۶ به عضویت کابینه انتخاب شدم بعنوان وزیر اطلاعات و جهانگردی تا شهریور ۱۳۵۷ و

درا واسط آبان ۱۳۵۷، بعذا زریوی کارآمدن دولت نظامی، بهمراه عده دیگری از مقامات رژیم پیشین باستنادماده ۵ حکومت نظامی دستگیرشد و در روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ بعداً زمله‌گروههای مسلح به محل زندان که پا دگان دزبان تهران بود یعنی پا دگان جمشید آبا دو تصرف آن پا دگان، بهمراه بقیه زندانیان نظامی که در حدود ۶۰۰ یا ۷۰۰ نفر بودند و غیر نظامی که حدود ۲۵۵ یا ۲۶ نفر بودند، از فرصت استفاده کردند و از زندان گریختم. البته چندتین از دوستان زندانی ما شناخته و دستگیر شدند و متأسفانه عموم آنها اعدام شدند، و من ۱۵ ماه در تهران مخفی بودم، درجا‌های مختلف، و دوبار رسعی کردم که از کشور بطور محرمانه خارج بشوم، بار دوم سرانجام موفق شدم و از طریق کردستان به ترکیه رفت و از آنجا به اروپا. در طول این سال‌ها فعالیت‌های من در زمینه‌های مختلف سیاسی و مطبوعاتی و نویسنده‌ی و تشکیلاتی و حتی تروریستی خیلی زیاد بوده. از سال ۱۳۴۴ تا سال ۱۳۶۸ عضو موثر و یکی از گردانندگان اصلی سازمان مخفی تروریستی بودم که بر ضد دست نشاندگان خارجی در ایران، هیئت حاکمه وقت ایران، و عنصرها بسته به خارجی دیگر، فعالیت میکرد و عملیاتی از قبیل پرتاپ بمب به ساختمانهای احزا بی که ما تشخیص میدادیم وابسته به خارجی هستند و از این قبیل، از آن سازمان سرزد. یک‌سال، یک "فالو شیپ" بنام "نیمن فلوشیپ" گرفتم که مخصوص روزنامه‌نگاران است و گمان میکنم تنها ایرانی بودم که این "فلوشیپ" را گرفتم، درها روا را در تحقیق کردم، عضو هیئت امناء موسسات متعددی بودم و چندین رساله و کتاب هم نوشتم و تعداد بیشماری مقالات و سفرنا مهها و از این قبیل.

سؤال: آقای همایون خودتان ذکر کردید سال‌های بعد از ۱۳۴۵ تا زمانی که شما خودتان را شناختید بعنوان یک انسانی که میتواند فعالیت سیاسی و اجتماعی داشته باشد، مثلاً یکی جنابعالی، برخورده‌شما با اجتماع چه بود و چه تجربیاتی پیدا کردید که بعد تو از آن استفاده بکنید؟

آقای همایون: نسل من یک خصوصیت داشت و یک زمینه مشترک داشت با نسل های قبل و بعد از خودم. خصوصیتی که نسل من داشت و از همان آغاز زندگی مرا تحت تاثیر قرارداد، این بود که ما فرزندان دوره رضا شاه بودیم. ما، در دوره رضا شاه بدنیا آمده بودیم و تا حمله نیروهای خارجی به ایران در ۱۳۴۵ که آنوقت من ۱۲ سالم بود، ما در یک فضای احساساتی و سیاسی مخصوصی زندگی میکردیم که نه قبل ازما، نسل‌های پدرانمان و نه بعد از، نسل فرزندانمان، آن فضای تجربه کردند. ما در آن سال‌ها از ایران یک تصور بسیار اغراق آمیزی داشتیم و یک سربلندی نسبت به ایران احساس میکردیم که نه قبل از ما کسی احساس کرده بود و نه بعد از ما کسی احساس کرد. ما ایران را کشور فوق العاده نیرومند و مقتدر و سرافرازی میدانستیم و وقتی که نیروهای روس و انگلیس به آن آسانی به ایران ریختند و ایران را اشغال کردند و ما را تحقیر کردند، تاثیری که این ضربه ناگهانی در ما کرد و اثری

که در مانگذاشت فوق العاده بود و یه چو قت آن تاثیر از زندگی ما محوت نشد، خود من همیشه حس می‌کنم که آنچه کرده‌ام و آنچه بر من گذشته بمقدا رزیا دبر می‌گردید به آن تجربه ۱۲ و ۱۳ سال اول زندگیم و آن بیداری ناگهانی و احساسی که بمن دست داد که باید آن تحقیری را که شده بودیم جبرا ن بکنم، منظورم اینست که ایرانیها چه قبل ازما و چه بعد ازما، نسل‌های قبل و بعد ازما، با تسلط خارجی برکشورشان، با پایمال شدن کشورشان توسط خارجیان یا منافع آنها خیلی معتاد بودند، خیلی عادت داشتند با این مسئله، فقط برای نسل‌ما بود که این قضیه قابل هضم نبود. مانه مثل پدرانمان، نه خیلی راحت این موضوع را پذیرفتیم و نه مثل فرزندانمان، خیلی راحت نمی‌توانم بگویم، ولی بدون تکان، بدون یک شوک، بدون احساس وارد شدن یک ضربه، با این موضوع روبرو شدیم. آنچه مابعد از سال ۱۳۲۰ کردیم، نسل ما، تحت تاثیر این واقعه بود، اما تجربه دیگر ما، که اسمش را هم نمی‌توانم تجربه بگذارم، بلکه زمینه تجربی دیگر ما که مشترک است با نسل‌های قبل و نسل بعد ازما، تحت دوعنوان می‌شود آنرا بیان کرد، که یکی برخوردم با عامل دین از جا مده بود و یکی واقعیت همسایگی ایران با شوروی. از همان آغاز واژه‌های سال‌های کودکی و بخصوص برای من که در یک خانواده بشدت مذهبی بزرگ شده بودم کا ملا" محسوس بود که چه تضادی میان دنیا ای که من با آن آشنا می‌شدم و دنیا ای مذهبی خانواده‌ام، پدر بزرگم، مادر بزرگم، عموماً و تا حدی حتی پدر و مادرم، گرچه آنها روش‌تر بودند، وجود دارد. از همان نخستین سال‌های کودکی برای من این موضوع روش بود که من نمی‌توانم با دنیا ای امروزی و حالا با یاد بهتر بگویم: دنیا ای امروزی، دنیا ای جدید دنیا ای علم و فرهنگ و معرفت آشنا بشوم و خودم را با آن دنیا یکی بکنم و با ورها ای راه را که در خانواده‌ام و در خانواده‌های بیشمار دیگر و تقریباً "در همه خانواده‌های آنروز ایران غلبه داشت، آنها را هم حفظ بکنم. نمی‌توانستم در مدرسه چگونگی نزول باران را از جمع شدن ابرها، ابرها ای که تا بش خورشید روی آبهای دنیا آنها را تشکیل داده بود و بعد تبدیلشان به باران، برآثر برخورد با یک جبهه هوای سرد، آنرا یا دیگریم و بیا موزم و قبول بکنم و ضمناً" توضیحاتی را که در کتابهای مذهبی که مثلًا" عمومی من برای من می‌خواند که هر فرشته‌ای یک قطره باران میریزد و باران از آنجا تولید می‌شود، آنرا هم بپذیرم. این تضاد میان پیشرفت و علم، با با ورها را یح مذهبی، نمی‌گوییم مذهب، ولی با ورها را یح مذهبی، از همان آغاز در ذهن من یک کشمکشی با هم داشتند که بالاخره در ۱۵ سالگی این کشمکش بطور قطع به نفع علم و معرفت و ترقی خواهی و دنیا ای امروزی فیصله پیدا کرد. پس یک عنصر دیگری که در تشکیل من با آن عنوانی که هستم، سهم اساسی داشت و درساختن من سهم اساسی داشت، این قضیه تضاد میان با ورها مذهبی و دنیا ای جدید بود، و دو مبنی عاملی که در همه زندگی من اثربرپا شده، در زندگی سیاسی من، در تشکیل اعتقادات

من، و در تعیین راه زندگی من، واقعیت همسایگی ایران با شوروی یا روسیه است، من ازا واژل کودکی به خواندن تاریخ و مطبوعات خیلی علاقه مند بودم، شاید در ۸ سالگی شروع به خواندن روزنامه کردم و از ۹ سالگی تاریخ میخوانم و خیلی زود باین ترتیب آشنا شدم با تاثیرات فوق العاده که همسایگی ایران در دویست سال گذشته، یعنی از آغاز قرن نوزدهم و حتی ازا و آخر قرن هیجدهم، در تاریخ ایران و در جامعه ایرانی ایجاد کرد. برای من از همان اول و پیش از آنکه دو میں دهه زندگانیم را به پایان برسانم، مشخص بود که ایران چاره‌ای ندارد جزا ینکه مبارزه‌ای را که ازا و آخر قرن هیجدهم برآن تحمیل شده بود، یعنی مبارزه با جهانجوی و توسعه طلب امپراطوری روسیه، و بعداً " بصورت اتحاد جماهیر شوروی، این مبارزه را ببرد. برای من مسلم بود که ما چنان ایرانی، محکوم به مستحیل شدن و تحلیل رفتان در آن امپراطوری هستیم، مگراینکه تما منبیروها یمان را بسیج بکنیم. این برای من یک اعتقاد ثابت شدونزدیک چهل سال است که با این اعتقاد زندگی می‌کنم و هنوز هم معتقد هستم که ایران بسیار بسیار در خطر از هم‌گسیختگی و تحلیل رفتان در امپراطوری باشد و این اولین اولویت ملی ما مبارزه با این توسعه طلبی است و همسایه شمالی است و این اولین اولویت ملی ما مبارزه با این توسعه طلبی است و با یدا زهر نیروی استفاده بکنم برای جلوگیری از وقوع چنین خطری که متأسفانه در شرائط کنونی احتمال آن بیش از ۵۰ درصد است و خیلی بیش از پنجاه درصد است. پس آنچه که عقاقدسیاسی من را شکل داد، غیر از آن ضربه‌عاطفی سوم شهریور ۱۳۲۵، یک مسئله باورهای مذهبی بود در جامعه و جای مذهب در جامعه، و دوم، رویاروئی اجتناب ناپذیر و تحمیلی با امپراطوری گسترش طلب و توسعه طلب همسایه شمالی.

سؤال: آقای همایون من شما را قبلًا " نمی‌شناختم، از آنچه که می‌گوئید بنظر میرسد که شما یکی از افراد استثنایی هستید که به بلوغ زودرس اجتماعی و سیاسی رسیده‌اید و طبیعتاً " یک چنین آدمی ماجرا جو ترمیشود از دیگران، عرض کردم که من قبلًا " با شما آشناشی نداشت، امروز که شما را دیدم، حس کردم که یکی از پاهای خودتان را، سنگین تر حرکت میدهید، این ما در زادی است یا نتیجه ماجرا جوئی‌های شما است؟

آقای همایون: بله درست حدس زدید، نتیجه ماجرا جوئی است، من در آن سازمان زیرزمینی که تشکیل داده بودیم بین سال ۲۲ تا ۲۸ که ما آنرا بنا مان انجمن می‌شناختیم، یک سازمان مخفی بودا زیچه‌های همسن خودمان که تشکیلات سلولی داشت و افرادش هم دیگر را نمی‌شناختند و در آن سازمان من ضمن یکی از عملیات نظامی درا میرآبا دکه آنوقت اردوگاه نظامی امریکا یهای بود در ایران و برگردش یک منطقه میان گزاری بود، من رفته بودم با تفاق دونفر از دوستان که از آن میله‌ها از روی زمین برداریم و از زیرخاک، با صلح جمع بکنیم که آنها را بکار ببریم یکی از آن میله‌ها زیر پای منفجر شد و آسیب زدیه پای من. بله بسبب آن ماجرا جوئیهاشی که شما اشاره کردید، من سه بار به زندان افتادم در زندگیم و حدود ۹ ماه از زندگیم را در زندان بودم و در حدود یک سال از عمرم را در بیمارستانها

بودم، درست بهمان دلیلی که اشاره کردید.

سؤال: راه یافتن شما به مطبوعات چطور بود؟

آقای همایون: عرض کردم من در آن احزابی که تشکیل می‌دادیم یک نشریه ارگان داشتیم و من در آن نشریه ارگان چیز مینوشتیم و یک مجله خودم منتشر کردم، بعد آن مجله موفق نشد، از روزنامه‌های موجود استفاده کردم و در آنها چیز مینوشتیم در اطلاعات، چون نمیتوانستم در هیئت تحریریه اش راه پیدا کنم در آن موقع، چون کسی را نمیشناید و کسی مرا نمیشناید، این بود که از طریق کار تصحیح وارد شدم و خوب نسبتاً "بزودی" یعنی در حدود یک سال بعد تو انستم وارد هیئت تحریریه بشوم و بالاخره دیدم که روزنامه‌ای از خودم لازم دارم که بتوانم حرف‌هایم را آزادانه بزنم و آیندگان را بوجود آوردم، چون از اول زندگیم بمحض اینکه سوا پیدا کردم یعنی از کلاس دوم و در هشتمین سال زندگیم، روزنامه‌خوان بودم و روزنامه‌را خیلی دوست داشتم و تاریخ میخواندم که تاریخ، خودش روزنامه‌گذشته است، زیرا روزنامه سیاست امروز است و تاریخ سیاست دیروز، اینست که یک گرایش ذهنی همیشگی، تقریباً "نسبت به کار روزنامه‌نگاری و نویسنده‌گی در من پیدا شد.

سؤال: از روزنامه‌نگاری صحبت می‌کنید، با تجربه زیادی که در نویسنده‌گی، و نمیدانم شاید در خبرنگاری هم اشتغال داشته‌اید؟

آقای همایون: نخیر، تقریباً "هیچ وقت خبرنگاری نکردم."

سؤال: نویسنده‌گی، مدیریت عامل تنها روزنامه‌صبح ایران، شاید با تجربیات عمیق تری که در بررسی مسائل خارجی و بین‌المللی داشتید، هیچ وقت حس کرده‌ید که کشورهای خارجی مستقیم یا غیرمستقیم و مسئله وابستگان مطبوعاتی آنها با مطبوعات ایران تماس دارند؟

آقای همایون: تردیدنیست که وابستگان مطبوعاتی کارشان تماس با مطبوعات ایران بود و خیلی سعی می‌کردند که روابط خوبی با مطبوعات ایران داشته باشند.

سؤال: جزو روابط خوب، آیا چیزی هم مورد نظر شان بود که بخواهند چاپ بشود در مطبوعات ایران؟

آقای همایون: نه با نصیرت، برای اینکه مطبوعات ایران همیشه از طریق دستگاه حکومت زیرکنترل بودند، و اگر لازم بود که جهتی بگیرند جهت را از دستگاه حکومتی می‌گرفتند و ابستگان مطبوعاتی خارجی اکثر فعالیشاًن فرستادند مطالب بود به ادارات روزنامه‌ها، با این امیدکه از آن مطلب استفاده بشود و گاهی می‌شد که عنوان نمی‌شد و یا از طریق ارتبا طات دوستانه سعی می‌کردند القاءاتی بگزند که

در محدودی از موارد موفق میشدند، ولی عموماً "نمیشند چون همانطور که عرض کردم خبرنگاران و نویسندهای نظرشان بیشتر به دستگاه حکومتی خود مابود، اگرقدرتها را خارجی میخواستند اعمال نفوذی روی مطبوعات ایران بگنند آسانتر بود برای شان که از طریق خود حکومت اینکار را بگنند.

سؤال: از کنترل دولت بر مطبوعات صحبت کنید، این کنترل تا چه حد بود؟

آقای همایون: کنترل فرق میکرد، در طول سالهایی که من با مطبوعات ایران آشنا شدم داشتم واژه زدیک یعنی از حدود سالهای ۳۰ تا ۵۰ در حدود بیست و چند سالی شدت وضعف زیادی پیدا کرد، گاهی آزادیهای بیشتری داده میشد، ولی در عصر موسوم "مواقع کنترل نسبتاً" شدید بود. این کنترل دو هدف داشت، یکی هدف سیاسی و دیگری هدف اداری، هدف سیاسی آن حفظ رژیم مملکت و تاحدوی میشود حتی گفت که موجودیت مملکت بود، از مداخلات بیگانگان، چون همانطور که عرض کردم تاریخ معاصر ایران یک موظیف و یک درونمایه اصلی بیشترین دردوان مقابله با خارجیان و رویاروئی با نفوذگران خارجی است، و خوب مطبوعات از آسیب پذیر ترین نهادهای سیاسی و اجتماعی ایران بود، تا آنجا که مربوط به نفوذ خارجیها میشود، هدف سیاسی این کنترل، هدف آنرا عرض میکنم نه اینکه لزوماً "همیشه با این هدف میرسیدند" یا که راهنمایان با این هدف خدمت میکرد، ولی هدف اعلام شده حفظ رژیم و موجودیت ملی بود و هدف اداری هم داشت و آن هدف اداری عبارت بود از حفظ مقامات مملکت و صاحبان مناصب و رهبران سیاسی از هرگونه انتقادی اما مطلب ناخواستنی که در مطبوعات ظاهر میشد. از آن هدف اول به سادگی به هدف دوم رسیده بودند و در علوم موضعی، بیشتر هدف دوم بود که به آن خدمت میشدر کنترل مطبوعات تا هدف اول.

سؤال: سیاستگزاران این کنترل چه اشخاصی بودند؟

آقای همایون: سیاستگزاران: سازمان اطلاعات و امنیت کشور وزارت اطلاعات و قبل از وزارت اطلاعات، دستگاهی که در نخست وزیری مسئول اینکار بود، همیشه باز دفتر نخست وزیر خیلی موثر بود در این موضوع. در دربار یک تشکیلاتی برای اینکار وجود داشت، وزارت خانه ها هر کدام یک تشکیلاتی داشتند و شهریانی مداخله میکرد و عده زیادی بیش از اندازه در اینکار را صلح دست بود و مداخلات بود.

سؤال: این کار عظیمی است و هم‌آنگ کردن اینها کار مشکلی است؟

آقای همایون: هم‌آنگ نمیشد و عموماً "هم‌آنگ نمیشد و در نتیجه اتفاقات گاهی خنده اوری هم میافتد. یعنی مطالب بسیاری اهمیتی گاهی سانسور میشوند با صلاح و مطالب بسیار مهمی از نظرها دور بود، سانسور مطبوعات در ایران

هیچگاه سیستماتیک و هدف دار نبوده، همانطوری که عرض کردم بیشتر مربوط شده بسود به حفظ مقامات و صاحبان مناصب.

سؤال؛ ذکر کردید که مدتی هم با انتشارات فرانکلین کار میکردید و یک سابقه هم از این انتشارات فرانکلین در ایران داشته باشیم خیلی خوب است؟

آقای همایون؛ در امریکا دردهه ۵۰ گمان میکنم ناشران امریکائی گردهم آمدند و دهه‌ای بود که امریکا تازه وارد صحنۀ بین‌المللی میشد و مسئله توسعه خیلی باب روز شده بود و نقش وظیفه کشورهای توسعه‌یافته غربی در نوسازی کشورهای عقب افتاده و رو به توسعه بسیار مورد توجه بود، ناشران امریکائی جمع شدند، یعنی بخش خصوصی امریکا، و یک موسسه تشکیل دادند که فیرانتفاعی بود و این موسسه وظیفه اش کمک به صنعت نشر در کشورهای روبرو به توسعه بود، با پنصورت که کتابهای چاپ امریکا را حق تاء لیفیں را البته بمبلغ خیلی کمی باتوانی اتحادیه ناشران امریکا میخواستند و آزادانه در اختیار دستگاههای انتشاراتی کشورهای جهان سوم با صلح میگذاشتند و کمکهای مختصری از نظر فنی یا مواد اولیه با آن سازمانها میکردند و از کتابهای منتشر شده یک درصدی بنام حق تاء لیف میگرفتند. این طرز کار این موسسه بود، و این موسسه در کشورهای مصر و ایران دو شعبه داشت، در افغانستان و پاکستان هم دو شعبه داشت، یعنی در پاکستان شرقی و غربی، در مالزی، اندونزی، نیجریه و احتمالاً یکی دو کشور دیگر که الان خاطرم نیست شعبه‌های دائر کرده بود و با همین ترتیب کار میکرد، در ایران در حدود سال ۳۳ این موسسه تشکیل شد و چند سالی بهمین صورت کار میکرد، یعنی هرسال ۱۵ کتاب امریکائی را رائه میکرد و موضوعات کتابهای هم محدود نبود، هر موضوعی میتوانست باشد و صرف اینکه کتاب در امریکا چاپ شده باشد کافی بود و موسسات محلی کتابی را که فکر میکردند در بازار ارشان فروش خواهد رفت انتخاب میکردند و آنرا ترجمه میکردند و بر آن ترجمه نظرسازی میکردند، حق نشر را به یک ناشر محلی واگذار میکردند و در مورد ایران، بیک ناشر ایرانی و کمکهای فنی با و میکردند و یک مختصری کمک برای راه اندختن کتاب در بعد از فروش کتاب، یک چند درصدی بعنوان حق تاء لیف میگرفتند، اما این عملیات کوچک، در ایران بزودی تبدیل به یک عملیات بزرگی شد، با این ترتیب که ضرورت انتشار کتابهای درسی بصورت منظم و آبرومند، حس گردید، چون فوق العاده اینکار بی ترتیب بود و کیفیت کتابها بسیار پائین بود و اینوضع ایجاب کرد که یک سازمانی با این منظور تشکیل شود و وزارت آموزش یک دفتری را درست کرد، با این منظور کتابهای اداره ارشاد شروع کردند به نوشتن و کتابهای ابتدائی و دبیرستانی تا این اواخر توسط آن دفتر روزارت آموزش تهیه میشد و چاپش هم از طریق موسسه فرانکلین انجام میگرفت، یعنی برای صفحه‌های و هنری این موسسه میکرد و برای این خدمات یک پولی میگرفت که این پول از تمام بودجه موسسه فرانکلین در تما مدنیا از جمله سازمان مرکزی شان در نیویورک، که اداره کوچکی بود، بیشتر بود. موسسه

فرانکلین در ایران دردههٔ ۵۰-۵۵ از بین رفت و در دنیا هم در همان حدود تعطیل شد و الان دیگر وجود ندارد و حدود ۲۵ سال فعالیت کرد و از جمله کارها یش انتشار یک دائره‌ای المعاشر بود که اولین دائره‌المعاشر فی بود که بفا رسی در آمدوشاهنامه با یسنفری را درباره چاپ و منتشر کرد که حقیقتاً "از شاهکارهای چاپ است و آن کتابهای جیبی را که من عرض کردم، یعنی آن سری کتابهای درسی را سروسا مان داده‌م دار راه‌انداختم، به کمک فرانکلین بود، و کتابهای درسی را سروسا مان داده‌م دار زیادی کارهای دیگر. من از سال ۱۳۴۰ تا سال ۱۳۴۵ با این موسسه همکاری می‌کردم جزیکسال آن وسط که درها رواند درس می‌خواندم.

سؤال: بنیانگزار موسسه فرانکلین چه کسی بود در ایران؟

آقای همایون: شخصی بنام آقای صنعتی زاده

سؤال: تخصص ایشان در اینکار بود؟

آقای همایون: نه، آدم خیلی علاقه‌مندی بود که کارهای گوناگون، آدم چند جانبه‌ای بود با استعداد استثنائی و بینظرش رسیده بود که اینکار را باید بکند و راه‌انداخت و خودش همتا حدود سال ۴۷ در آنکارا بود و بعد کنار رفت.

سؤال: در سال ۱۳۴۳ همانطور که فرمودید، سندیکای خبرنگاران و نویسنده‌گان را برباکر دید و بنیان گذاشتید، هدف شما از اینکار چه بود؟

آقای همایون: دو هدف داشتم که یکی به پژوهش مطبوعات ایران بود، ویکی با لابردن سطح زندگی و سطح حرفهٔ کارکنان مطبوعات، یعنی کارکنان تحریری مطبوعات، مطبوعات ایران در آن موقع تشکیل می‌شد از دو روزنامه اصلی و دو سه‌مۀ مجله آبرومندو و دههای روزنامه و مجله زیراستاندارد، یعنی زیرهمنه استاندارها و من تصور می‌کردم که با این وضع، مطبوعات ایران نتوانند توanst خدماتی انجام بدهند، آن دور روزنامه اصلی هم از لحاظ حرفه‌ای هردو بسیار سطح نازلی داشتند و برای من حقیقتاً "اسباب تاء سف" بود که در رشته‌ای کار می‌کنم که اینقدر از نظر اخلاقی و از نظر سیاسی پائین هستند. مطبوعات بهیچوجه آبرو و اعتباری نداشت، حتی ناسال‌ها بعدهم پیدا نکرد، خود من یاد هست که وقتی دنبال منزلی می‌گشتم برای اجاره و هرجا می‌شنیدند که من روزنامه‌نگار هستم، از اجاره دادن آن آپارتمان بمن خودداری می‌کردند تا با لآخره کسانی که مرا می‌شناختند، پیدا شدند و حاضر شدند که به شخص من و نه بعنوان روزنامه‌نگار، آپارتمان را اجاره بدهند. یک چنین وضعی بود در ایران، شاید فکر می‌کردیم که یک سندیکا بتواند اینکار را انجام دهد، البته زیاد موفق نشدیم برای اینکه این سندیکا متشکل بود از کارکنان همان مطبوعات و آن مطبوعات

هم اگر میتوانستند اصلاح پشوند، قبلاً "اصلاح شده بودند و بجا اینکه سندیکا آن مطبوعات را اصلاح کند، مطبوعات آن سندیکا را عمل" خراب کردند.

سؤال: سندیکای خبرنگاران و نویسنده‌ان با آن هدفی که بوجود آمد، چقدر موفق بود؟

آقای همایون: دریک زمینه مسلماً موفق شدو آن بالابردن سطح زندگی خبرنگاران و نویسنده‌ان بود. نه تنها ساعت‌کار رسان منظم شدوا را حالت هرج و مر ج قبلی در آمد بلکه حقوق‌شان خیلی بالا رفت و در آمدشان بسیار بهبود پیدا کرد، و از آن مهمتر عموم آنها صاحب مسکن شدند و اقداماتش را سندیکا کرد و کمک‌هایی را که دولت هویدا به سندیکا کرد در این زمینه.

سؤال: شما گفتید که مدیر عام و نویسنده سر مقاالت و رئیس هیئت تحریریه آیندگان بودید، شما چرا صاحب امتیاز آیندگان نبودید؟

آقای همایون: دلائل آن بیشتر شخصی بود. من میل داشتم که صاحب امتیاز آن روزنامه یکی از دوستانم باشد، یک دوست خیلی قدیمی و خیلی عزیزم، ولی خوب بعدها آن دوست اختلاف پیدا کرد بر سر همان روزنامه با من و خارج شد از شرکتی که تا شر روزنامه بود و من هم نخواستم جای او را بگیرم و یک کس دیگری بعد ازاو، صاحب امتیاز روزنامه شد. به حال من علاقه خاصی بداشت امتیاز روزنامه داشتم و اداره روزنامه کفا بیت میکرد.

سؤال: هیچ وقت تقاضا کرده بودید که شما صاحب امتیاز روزنامه بشوید؟

آقای همایون: هیچ وقت.

سؤال: یک کمی خواهش میکنم صحبت بفرمایید راجع به فعالیت احزاب مختلف، یک زمانی که چندین حزب و نهضت سیاسی در ایران فعالیت میکردند، یک کمی راجع به آنها صحبت بفرمایید، یا هر طوری که دلتان میخواهد خیلی گسترده و مقایسه اینها و ارتبا طشان با بقیه ارگانهای مملکتی وقدرت و نفوذشان در سازمانهای مملکتی و اداره مملکت.

آقای همایون: بعد از شهریور ۱۳۲۵ فعالیتهای سیاسی در ایران آزاد شد و مثل همه موارد آزاد شدن جامعه نهضدان آماده که، قبلاً "در بنده بوده، آزادی به سرعت تبدیل به هرج و مر ج و بی نظمی شد. در زمینه فعالیتهای حزبی، این آزادی و هرج و مر ج بصورت تشکیل صدها حزب و گروه تجلی کرد. از این احزاب و گروهها، آنچه که مختص جوانها، مقصود نوجوانهای آن دوره بود که اکثریت این سازمانها و گروهها را هم آن نوجوانها تشکیل میدادند، در آن موقع اهمیت

چندانی پیدا نکرد، بعدها که آن جوانها بزرگتر شدند، فعالیتهای سیاسی آنها بصورت چندگرا یعنی مشخص جائی در تحولات سیاسی ایران پیدا کرد، بزرگترهای ما در آن موقع دو حزب یا جریان سیاسی مشخص تشکیل دادند که یکی حزب توده بود که به دلائل مختلفی که عرض میکنم خیلی نیرومند شد و یکی حزاب مختلفی که وابسته به انگلستان بودند از حزب عدالت گرفته تا حزب اراده ملی که چندسالی تا پایان جنگ، اختیار مملکت را در دست داشتند، در میان اینها هم یک جنبش سیاسی که هیچ وقت هم بصورت حزب در نیا مدولی از همه سرانجام نیرومند تر شدند، حزب توده از نظر تشکیلاتی از همه احزاب دیگر موفق تر و بزرگتر شد، هر چند هیچ وقت قدرت را بدست نگرفت، برخلاف جبهه ملی که از نظر تشکیلاتی از همه ضعیف تر بود، ولی توانست قدرت را بدست بگیرد. دلائل موفقیت حزب توده بیش از همه این بود که این حزب قبل از احزاب دیگر با مفاده تازه سیاسی و اجتماعی و اقتصادی آشنا شده و سروکار پیدا کردو بصورت مدافع و توضیح دهنده آن مسائل درآمد. برای نسل مشتاق وتشنه^۱ ایرانی که هیچ چیز نمیدانست و مطالب و نوشته ها و گفته های رهبران و سخن گویان حزب توده برایش حقیقتاً مثل دریچه ای بود بطرف دنیا ای روش و ایده بخش پس حزب توده بیش از همه برای اینکه خودش را توانست نماینده ترقی و توسعه و نوادریشی جلوه دهد، موفق شد. دومین عامل موفقیت شکیه بر سنت سازماندهی احزاب کمونیست دنیا بود که همیشه موفق بودند در این زمینه و سومی، آن کمکهای مستقیمی بود که یک قدرت جهانی که آن موقع نیمی از ایران را اشغال کرده بود، یعنی شوروی با آن میداد، چهارمی اتکاء آن حزب بود به سوابق مبارزات نیروهای چپ در ایران از ۱۹۱۷ و ۱۸ با یعنی طرف و سوابقی که هیچ وقت تقریباً قطع نشدا و استفاده از حالت قهرمانی که پاره ای از رهبران این جنبش چپ در ایران پیدا کرده بودند مثل دکترا رانی یا حیدر عمو غلی یا رهبران اتحادیه های کارگری اوائل دوران رضا شاه و بالاخره با استفاده از واکنش سختی که در جامعه ایرانی نسبت به هیئت حاکمه، اصطلاحی که آن موضع خیلی زیاد کار میرفت و بعداً^۲ این اصطلاح کم کم متروک شد، احساسات بسیار نا مساعد و منفی که مردم ایران نسبت به هیئت حاکمه، با اصطلاح داشتند و به آن طبقه که صاحب مملکت بود و در واقع گرداننده مملکت هم بود با استفاده از این احساسات نا مساعد، حزب توده توانست که موفق بشود، ولی حزب توده دچار یک اشکال اساسی بود، تبعیت بدون چون و چرا از سیاست شوروی که گاهی تا آنجا پیش میرفت که افراد حزب توده با کامیونهای سربازان روس تظاهرات میکردند که تحت حمایت سرنسیزه های روسی بودند و فریاد میکشیدند برای دادن امتیاز نفت شمال به روسها، طبیعی است که یک چنین سیاستی و یک چنین روشنی باضافه سیاستهایی که حزب توده در ماجرا آذربایجان اتخاذ کرد، این حزب را تبدیل به دشمن درجه یک نیروهای ملی در ایران میکرد.

عوامل انگلستان آن احزابی را که عرض کردم تشکیل دادند، آنها هم بهمان اندازه منفور بودند در نظر ملیون ایرانی و نیمی از همین سنت سیاسی بودند که آن موقع

نزدیک ۱۵۵ سال ما یه عقب افتادگی ایران شده بود و در عین حال وابسته به یک قدرتی بودند که آن موقع دیگر قدرتی محسوب نمیشد. در پایان جنگ دوم جهانی، انگلستان با آنکه جزء فاتحان جنگ بود ولی از بزرگترین بازندها جنگ به حساب می‌آمد و بزوی حتی ایرانیان ساده‌پردازیدند که امپراطوری انگلیس تبدیل شد به یک قدرت درجه دوم، و در میان قدرتهای درجه دوم، بازیکی از درجه دوم ها. جبهه ملی از همه جریانات سیاسی آن موقع ایران آینده بهتری داشت، برای اینکه نماینده طرز تفکری بود که در همه قرن نوزدهم و قرن بیستم بر تفکر سیاسی ایرانی و برخود آگاهی سیاسی ایرانی چیره بود و آن تفکر استقلال طلبی و حفظ منافع ملت در مقابل دست‌اندازیهای خارجی بود. از این نظر، جبهه ملی وارث مستقیم انقلاب مشروطه ایران بود و همان حیثیت بزرگ را در میان مردم داشت و تا موقعی که پرچم مبارزه با شرکت نفت ایران و انگلیس را به دوش داشت، از پشتیبانی اکثریت مردم برخوردار بود، از جمله خودمن، من در ۳۰ تیر ۱۳۲۱ وقتی که دولت قوام روی کار آمد بود و دولت مصدق کنار گذاشتند بود، به نفع مصدق تظاهرات کردند و شناخته شدن عده‌ای در خیابان اکباتان بودند "خصوصاً"، ولی جبهه ملی از فرصت یگانه‌ای که بدهست آورد استفاده نکرد و به جای اینکه در فکر تقویت و تحکیم مملکت در مقابل دشمنان خارجی باشد، اجازه داد که ایران صحته رقابت قدرتهای خارجی بشود. انگلیس‌ها همچنان در جنوب مشغول تحریکات در میان عشاير شدند و آنها را مسلح می‌کردند، و روسها عوامل خودشان را توسط حزب توده در تمام مملکت می‌گستراندند و بیم آن میرفتند که ایران استقلال و تما میت خودش را از دست بدهد. چون جبهه ملی در آن مبارزه کامیاب نشد و نتوانست که راه حل سریعی برای موضوع نفت پیدا کند که اجازه بدهد که بکارهای اساسی تر در مملکت بپردازند و چون یک حالت سودائی و ایسیونی نسبت به قضیه نفت پیدا شده بود که اجازه نمیداد که به هیچ اولویت دیگری پرداخته بشود، از اینtro کمک مردم از این جبهه را درگردان شدند تا اینکه در ۲۸ مرداد ۱۳۲۵ که با زمین در خیابانها بود و این با برخی حکومت جبهه ملی تظاهرات می‌کرد و دیدم که هیچکس بدفاع از آن حکومت از خانه اش بیرون نیای مدون حقیقتاً تجربه دست اول دارم که مردم از اوضاع موجود سیر شده بودند و خواهان تغییر شودند و تجربه دست اول دارم از اینکه اگر ۲۸ مرداد روی نمیداد شایدیک ما ه بعده ایا کمترحتی از یکماه بعد، یک کودتای چیزی کار آن حکومت را یکسره می‌کرد، حکومتی بود که دیگر هیچ قدرتی برایش نمانده بود. در هر حال این سه جریان، سالهای بلا اصله پس از جنگ را تحت تسلط خودشان داشتند، ولی گرایشی فکری جامعه ایرانی با بزرگترشدن نسلی که من جزء آن بودم یعنی نسل دوره رضا شاهی از حالت ابها می‌که قبل" داشت بدرا آمد و تبدیل شد به گرایش فکری بسیار مشخصی که تا انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ ادامه داشت و این جریانها را من میتوانم تحت چند عنوان قسمت بندهی کنم، اولین و مهمترین این گرایشها، گرایشی بود که من میتوانم با آن عنوان ناسیونالیست و ترقیخواه بدهم و این گرایشی بود که

میخواست ایران برگردد به دوران سازندگی سالهای رضاشایی. همانطور که گفتم ما محصول یک دوره‌ای بودیم و نسبت به آن دوره فوق العاده احساس سربلندی میکردیم و با آنکه ضربه سوم شهریور خیلی برمانا گوارآمد، ولی ما هیچ وقت فراموش نکردیم که ما در یک دوره‌ای زاده شدیم که ایران داشت ساخته می‌شد از نو، و دست خارجی تلاش‌های ملت ما را متوقف کرد و ما میخواستیم که این تلاش‌ها از سرگرفته بشود و ما اینکار را کردیم و از سال ۱۳۴۲ توانستیم دوباره یک دوره پانزده ساله سازندگی را به کشور بیاوردیم که ابعادش فوق العاده بزرگتر از آن بود که ما در سالهای رضاشایی دیده بودیم. یک گرایش فکری دیگر، گرایش مارکسیستی بود که هر روز برنفوذش اضافه میشد. در طول سالهای با آنکه حزب توده شکست خورده بود، ولی گرایش مارکسیستی با مها رتی که سخنگویان و مبلغان این گرایش نشان دادند و ما رکسیسم را در نظر ایرانی بی فرهنگ و تازه آشنا شده با این مفاهیم، بعنوان علم معرفی کردند و ما رکسیسم و علم یکی شد و حتی نه یک تفکر علمی بلکه خود علم شناخته شد و بسبب اینکه ما رکسیست‌ها همچنان پرچمدار مبارزه در رفع تبعیضات طبقاتی باقی ماندند و مهمترین مدافعان عدالت اجتماعی بحساب آمدند، توانستند مغزهای جوانتر را بطور روزافزونی بطرف خودشان جلب بکنند. البته در این میان قدرت و حکومت بطور روزافزونی بدست نمایندگان آن گرایش ناسیونالیست و ترقیخواه افتاد، ولی جریان اصلی "اپوزیسیون"، جریان مارکسیستی باقی ماند و حتی بیشتر شدو جبهه ملی بی اعتبا رشد و یک گروه بزرگ پیروان همچنان داشت، ولی هیچ وقت نتوانست یک نیروی سیاسی بشود، اما در بطن جامعه، یک جریان نیرومند اسلامی و مذهبی همچنان باقی مانده بود، این جریان گاهی به سطح می‌آمد مثل سالهای بعد از جنگ جهانی، سالهای مبارزه برای ملی کردن نفت، ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ امداد، ولی اصولاً "درزیز سطح معمولی جامعه جریان داشت و چندان هم توجه را جلب نمیکرد و از پشتیبانی و کمک حکومت هم به نحو روزافزونی برخوردار بود، برای اینکه حکومت تصور میکرد که با امتیاز دادن به مذهب میتواند برای خودش مشروعت سیاسی فراهم بکند. حکومت و رژیم بجای اینکه مشروعيت سیاسی را در مبارزه با عقب ماندگی جامعه و مبارزه بانابرایهای آشکار و غیر لازمی که در جامعه وجود داشت، چون بعضی از نابرابریها الزام آور است، لازم و کاریش نمیشود کرد، ولی خیلی از نابرابریها واقعاً لازم نیست و میشود بطریق کرد، به رحال حکومت، بجای اینکه از این طریق در پی جلب مشروعيت سیاسی بر بیاید، کوشش میکرد که امیتازهایی به گرایش‌های فکری مخالف و بیش از همه به مذهبی‌ها و نه چندان کم به مارکسیست‌ها بدهد و آنها را جلب کند. ولی این دو گروه هرگز با این امتیازها تسلیم نشدند و آشتی نکردند و با لآخره موجبات سقوط آن رژیم را به کمک همیگرفراهم کردند. به رحال آن گرایش مذهبی هم درزیز وجود داشت. در کنار این سه گرایش اصلی، جبهه ملی ران اچارم یک گرایش فرعی بحساب بیاورد، برای اینکه هیچ وقت نتوانست پیروان زیادی پیروان متشکلی داشته باشد. در سالهای بعد از ملی شدن

نفت و مبارزه برای نفت، درکنار اینها گروهها و گرایش‌های کوچکتری وجود داشت که به یکی از آینه‌ها متمایل تربود. مثلاً "یک گرایش لیبرال و مذهبی و سوسیالیست بوجود آمد که از طرفی از سنت آزادیخواهی دکتر مصدق دفاع میکرد و از طرفی با سنت عدالت اجتماعی و سنت برابری خواهی ما رکسیستها نزدیک بودوا زطرفی خواهان بازگشت به ارزش‌های اسلامی بود. کسانی مثل آل احمد نماینده آن بودند و بسیاری دیگر، یا مارکسیستها ای پیدا شدند که مارکسیسم را با مذهب‌آشنا دادند و سعی کردند که جاذبه مضاudemی هم برای مذهبی‌ها و هم برای مارکسیستها داشته باشند، که اشخاصی مثل شریعتی و طالقانی و مجاهدان خلق نماینده‌گان آن هستند. در داخل گرایش اولی، یعنی ناسیونالیست و ترقیخواه هم گروههایی وافرازی بودند که در عین اینکه قبول داشتند: اولین اولویت ملی ایران مبارزه با دست اندازیهای همسایه شمالي و حفظ استقلال ایران در مقابل آن نفوذ است و ۲: تمام امنیت ملی ایران باید صرف توسعه مملکت بشود^{۳۰}; هیچ چاره‌ای نیست که جز از داخل رژیم و از داخل سیستم کاربکند و مملکت را سعی بکنند آنقدر توسعه دهند و پیش ببرند و چنان مقدمات اجتماعی و اقتصادی برای مملکت فراهم کنند که بعداً "بتوان به آزادیهای سیاسی و به توسعه سیاسی مملکت رسید، این گروه فاصله خودشان را با آن رژیم که با آن کار میکردند و با آن سیستمی که در داخلش کار میکردند، سعی میکردند حفظ بکنند. اینها معتقدان و اصلاح طلبان آن دوره بودند و کسانی بودند که معتقد بودند که مبارزه با رژیم و کارکردن از خارج سیستم، سبب خواهد شد که نیروهای دشمن ایران یعنی مارکسیستها و عناصر مذهبی دست بالاتر را پیدا بکنند و احتمالاً "تمامیت ارضی ایران هم بخطر بیفت" ولی میدیدند که با آنچه که در آن سیستم اتفاق میافتد، نمیتوانند سازگاری داشته باشند و خودشان را با همه آن سیستم نمیتوانند بکنند. یک تنشی وجود داشت بین این گروههای اصلاح طلب و معتقد به رژیم و عناصر محافظه‌کارتر و کسانی که بیشتر با آن رژیم یکی شده بودند و دست در کارشده بودند. حزب رستاخیز که در سال ۱۳۵۳ اعلام شد و از ۵۴ شروع بکار کرد، نتیجه فعالیت‌های این گروه بود. قبل از آن از نیمه دهه ۳۵ یک سیستم دو حزبی در ایران حکومت میکرد که در واقع یک حزبی بود، و حزب ایران نوین از سال ۱۳۴۱ عملًا صاحب اختیار ماشین سیاسی مملکت شده بود، و آن سیستم دو حزبی بیش از اندازه در اختیار عوامل محافظه کار درآمده بود و این اصلاح طلبان داخل سیستم سعی کردند که تسلط بسیار سخت و متجرشده نظام دو حزبی و فی الواقع یک حزبی یعنی نظام مسلط حزبی ایران نوین را درهم بشکنند و دراینجا حزب رستاخیز راه حلی بود که بنظرشان رسید و عموماً پیوستند به حزب رستاخیز، ولی این حزب با آنکه از طرف خودشاه اعلام شده بود و خودشاه رهبریش را بر عهده داشت، بزودی بدگمانی و ناراحتی خود شاه را برانگیخت و بطور سیستم‌تیک در صدد تضعیف این حزب برآمد، بطوریکه در عرض سه سال فعالیت این حزب، چهار بار

دبیرکل حزب تغییر کردو هیچ وقت این حزب نتوانست یک تشکیلاتی و یک جهتی پیدا بکند. این روزها خیلی معمول است از حزب رستاخیز و مجالس رستاخیزی واپسین حرفها صحبت بکنند، ولی این حزب فقط سه سال درجا معاشرانی فعالیت کرد، در صحنه سیاست ایران و یک مجلس بیشتر داشت و آن مجلس یکی از بهترین مجالسی بود که در آن سالها داشتیم و هیچکس توجه نمیکند که این حزب رستاخیز جانشین چه نظام حزبی شد، به رحال گرایش فکری ناسیونالیست و ترقیخواه در داخل خودش دو تاشخه اصلی داشت، یکی شاخه محافظه کار بود که رو به مرفت با فساد حکومتی و باتاکارائی حکومتی یکی شناخته شد، در طول سالها، و یکی گرایش اصلاح طلب و معتقد بود که خیلی کم فرصت پیدا کرد که نظریات خودش را در مملکت اعمال بکند و وقتی هم که سرانجام روی کار آمد که دیگرچیزی از رژیم نمانده بود. این بطور کلی تصویری بود از گرایش‌های سیاسی و احزابی که در آن سالها فعالیت میکردند.

سوال: احزاب کوچکتر و جنبش‌های کوچکتری هم بودند، مثل پان ایرانیست که بنظر میرسد که هیچ وقت گروه زیادی را نتوانستند جمع کنند، آیا اشکالی در اهداف اینها بود، یا اولویت‌ها را تشخیص نمی‌توانستند بدهند؟

آقای هما یون: انگلیس‌ها یک اصطلاحی دارند بنام "لوناتیک فرینچ" در این جمله "لوناتیک فرینچ"، فرینچ آنکه حاشیه است و لوناتیک آنهم ترجمه خیلی خوبی و خوش‌آیندی ندارد، بهره‌صورت اینگونه احزاب لوناتیک فرینچ سیاست ایران بودند. اینها هدفهای را تعقیب میکردند که نه اولویت داشت برای جا معه ایرانی، مثلاً بازآوردن افغانستان و قفقاز و پاکستان به یک امپراطوری بنام فلات ایران زیر یک پرچم که حقیقتاً جزو اولویت‌های سیاسی نسل ما نبود و ما گرفتاریهای خیلی محسوس تر و فوری تری داشتیم، روش‌های آنها هم روش‌های درستی نبود و خالی از فرصت طلبی نبودند، این است که هیچ وقت شانسی پیدا نکردند. احزاب کوچکتر در هرگز یشی، چه گرایش راست، چه گرایش چپ وجود دارد، ولی اینها از جریان اصلی جامعه ایرانی برکنار بودند.

سوال: اگر بطور خیلی ساده بخواهیم دمکراسی را مشارکت مردم درا مورسیا سی و اجتماعی کشورشان تعریف کنیم، خیلی ساده، تازه جدا از این بروان بوجود آمدند، توانستند مشارکت واقعی و قلبی مردم را بخودشان جلب کنند؟

آقای هما یون: اگر معیاراً صرفاً "مشارکت باشد، حزب توده برای مدتی توانست گروههای بسیار بزرگی را وارد صحنه سیاسی بکند. جبهه ملی برای مدتی اینکار را به نحو بسیار بقه در تاریخ ایران انجام داد و حزب رستاخیز در نخستین ماههای فعالیتش مظہری بود از این مشارکت، ولی هیچ وقت ما در یک دوره طولانی و بطور مداوم شاھد چنین مشارکتی نبودیم، البته در دوران زندگی من.

سؤال؛ با یک نظرسنجی و گذرا با زهم به کشورهای اسلامی در حال توسعه، می‌بینیم که دمکراسی با آن مفهومی که در غرب هست، گاهی اوقات دولتهای این ممالک در حال رشد اسلامی شرق دنیا هم آنرا الگوبرای خودشان میخواهند بگیرند، یا توجه با ینکه احکام و شرع اسلامی خودش همه‌چیز را ازابتدا مشخص کرده و برای هر کاری قانونی دارد و شریعت حاکم بر تمام زندگی روزمره مردم است ازابتدا حیات تا موت، چطور می‌شود اینها را با هم تلفیق داد و چطور می‌شود بر مبنای اینها یک حیات سیاسی سازنده بپاکرد؟

آقای همایون؛ تجربه کشور ما نشان داده است که اینکار غیرممکن است. مذهب اگریک امر فردی و شخصی شناخته بشود، بعنوان رابطه انسان با یک مبدایی، هیچ مسئله نیست، ولی هر مذهبی، اسلام مستثنی نیست، با آنکه اسلام از نظر دعوی سیاسی و اسلام شیعی بخصوص از نظر دعوی سیاسیش، الان در میان مذاهبان وضع استثنائی دارد. چون همه مذاهبان قبله این مراحل را طی کرده‌اند و اسلام هنوز حفظ کرده، ولی هر مذهبی اگر بخواهد مسائل روزانه‌زنندگی خصوصی وزندگی عمومی افراد را وجا معه را زیر پروا بط خودش بیاورد، با یک تفاوت جتنا بنا پذیر روبرو می‌شود که یا جامعه را از بین می‌برد، یا مذهب را، ویا هر دورا. علت‌ش هم بسیار ساده است و علت‌ش اینست که زندگی انسان وزندگی اجتماعات تابع هیچ قانون و هیچ اصل همیشگی و تغییرناپذیر نمی‌تواند باشد، زیرا زندگی بسیار متغیر است و تغییرهایی که در زندگی وجود دارد را معمه وجود دارد و قابل شماره و هر اندازه‌گیری نیستند، چه رسیده پیش بینی و شما وقتی بخواهیدیک سلسله اصول را حاکم قرار بدهید، آنهم اصولی را که هرگز تغییر نخواهد کرد، و یک اشخاصی را مجری آن اصول قرار بدهید با فرض براینکه آن اشخاص هرگز اشتباه نخواهد کرد و هرگز مرتکب حتی جنایت نخواهد شد و حق مردم را از اینکه اصول ویا مجریان آن اصول را بتنند تغییر بدهند را بگیرید، این ناگزیر با سیردادهای تغییر و پیشرفت، به یک تضادی خواهد افتاد که در نتیجه‌های انتظار که عرض کردم چیزی از یکی یا از آن دیگر، ویا از هردو باقی نخواهد ماند. بخصوص که اسلام بصورتی که در جامعه ماتعلیم داده شده و اصرار ورزیده شده که همان صورت حفظ بشود، در طول قرنها، بهیچوجه با مقتضیات زندگی نیمه دوم و آخر قرون بیست سازگار نیست. جامعه‌ای اسلامی ممکن است که بتوانند با پیدا کردن کلاه شرعی و با ظاهر سازیها، هم اسلامی بمانند و هم، خودشان را به پای کشورهای پیشرفته برسانند که اینهم بسیار کار دشواری است. ولی با وفاداری صد درصدیه اصولی که قرنها است از وضع آن اصول می‌گذرد و با اصرار ورزیدن به اجراء قواعدی که بسیاری از آنها هم مبنای الهی ندارند و ساخته ذهن افرادی هستند که چند مدرسال پیش، یا چندده سال پیش زندگی می‌کردند، یا حالا را زندگی می‌کنند و با اصرار ورزیدن بر اجراء چنین اصول و قواعدی، ناگزیر از سیر پیشرفت بازمی‌مانند. دنیا بجائی رسیده که نه تنها ایران

بلکه همه دنیا که اگر ماحدا کثرا نعطاف پذیری را نداشته باشیم، محکوم به فنا هستیم. دنیا روبه انفجاری سابقه جمعیت می‌رود، هیچ وقت ما نمیدانستیم چه ابعادی دارد و چه عوایقی دارد. دنیا روبه پایان یافتمنابع طبیعی می‌رود، دنیا از عهده تربیت کردن آموزش دادن این توده‌های بیشماری که همه جا جمع شده‌اند بر نمی‌آید. تضادهای سیاسی و اقتصادی از هر زمان دیگری در تاریخ بشر بیشتر است. ابزار انها م ویرانی به حدودی رسیده که هیچ وقت قابل تصور نبوده، چنین دنیائی را نمی‌شود اختیارش را داده دست کسانی که تمام سرمایه آنها چهاریا پنج جلد کتاب است و تمام جهان بیشی آنها پنجاه سال تاریخیک قسمتی از دنیا را در بر می‌گیرد. عرض کردم در مورد ایران بخصوص، اسلام اگر بصورت یک باور شخصی تلقی بشود یعنی کاری که یک فرد در خانه خودش و در ضمیر خودش و در وجدان خودش می‌کند، هیچ مشکلی بوجود نخواهد آورد، ولی اسلام اگر عبارت است از اینکه برای هر امری باید از یک شخصی بنام ملا یا آخوندیا آیت الله یا حجت‌الاسلام اجازه گرفت و هر قانونی را بتصویب اور ساند، واگرکسی هر روز پنج رکعت نمازن خواند و هر سال یک ماه روزه نگرفت، با او، هم‌گذا و هم صحبت نشد و اورا فردی مساوی با خود تلقی نکرد، واگر اسلام عبارت از این باشد که ایرانی، اول مسلمان است و بعد ایرانی است، فقط مسلمان، ایرانی است و غیر مسلمان ایرانی درجه ۲ است، اگرحتی در مسلمانی موضوع شیعه و سنتی پیش آمد، یعنی اول شیعه، ایرانی، بعد مسلمان ایرانی، بعد عناص ردیگر غیر شیعه مسلمان یا غیر مسلمان ایرانی، ایرانی محسوب گردند در این صورت ما از عهده داشتن یک ملت، ساختن یک ملت، بر نخواهیم آمد و یک کشور نخواهیم داشت و کشور نخواهد توانست موجودیت خودش را در این دنیا حفظ بکند. من این تضاد را همان‌طور که عرض کردم از اولین سالهای زندگانیم حس کردم، بسیار دشوار است برای مردمی که پا نصد سال مغزشان را شسته‌اند با ورداشتن به معجزات یا امور خارق العاده و با خوارق عادات، با مسائل غیر قابل توضیح با جزم با اینکه باید یک چیزی را قبول کرد و با آن ایمان آوردونسبت به آن تردید نکرد و هر شکی کفر است و کفر، جزاً یشکشتن است، با این طرز تفکر، مایک جا معنه امروزی که سهل است، جامعه ۱۴۰۵ سال پیش راه نمی‌توانیم بسازیم. ما ۱۳۰۵ سال پیش هم که اسلام بکشورمان آمد، نتوانستیم هیچ مسئله خودمان را حل بکنیم و یک جامعه آزاد و یک کشور آبا دودورا ز ظلم و دورا ز تجاوز داشته باشیم و بسازیم.

مسائل سیاسی، مسائلی است که باید به استدلال گذاشته بشود و با یددرباره اش امکان تردید و شک وجود داشته باشد و همان‌طور که شما فرمودید با یدمسئله مشارکت مردم در بین باشد، زیرا نمی‌شود از سوئی به یک ملت معتقد بود، و از سوئی افراد آن ملت را عملای "صغیر" دانست و محکوم به تقلید کرد، متاسفانه اسلام بصورتی که در ایران تبلیغ شده و شناسانده شده، یک دین تقلیدی است و با ید شخص مقلد باشد. یک عده آدم بنام مجتبه، همکاره‌اندو صاحب نظر نند و بقیه مردم در حکم صفتار و

محجورین هستند که متأسفانه حتی نوشته شده این مطلب . بقیه کشورهای اسلامی هم این مشکل را تجربه کرده اند، چنانکه قبل از آنها کشورهای مسیحی تجربه کرده بودند زیرا آنچه که برایران میگذرد بهیچ وجه تازه نیست ، مادرتا ریخ اروپا به چنین مواردی بسیار برمیخوریم ، چند صد سال طول کشیدتا مبارزه میان کلیسا و دولت ، سرانجام به نفع دولت فیصله پیدا کرد و جوامع اروپائی توانستند خودشان را در قرن هیجدهم بالاخره از قید و بندها که مذهب برداشت و پایشان گذاشتند بود آزاد بکنند و مکتب فکری انسان گرایی یا اسلامیسم بالاخره توانست اذهان را با زبکنند برای پذیرفت — مفاهیم تازه فلسفی و علمی و درنتیجه سیاسی، درجا معاصر ایرانی این کار متأسفانه بصورت منظم و مدامی انجام نگرفت بسبب اینکه ما هیچ وقت از مذاخلات خارجی آزاد نبودیم ولی خوب انقلاب اسلامی با تجربه ای که نصیب ملت ما کرده ، تجربه ای است که حقیقتاً " ارزش آنرا نمی‌شود آنرا زده گرفت و زمینه ای فراهم کرده که این مسئله را مایکبا ربرا ای همیشه حل بکنیم و مذهب را ببریم در جایی که متعلق با آنجا است یعنی ضمیر وجود آنیات فردی.

سؤال؛ آقای همایون آیا این مسائلی که شما مطرح کردید مکافهه تازه ای است که بعد از انقلاب رخداده یا قبل از آن رهبری ایران با این مسائل آگاه بود، اگر بود، چه کوششی برای آموزش و آگاهی توده مردم بعمل آورد؟

آقای همایون؛ تا آنچاکه مربوط بخود من می‌شود بهیچوجه مکافهه تازه ای نیست و هما نظر که عرض کردم از آغا زندگی دچار این مسئله شدم، در ۱۵ سالگی، برای خودم لائق، قضیه را بصورتی حل کردم که دیگر هیچ وقت باورهای مذهبی دست و پای مراد را ندیشیدن به مسائل سیاسی و اجتماعی نگرفت . برای رهبری سیاسی ایران شاید موضوع با این روشنی نمیتوانسته مطرح بشود برای آنکه ملاحظات و مقتضیات سیاسی روز همیشه دست و بال رهبری سیاسی را میگرفته است . در تاریخ ایران برای اولین بار در دوره نادرشاه بود که معارضه جدی میان دولت و مذهب پیش آمد که حتی غیر از تجربه ای که مادر زمان ساسانیان داشتیم که آن یک بحث دیگر است ولی در تاریخ اخیر ترما ، نادرشاه به اینجا رسید که با یادیک قدرت سیاسی بر مملکت حکومت کند و تکلیف سیاست خارجی و سیاستهای داخلی، بخصوص سیاستهای خارجیش را که برای آن موقع ایران در درجه اول اهمیت بود، روشن بکند و یا مذهب باشد این کار را بکند . ایران در دوران صفوی بعلت افراط در تشویع و پروپاگاندا دادن به گرایش‌های افراطی در میان روحانیون شیعی، خودش را محکوم به یک سیاست خارجی کرده بود که نتیجه اش جنگ مدام با همسایگان سنی مذهب ایران بود و تحلیل رفتن نیروی زندگی ملت، ولی نادرشاه با آنکه فاتح همه آن جنگها بود این روش بین‌مری را داشت که ایران با ید خودش را از این جنگ پایان ناپذیرا یدئولوژی و مذهبی یعنی جنگی که آن موقع بیش از ۲۰۰ سال از آن میگذشت و شاید ۲۳۰ یا ۲۴۰ سال از دوران این جنگ همیشگی میگذشت ، آزاد بکنند و اینکار مستلزم این بود که تضادهای مذهبی

بین ایران و همسایگانش تحلیل برود. پیشنهادنا در شاه که در مکه یک مقامی هم به مذهب جعفری اختصاص داده بشود در مقابل چهار مذهب سنی، که شانس خیلی زیادی هم برای موفقیت داشت، بهمین منظور بود که ایران و همسایگان سنی آن وبخصوص عثمانی دست از این جنگها را بیهوده که هردوی آنها را بالاخره قربانی استعمال کردند. این خیلی خیلی نکته مهمی است که مذهب نقش فوق العاده مستقیمی در تسلط اروپائیها به ایران داشته و برخلاف میل رهبران مذهبی، سیاستهای آنها بود که یا غیرمستقیم از طریق ضعیف کردن ایران چه در داخل و چه در خارج وجه مستقیم از طریق به جنگ اندختن ایران با همسایگانش اول با عثمانی و بعدبا روسیه، سبب شدنده قلمروهای اسلامی مستقیماً "زیرتسلط نیروهای غیر اسلامی و مسیحی در بیان" است. حالا یعنی بحث دیگری دارد، بهر حال نادر شاه اول بار این کار را کرد که شکست خورد، بعد در دوران رضا شاه باز این مسئله دوباره مطرح شد رضا شاه نه صرفاً "به دلائل سیاست خارجی که آن موقع دیگر چنان اهمیتی نداشت بلکه به سبب ضرورتهای بازسازی یک جا معهده از صفر، متوجه شد که یا با یاد سیاست مملکت را ملاها تعیین بکنند یا دولت، ملاها قبلاً" اینکار را کرده بودند، یعنی از طریق دولت سیاستهای خودشان را اعمال کرده بودند و نتیجه اش ایرانی بود که مادرسال ۱۲۹۱ داشتیم که من ضرورتی نمی بینم که جزئیات آنرا اینجا مطرح بکنم و یا که "الترناتیو" و یک راه حل جانشین هم بیشتر وجود نداشت، بدین معنی که این بار دولت این کار را در دست بگیرد و رضا شاه این کار را کردو با خشونت هم کردو راهی هم جر خشونت نداشت و تا وقتی که اوربرسک را بود، ایران حقیقتاً یک مسیر ترقی و توسعه را پیمود که هرگز قبل از آن نمی بود تا قرنها پیش از آن. در دوره محمد رضا شاه چنان اراده ای مثل اراده رضا شاه وجود نداشت. محمد رضا شاه هنگامی بشه سلطنت رسید که نیروهای انگلستان و شوروی کشور را شغال کرده بودند و با موافقت آنها بود که تو انت سلطنت را بdest بیا و ردوانگلیسها با اکراه به سلطنت او رضایت دادند و تا پایان زندگانیش، محمد رضا شاه زیرسا یه قدرت انگلستان زندگی کرد. هیچ وقت در اعماق ضمیر خودش از هراسی که از انگلستان داشت آزاد نشد و انگلستان برای محمد رضا شاه شرکت نفت بود و روحانیون بودند و قبایل یعنی معتقد بود، که درست هم بود، که انگلستان نفوذ خود را در ایران از این سه مجرماً و مسیرهای میکند علاوه بر این محمد رضا شاه اعتقادات مذهبی خاصی داشت که بهر حال در سیاستها یعنی تا شیر میکرد، در نتیجه سیاستهای محمد رضا شاه آمیخته ای بود از مبارزه با نفوذ رهبران مذهبی و جلب آنها و کمک به آنها و امتیاز دادن به آنها، مثل بیشتر سیاستهای محمد رضا شاه یک خط مستقیم مشخص را نمیرفت و سعی میکرد که درجه های مختلفی و گاهه، متضادی عمل بکند. ولی در این تردید نیست که محمد رضا شاه کاملاً "مثل پدرش و کاملاً" مثل گرایش سیاسی مسلط بر آن دوره تاریخ ایران، معتقد بود که اختیار تعیین سیاستها و سیاست گزاریها با یاد بادولت باشد و نه با رهبران مذهبی و معتقد بود که حکام اسلامی با یاد بده قلمرو زندگی شخصی محدود شود و تما مکوششایی که کرد

درا این جهت بود که از ایران یک جا معه لائیک یعنی غیر مذهبی و نه ضد مذهبی بسازد و اگر روزگار با وفرصت داده بود، این فراگرد را تا پایان دنبال میکرد.

سئوال: اینکه فرمودید مبارزه با ملایان و رهبران مذهبی، اینها که گروه خاصی هستند، ولی برای مردم چکار شد، یعنی آگاهی و آموزش مردم، زیرا آنها هستند که با یدت تصمیم نهایی را بگیرند، آموزش اینها چه صورتی داشت؟

آقای همایون: آموزش مردم چه در دوره محمدرضا شاه ازا ولویت های رهبری سیاسی مملکت بود، ولی بسبب محدود بودن منابع و بسبب وارونه بودن اولویت ها، بخصوص در دوره محمدرضا شاه، کوشش کافی و لازم در این زمینه نشد. این آموزش در مورد مردم که در باره آن صحبت میکنید، دو جنبه دارد، یکی آن آموزش رسمی است که امید رهبری سیاسی این بود که با آن آموزش رسمی چنان آگاهی و روشن بینی به افراد مردم داده خواهد شد که خودشان را از تبعیت رهبران مذهبی آزاد بکنند و در مسائل جا معه و در مسائل وجدانی و مذهبی قضاوت مستقل پیدا بکنند. ولی مایک آموزش دیگر در جا معددا ریم، یک آموزش غیر رسمی که خیلی هم مؤثر است، یک آموزش احساساتی و با صلاح آن رمان مشهور فلوبر "ادوکا سیون سانتیما نتال" که این آموزش در دست روضه خوانان و عواظ و ملایان است بصورت مجالس روضه و قرآن خواندن و اجتماع در تکیه ها و مهدیه ها و حسینیه ها بخصوص در ماه های رمضان و محرم و شرکت در مجالس عزاداری و درسته های عزاداری انجام میگیرد که این نوع آموزش که در دوره محمدرضا شاه خیلی محدود شده بود، پس از رضا شاه بسیار رونق پیدا کرده است. حکومتی خودش مشوق این آموزش شد و در بارسلوتنی هرسال مراسم عزاداری را به نحو با شکوه تری انجام میداد و تلویزیون دولتی هرسال این مراسم را در شهرهای مختلف با تفصیل بیشتری پخش میکرد و رادیو و رسانه های تلویزیونی و مطبوعات برنامه های مذهبی هر چه بیشتری داشتند. حوزه های علمی با صلاح علمی مملکت هم، در همه این سالها با منابع خیلی بیشتر و روزافزون به کار آموزشی خودشان سرگرم بودند، در نتیجه ما از یک طرف به یک قشرهایی البته قشرهای هرچه بیشتری از جا معه خودمان آموزش رسمی میدادیم، ولی از طرف دیگر به عموم افراد جا معه آن آموزش احساساتی را عرضه میداشتیم که زمینه اصلی ذهنیات آنها را میساخت به درجه ای که شما بزحمت میتوانستیدیک ایرانی درس خوانده حتی اروپا و امریکا رفته و بکلی غربی شده را پیدا بکنید که با زهم حاجت نخواهد و سفره نیندازد و حرز بگردنش آ ویزان نکند و نذر نکند و امثال اینها، حالابقیه اعتقاد اتشان بجای خود، پس فایده ای ندارد آن آموزشی که ما از آن صحبت میکنیم و تا وقتی چنین زمینه ذهنی وجود دارد، آن آموزش به جای نخواهد رسید. رهبری سیاسی ایران همانطور که عرض کردم در تردید خودش و در ترسی که از قدرت انگلیسها در میان ملایان داشت و در تزلزلی که همه سیاستها یش را مشخص میکرد و در تردیدی که نسبت به مشروعیت سیاسی خودش داشت بخصوص از ۲۸ مرداد ۱۳۴۲ به بعد، بدست خودش عملای گور خودش را کند و یک سیاستی

را در مورد رهبران مذهبی پیش گرفت که نه آنها را بکلی بطرف خودش آورده که امکان نمیداشت، چون رهبران مذهبی به هیچ چیز کمتر از اجراء کامل قوانین اسلامی، آنطوری که خودشان تعبیر میکردند، راضی نمیشدند، و نه قدرت آنها را طوری خنثی کرد و درهم شکست که نتوانند مدعیان اصلی رهبری سیاسی بشوند. مادر طول سالهای بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بخصوص بدترین دو دنیار ادا شده‌ایم، هم بیشترین دشمنی رهبران مذهبی را نسبت به رژیم جلب میکردیم و هم بیشترین کمک را به پیشبرد کارهای آنها بدست خودمان انجام دادیم.

سؤال: این وحشتی را که شما از آن ذکر میکنید که در رهبری کشور وجود داشت از انگلیسها، از امریکائیها هم وجود داشت؟

آقای همایون: نه، تا سالهای دراز از امریکا هیچ ترسی نبود، تا سال ۱۹۶۰ در سال ۱۹۶۰ حزب دمکرات امریکا قدرت را بdest گرفت و کنندی روی کار آمد که به هیچ وجه نظرخواشی نسبت به رژیم سلطنتی ایران نداشت و رژیم سلطنتی ایران آن موقع رژیمی بود که چه در داخل ایران و چه در خارج ایران بعنوان یک رژیم بسیار محافظه کاریا ناتوان و یابی میل به انجام اصلاحات اجتماعی و سیاسی و دچار فساد و انحطاط شناخته شده بود و رژیم ایران خودش را در آن موقع در خطرشیدی احساس کرد بخصوص که دولت کنندی رسماً "رژیم ویتنا مجنوبی را ترتیباتی داد که ساقط شدوا این خطر برای رژیم ایران هم پیش آمد، ولی بعد از کنندی البته این ترس کا هش پیدا کرد، در سالهای نیکسون و فورد بسیار روابط ایران و امریکا خوب بود و آن وحشت کا هش پیدا کرد، ولی از ۱۹۶۰ به بعداً صولاً" در ذهن رهبری سیاسی ایران نسبت به امریکا یک ملاحظات تازه پیدا شد و امریکا بعنوان یک عامل غیرقابل اعتماد وارد محاسبات رهبری سیاسی ایران شد. به سبب اینکه جناح لیبرال و دمکرات سیاست امریکا به رحال فاصله اش را با رژیم ایران حفظ کرد و در مطبوعات و رسانه های امریکا انتقادات از ایران گاهی بیگانه شروع میشدوا این در تهدیل رهبری سیاسی ایران همیشه یک خلجانی تولید میکرد. در مورد انگلیسها، با آنکه قدرت جهانی انگلیس بسیار کا هش پیدا کرده بود، ولی رهبری سیاسی معتقد بود که هنوز قشرهای سنتی جا معه ایرانی مثل رهبران مذهبی و عشاير زیرنفوذ از نگلستان هستند و رهبری سیاسی ایران هم در این پندار با صلح، که انگلستان در ایران دارای یک اقتدار غیرقابل اندازه گیری است سهیم بود. واقعیات قدرت انگلیس در خارج از ایران، به هیچوجه تغییری در تصویر از نگلستان بعنوان یک عامل اصلی در سیاستهای ایران نداده بود، با این ترتیب با گذشت سالهای در ذهن شاه ایران یک عامل وجود داشت، یعنی انگلستان که همیشه مترصد است که منافع خودش را به رقیمت در ایران حفظ بکند و بdest بیاورد و یک امریکائی که جناح لیبرال و دمکرات سیاستهای اساساً "مخالف رژیم سلطنتی ایران است یا مخالف سیاستهای رژیم سلطنتی ایران است، از اینرو یک چنین محاسبه ای در ذهن شاه همیشه وجود داشت، شوروی البته همچنان همیشه خطا اصلی بود و

مقدار زیادی از انرژی وقت سیاست ایران در طول سالهای بعد از ۲۸ مرداد صرف حل مسئله شوروی شد و باید اذعان کرد که بطور درخشانی حقیقتاً "این مسئله برای ایران در آن سالها حل شد و بخصوص از سال ۱۳۳۹ به بعد با اعلام ایران براینکه هرگز پایگاهی برای حمله به شوروی و برای موشکهای امریکائی نخواهد شد، روابط ایران و شوروی بسیار بهبود پیدا کرد، بطوریکه از آن به بعد تا ۱۳۵۷ حقیقتاً "برای اولین بار پس از مدت‌ها شوروی خطرآشکاری برای ایران نبود و آنچه بنظر شاه خطر برای ایران محسوب می‌شد، مخاطرات کشورهایی بود که یعنی از ناحیه کشورهایی بود که با شوروی روابطی داشتند مثل عراق و بنی جنوب و افغانستان، بعداً زکوتا، اما به چوچه این مخاطرات شبیه کابوسی که خود شاه را تا ۱۳۳۲ و یا پدرش را یعنی رضا شاه را تا سال ۱۳۲۵ از یزیرتسلطش داشت، نبود.

سوال : تا چه حد این وحشت و ملاحظاتی که نفوذا نگلیس یا امریکا در صحنه سیاست داخلی ایران بوجود آورده بود موثر بود، فرض بفرمایید در تعیین نخست وزیر یا مقامات دیگر کشوری ؟

آقای همایون: شاه بسیار دقیق بود در این مسئله که چه کسانی، زهارت‌باتی با خارجیها دارند، یعنی با انگلیس و آمریکا، آن کسانی که با شوروی ارتباط داشتند که از نظرش بكلی مردود بودند و بسیار در آن مورد حساس بودواجا زه نمیدادند که پای چنان عنصری باز بنشود به حکومت ایران، اما در مردم کسانی که با امریکا و انگلیس مربوط بودند در فتا رخیلی متناقضی داشت، از طرفی نمی‌پسندید ارتباط مقامات بالای مملکتی را با دولتها خارجی و میل داشت که هرا رتباطی با قدرتها خارجی انگلیس و آمریکا، از طریق شخص خودش باشد. طبیعی هم بود زیرا بگران طرحها و نقشه‌های قدرتها بزرگ در با ره ایران بود و خودش اطمینان داشت که ایران را نمی‌خواهد تحت تسلط دیگران قرار بدهد، اما از طرف دیگر بدلیل وحشتی که از انگلیس و بعداً "از امریکا پیدا کرده بود میل داشت که اعتماد این قدرتها نسبت به خودش باقی بماند و این کار را از طریق روی کار آوردن کسانی می‌کرد که شهرت داشتند، یا امیدا نست که با یکی از این دو قدرت روابط نزدیکتری دارند، بیشتر نخست وزیر ایران شاه کسانی بودند که مورد مخالفت انگلیس‌ها و امریکائی‌ها نبودند، کسی که بیش از همه در دوران شاه در مقام نخست وزیری بود، یعنی هویدا از این استعداً دبرخوردا ربوکده توانسته بود شاه را متقد کند که با هیچ‌کدام از این کشورها ارتباط خاصی ندارد و حقیقتاً "هم‌نداشت و توانسته بود این اطمینان را به شاه بدهد که خود او هست که کانالهای ارتباط ایران را با کشورهای خارجی کنترل می‌کند، باز همانطور که عرض کردم این از نظر شاه بسیار رطبیعی بود، برای اینکه ایران در موقعیتی نبود که بتواند از ارتباط با کشورهای بزرگ غربی نیاز باشد، موقعیت خاص ایران که لغت تاریخ اخیراً ایران است، یعنی همسایگی با شوروی، ایران را مجبور می‌کرد که پشتیبانی در خارج و در کشورهای غرب برای خودش پیدا بکند و شاه بحق خودش را

صالح ترین کسی میدانست که سرنوشت این ارتباطات را بدست داشته باشد و هویدا میتوانست به شاه چنین اطمینانی بدهد و حقیقتاً "هم تا آنجا که من آشنا هستم ووارده‌ستم این وضع را حفظ کرد تا روز آخرون مستقل" هیچ ارتباط خارجی نداشت. بقیه نخست وزیران شاه یا کسانی بودند که در ذهن مردم متمايل به انگلیس بودند یا متمايل به امریکا بودند. دولتی که خودمن در آن کارکردم در خارج بیشتر مشهور بود باینکه با امریکائیها نزدیک است و علتش این بود که از نخست وزیر تا بسیاری از وزیران از کسانی بودند که تحصیلاتی در امریکا داشتند، یا با سازمانهای امریکائی کارکردند، ولی تا آنجا که به سیاستهای کشور مربوط میشود، دولتی که مادر آن کار میکردیم هیچ تفاوتی با دولتهای قبلی نداشت، برای اینکه سیاست خارجی ایران را شاه تعیین میکرد و در نتیجه مسئله‌ای نبود، با این وصف نمی‌شود درجه ۳ و ۴ را خودشاھ تصمیم میگرفت و در نتیجه مسئله‌ای نبود، با این وصف نمی‌شود انکار کرده شاه در تعیین نخست وزیران این محاسبات را در نظر میگرفت که چه نخست وزیری کمتر مورد مخالفت یا بیشتر موردم موافقت کدام کشور بزرگ خارجی است.

سوال: فعالیتهای زندگی شماتازمانیکه بوزارت اطلاعات و جهانگردی رسیدید برای من اینطور معلوم است که شما تجربه چندانی در دیوانسالاری نداشتهید، چطور اینکار را قبول کردید؟

آقای همایون؛ وزارت دو قسمت دارد، یک قسمت کار سیاسی آنست و یک قسمت کار اداری آن. یک قسمت سیاستگزاری است و یک قسمت اداره امور روزانه وزارت خانه چون هم سازمانهای مستقر و هم بزرگی هستند در هر کشوری مسئله چندانی از نظر اداره امور روزانه ندارند. یک وزارت خانه تجربه و ساخت مناسبی دارد برای اینکه کارهای خودش را بکند و مستقل از وزیرش هم وظایفش را انجام بدهد. نقش وزیر در روزارت خانه بیشتر سیاسی است، یعنی سیاستگزاری و تصمیم گیری از نظر استراتژی و سوابق زندگی من بمن اجازه میداد که این کار را قبول کنم، چون در رشتہ من بود من تصور میکرم که آگاهی لازم را در آن کار دارم، علاوه بر این وزارت یک مقام سیاسی مستقل از وزارت خانه است، وزارت قسمتی است یعنی یک وزیر جزئی است از یک کلی که راجع به مملکت تصمیم میگیرد در آن زمینه هم تجربه سیاسی و روزنامه‌نگاری من بمن این اجازه را داده بود که راجع به امور مختلف مملکت نظرها کی داشته باشم و نظرها یم را اعمال بکنم، علاوه بر همه اینها آنچه که سبب شده من این سمت را بپذیرم و این پیشنهاد را بپذیرم، چون من دنبال اینکار نبودم و بمن پیشنهاد شد این بود که من از کیفیت حکومت در ایران هیچ وقت راضی نبودم و در فعالیتهای روزنامه‌نگاریم از منتقدین همیشگی دستگاه حکومت ایران بودم، هم درباره پرسنل ایران داشتم که سالها بخصوص در دوره هویدا خیلی بی توجهی در مورد انتخاب همکاران بعمل میآمد و بیک صورت سرسری قضیه برگزار میشد. من کمتر احساس کردم که اهمیت وجود اشخاص یا نبودن اشخاص در یک جایی مورد توجه است. خلاصه، هم به پرسنل ایران

داشتم وهم به سیاستها ایرادداشت و منطقم در زندگی این بودکه؛ یک، بایدهمان طوریکه عرض کردم در داخل سیستم عمل کردواز خارج سیستم خودکشی ملی است و گمان میکنم که حوات صحت این نظر را ثابت کرده، دوم اینکه من دستگاه حکومتی ایران را مانتدمیکردم به یک ترازو که دریک کفه آن آدمهای نامناسب جمع شده‌اند و این کفه خیلی سنگین است، و دریک کفه آن آدمهای مناسب که سبک است و معتقد‌بودم که هرچه از کفه‌اولی برداشته بشود و به کفه‌دوم افزوده بشود، به‌سود مملکت است، درنتیجه بهیچ‌وجه معتقد‌بودم که اشخاص با یادکار بینشید و فقط انتقاد کنند. بتمام منتقدین و هم‌فکران خودم می‌گفتمن که با یادبروند و مقامات را بدست بیا ورند، نه از جهت جاه‌طلبی شخصی، بلکه ازاین جهت که با بدست آوردن آن مقامات است که میتوانند کیفیت حکومت را در ایران بهبود ببخشند و این بودکه این سمت را پذیرفتیم.

سؤال: آیا قبیل ازاين هم بشما پیشنهاد شده بودکه وزارت و زارتخانه‌ای قبول بکنید؟

آقای همایون: در دوره هویدا، یکبار او بمن پیشنهاد وزارت اطلاعات وجهانگردی را کرده من معذرت خواستم ازايشان، هم بدلیل اینکه آن مجموعه را قبول نداشتم و راحت نبودم در کارکردن با آن، هم بدلیل اینکه زندگی خودم یعنی وضعی که روزنا مه آیندگان در آن موقع داشت اجازه نمیداد. زیرا روزنا مه آیندگان تا سالهای آخری که من آنرا اداره می‌کردم از لحاظ اقتصادی دارای مشکلات فوق العاده بود و با رحمت روزنا مه را می‌گرداندم و حیفم می‌آمد که روزنا مه را ولیکنم البته وقتی من روزنا مه را در سال ۱۳۵۶ رها کردم، دیگر سریای خودش کا ملا" ایستاد بود و وامهای خودش را داده بودوچا پخانه آن و همه چیز دیگر و براه بودورا حست ازاں جدا شدم. درا و اخ ردولت هویدا، ایشان در نظرداشت که کابینه اش را ترمیم کند و عده‌ای از کسانی را که در دولت بعدی وارد کابینه شدند، او میخواست آنها را دعوت بکنند به کابینه و از جمله میخواست که بمن وزارت مسکن و شهرسازی را بدهد و بمن گفت که خیال میکنند برای این کار خیلی خیلی شایستگی دارم، نمیدانم بچه دلیل، و شاید به دلیل مقالاتی که من در آیندگان نوشته بودم ولی فرصت انجام آن فکر پیش نیا می‌مد.

سؤال: برای پایان مصاحبه امروز که اطمینان دارم با زهم ادا مخواهد داشت، شما با تسلط و اطمینان یک تاریخ‌شناص صحبت می‌کنید، روزنا مه نگاره هستید شما که هستید؟

آقای همایون: نمیدانم منظورتان از سوال چیست؟

سؤال: یعنی شما چه مجموعه‌ای هستید؟ آیا مجموعه‌ای از همه اینها؛ مولف گاهی اوقات؟

آقای همایون: من یک آدم سیاسی هستم، آدم سیاسی کسی است که علاقه‌ها یا شرکت‌های را بعنوان یک کشور یا یک دنیا دربرمی‌گیرد و به آنچه که دریک کشور و در یک جامعه و در دنیا می‌گذرد، علاقمند است. من تقریباً "به همه جنبه‌های زندگی اجتماعی و بهمه‌ای موردنیا علاقمند هستم. هیچ موضوعی نیست، از شهرسازی تا انرژی اتمی تا توسعه اقتصادی تا کشاورزی بخصوص آموزش، ارتباطات و مسائل سیاسی و ارتباطات بین‌المللی که مورد علاقه من نباد، در همه‌این زمینه‌ها تا آنجا که توانسته‌ام مطالعه کرده‌ام و بررسی کرده‌ام. "کاریر" من کاریر روزنا مهندسی را سیاست پیشه‌بوده، اما اگر بخواهم رشته‌های دیگری را که بطورفعال در آن وارد بودم عرض بکنم، تاریخ مسلمان" یکی از اولین علاقه‌های من بوده و خیلی درباره تاریخ کار کرده‌ام، نوشتن بعنوان وسیله، نه تنها برای ارتباط با دیگران، بلکه برای بیان خود و تشکیل دادن خود و ساختن خود، همیشه مورد علاقه‌ام بوده، از دوره مدرسه و انشاء نوشتمنها تا بعد مقاومت نوشتمنها و کتاب نوشتمنها وغیره، درنتیجه می‌شود گفت که یک آدم سیاسی با تاکید خاص روی نویسنده‌ی و روی تاریخ و روزنا مهندسی را.

سؤال: وقتی که شما، اگر سوال جوابش محظوظ نهیست، بفرمایید وقتی که شما آیندگان را شروع کردید، تیراژ آن چقدر بود و وقتی که ترک کردید چقدر؟

آقای همایون: از سه هزار بهسی هزار رسیده بود. آیندگان خیلی در مقایسه با روزنا مه‌های دیگری که آن موقع منتشر می‌شد وضع متفاوتی داشت. یعنی ما آیندگان را با سرما یه‌ای که هیچ وقت بیش از یک میلیون تومان آن روز نشد، یعنی در طول سال‌ها این مقدار ریختیم در آن روزنا مه‌وکار را شروع کردیم. اولش یک چیزی نزدیک دو میلیون ریال پول داشتیم، چاپخانه آیندگان را سراپا با قرض تهیه کردیم، سال‌ها طول کشید تا آن قرض را پرداختیم، آیندگان برداشت خیلی غیر متعارفی داشت و بهیچوجه دنیا مطالبی که عا مه‌پسند بود نرفت، چه عا مه‌پسندی در سطح اجتماعی و چه در سطح سیاسی. در سطح اجتماعی ما هرگز صفحه حوا داشت یا مطالب هیجان آمیز چاپ نکردیم، در سطح سیاسی، دنیا مدروز یعنی پشتیبانی از گرایش‌های چپ، پشتیبانی از جنبش آزادی بخش فلسطین، که تما آنها مدهای فکری آن سال‌ها بود نرفتیم. خود من مشهور بودم با ینکه طرفدار امریکا هستم و طرفدار اسرائیل هستم و این سبب می‌شد که عده زیادی از خواندن روزنا مه من خود را می‌کردند، ومن این رابخوبی میدانستم ولی هیچ کوششی نکردم برای اینکه آن گروه را جلب کنم، من با این معنی طرفدار امریکا بودم که معتقد بودم در مقابله شوروی مایک وزنه متقابلی مثل امریکا لازم داریم، ولی با تما منشاء‌های تسلط سیاست امریکا بر ایران و فرهنگ امریکائی بر فرهنگ ایرانی مبارزه می‌کردم. من امریکا را بعنوان یک عاملی در سیاست خارجی ایران قبول داشتم و بس، نه برایم یک نمونه ایده‌آلی اجتماع بود و نه برایم یک پایگاه سیاسی شخصی. در تما مزنده‌گیم هرگز سعی نکردم که با امریکائیها روابط نزدیک داشته باشم. خیلی کم در مجالس آنها شرکت می‌کردم و خیلی کم با امریکائیها تماس می‌گرفتم. با اینکه دوبار از طرف امریکائیها یعنی یکبار از طرف دولت امریکا

ویکبار از طرف دانشگاه‌ها روازد دعوت شدم به امریکا و دوره‌های دیده‌ام ولی هیچ وقت این ارتباط را حفظ نکردم و گسترش ندادم. در مورد اسرائیل همیشه معتقد بودم که ایران در برابر اعراب تنها است و با یهودیان ترکیه و پاکستان و با اسرائیل که کشورهای غیر عرب هستند ارتباط داشته باشد، بدليل همان تنها که عرض کردم. با جنبش آزادی بخش فلسطین هم من یک نظرخوبی هیچ وقت نداشتم و معتقد بودم که نفوذ فلسطینی هادرایران و تاثیر عامل فلسطین در سیاست‌های ایران زیان با رومخرب است و یک رادیکالیسمی را در جا معاشرانی تقویت می‌کنده به ضرر ما است. متأسفانه وحشتی که من داشتم و پیش‌بینی که من می‌کردم درست در آمد و فلسطین و عامل فلسطین و فلسطینی ها کم کردند به گرایش‌های افراطی و رادیکال در جا معاشرانی و بعد عمل "درجیان انقلاب اسلامی به استحکام حکومت ملاها کم کردند و احتمالاً" دست آنها بخون بسیاری از دوستان و همکاران من آغشته است. بهر حال موضع سیاسی من در روزنا مه آیندگان موضع خیلی محبوب و مورد توجهی نبود و با اینکه من میدانستم که با تغییر این موضع و با پیروی از مدروز خواهم توانست خوانندگان بیشتری را جلب بکنم ولی هرگز این کار را نکردم. در برآ بر دولت‌هم یعنی دستگاه حاکم هم همیشه موفق مشروط بود و با کی نداشت از این قضیه که این فکر را تبلیغ کنم که ما با سیستمی که هست، ناگزیر باشد بسازیم و باید سعی بکنیم که از داخل اصلاح بکنیم و مبارزه با این سیستم از خارج به جای نخواهد رسید و بضرر مملکت خواهد بود.

سؤال: در دنیا ل صحبت‌های ماراجع به روزنا مه آیندگان و تیرا از آن که از سه هزار به سی هزار رسید و دلائلی که موجب این افزایش تیرا ژش صحبت می‌کردیم که صحبت مانصفه کاره ماند و خواهش می‌کنم دنباله صحبت را در ارتباط با دگرگونی‌های اجتماع ایران در زمان انتشار روزنا مه آیندگان توضیح بفرمایید؟

آقای همایون: دگرگونی‌های اجتماع ایران در آن ده‌سالی که من روزنا مه آیندگان را اداره می‌کردم البته آنقدر وسیع است که نمیدانم در این بحث بگنجیدی خیر. من بیشتر به تحولاتی که در افکار عمومی بخصوص افکار عمومی روشن‌فکران ایرانی در آن دوره روی داد اشاره می‌کنم و فکر می‌کنم ارتباط این جواب با سؤالی که شده بیشتر خواهد بود. همانطور که عرض می‌کردم روزنا مه خیلی کوچک شروع شد و تا وقتی هم که من آنرا اداره می‌کردم چنان بزرگ نشد، هر چند که رشد کرد، دلائل این رشد علاوه بر شناسائی بیشتر مردم با روزنا مه و توجهی که بهر موسسه و به هر نهادی که مدتها پایداری بکنندشان داده می‌شود، این بود که روزنا مه آیندگان با همه‌بی میلی که به پیروی از مدروز افکار عمومی نشان میدادو من قسمت‌هایی از آنرا عرض کردم بعنوان یک صدای منتقد و اصلاح طلب در جا معاشر ایرانی شناخته شد و بخصوص نفوذش در سطح سیاسی و سیاستگزاری، در سطح تصمیم‌گیرندگان، فوق العاده زیاد شد. با آنکه تیرا از روزنا مه با مقیاس روزنا مه های دیگر یعنی روزنا مه های بزرگ دیگر قابل ملاحظه نبود، ولی نفوذی که روزنا مه در سیاست‌های مملکت داشت از هر روزنا مه دیگری بیشتر شد. دلیلش این است که ماسعی

میکردیم آیندگان را یک روزنا مهجدی بسا زیم که اظهرا رنظرهای آگاهانه در آن باشدو به مسائلی بپردازیم که معمولاً "روزنامه های میپرداختند". از این جهت از نظر سیاسی، روزنا مه آیندگان بسیار روزنامه موفقی بود به این دلیل، یعنی روزنامه ای بود که در قشر حاکم جا میعده، خوانندگان خیلی زیادی داشت و در روی افکار آنها هم خیلی تاثیر میکرد. بسیاری از سیاستهایی که در آن دهه ای اتخاذ شد، کم و بیش تحت تاثیر مطالبی بود که در آیندگان انتشار مییافت. عرض کردم که ما از مدروز افکار روشن فکر ای در روزنا مه آیندگان تبعیت نمیکردیم، منظور از مدد روز همانطور که اشاره هم کردم چپ نمائی و با صلاح آن روز جنبه های "مترقی" افکار سیاسی بود که روشن فکران ایرانی در آن سالها بشدت شیفتگی داشتند. ما در روزنا مه آیندگان هیچ تعهد خاصی نسبت به جنبه های آزادی بخش جهان نداشتیم مگر آنها فی را که حقیقتاً "احساس میکردیم ملی هستند و پایگاه داخلی دارند، از آنها پشتیبانی میکردیم، ولی جنبه های آزادی بخشی را که وسیله برای اعمال سیاستهای یک ابرقدرت یعنی شوروی بودند حمایت نمیکردیم. همین موضع غیر چپ روزنا مه آیندگان مسلمان" اکثریتی از روشن فکران مملکت را سالها از این روزنا مه بیگانه کرد. روزنا مه ما هیچ وقت صفات مخصوص برای پاره ای از نویسندهای که افکار چپی داشتند و خیلی مورد احترازم و استیضاح و گاه پرستش روشن فکران چپ بودند، انتشار نداد. روزنا مه آیندگان هیچ وقت ارگان اندیشه های چپ متراقی با صلاح نشد، ما مشرب سیاسی راست داشتیم، اما راست اصلاح طلب و ترقیخواه، ترقیخواه را من در مقابل متراقی میگزارم و مقصودم از ترقیخواه طرز تفکری است که طرفدار پیش بردن جا میعده است و مقصودم از متراقی، طرز تفکری است که ارزش های چپ را در سیاستهای داخلی و بین المللی بیشتر اهمیت میدهد. ما یک موضع راست ترقیخواه داشتیم و اصلاح طلب و این موضع البته همانطور که عرض کردم بسیار مورد توجه آن گروه بزرگ حاکم بر مملکت بود و منظور از حاکم، فقط همان وکیل و وزیر نیست، بلکه تما مکسانی که نظام سیاسی و حکومتی و اجتماعی و اقتصادی ایران را میگردانند، بسیار مورد توجه آنها بود، ولی بهیچوجه مورد توجه روشن فکران چپ که عده بسیار زیاد روزافزونی بودند، نبود. ما همچنین بهیچوجه دنبال استفاده از احساسات مذهبی مردم برای فروش روزنا مه بر نمیآمدیم و صفات مخصوص در ماه های رمضان و محرم انتشار نمی دیم و در طول سالها هرگز با رهبران مذهبی که بطور روزافزون در صحن سیاست وارد شدند تفاهمی نداشتیم. همه اینها موجب شده بسرد روزنا مه آیندگان تا آنجا که به تعداد خوانندگان مربوط میشود محدود شود. در طول دهه ای که من روزنا مه آیندگان را تا سیس کردم و اداره میکردم متوجه جریان را دیگال شدن جا میعده و روشن فکران ایرانی بودم و موضوعی بود که بسیار مورد نگرانی من بود و آن سالهایی بود که هر کتابی با هر روش تحقیقی یا هنری، به صرف اینکه از یک موضع با صلاح متراقی دفاع میکرد، جزو کتابهای پرفروش میشد و هر روزنا مه ای برای اینکه به تیراژ خودش اضافه بکند خودش را موظف میدید که از آن موضع به صورتی که میتواند دفاع بکند. نقد هنری در روزنا مه ای ایران را، روزنا مه آیندگان پایه گزارت.

ما برای اولین بار بصورت منظم به نقد کتابها و تئاترها و کنسرت‌ها و فیلم‌ها، در مورد فیلم شاید قبل از ما بسیاری دیگر کرده بودند، ولی در زمینه‌های دیگر هنر مثلاً بالات اپرا، ما اولین روزنامه‌ای بودیم که اینکار را باب کردیم و بعداً "در روزنامه‌های دیگر گاه گاه چنین نقدها را می‌شد، ولی این نقدها صرفاً" وسیله‌ای بود برای وارد کردن رآلیسم سوسیالیستی در فرهنگ و هنر ایران و روزنامه‌های بزرگ مملکت که ارگانهای نیمه‌رسمی دولت‌هم بودند، در صفحات هنری خودشان رسماً "در هنر طرفدار نظریه رآلیسم سوسیالیست بودند. در سیاستهای خارجی‌شان هم در بست متناسب‌نمایین گرایش به چپ فقط به نیروهای رادیکال محدود نبود و دستگاه‌های رسمی و دولتی هم‌چون خیلی زیاد زیر نفوذ‌خواهی صریح‌تر بودند و گریزی هم نبود برای اینکه بیشتر درس خوانده‌ها تمايلات چپی پیدا کرده بودند، در آن سال‌ها، و تمايلات رادیکال پیدا کرده بودند و طبعاً "راه پیدا می‌کردند به دستگاه دولتی و طبعاً" بهم‌این دلائل دستگاه‌های رسمی دولت‌هم این گرایشها را تقویت می‌کردند، عموماً "نداشتند. در آن ده‌سال با این ترتیب ما شاهد رادیکال شدن جامعه ایرانی در دو جهت اصلی شدیم، یکی درجهت گرایشها چپ‌ما رکسیستی و متمایل به شوروی و یکی درجهت اسلام با صلاح‌بنیادی. البته من در مورد اسلام بنیادی یک تبصره عرض کنم که بنتظر من اسلام هر موروثش و هر صورتی که تا کنون عرضه شده بنیادی بوده و ما اسلام غیر بنیادی و یا غیر بنیادگرایانه یا غیر راستین نداریم. هر تعبیری که تا کنون کسی جراء تکرده که اسلام عرضه بکند بنیادگرایانه است و راستین است و فرق زیادی در ریشه‌واصل، بین هیچ‌یک از مکاتب اسلامی که جرات کردن به جامعه ایرانی عرضه کنند، نبوده. بعضی‌ها که خواسته‌اند درباره اسلام خیلی آزادانه تربیت‌دهند جرات ابرازش را به رحال تا دوره‌ای که مادر ایران بودیم نداشتند. هنوز هم با هر کوشش جدی برای تحلیل و نقد منطقی و علمی اسلام مبارزه می‌شود با عنوان وین مختلف، به رحال یک جهت دیگر را دیکال شدن جامعه ایرانی این جهت اسلام راستین یا اسلام بنیادگرایانه بود، هر دوی این گرایش‌ها بسرعت تبدیل به گرایش‌های مسلط فکری اجتماع ایران شدند. در طول آن ده‌سالی که من از طریق کار مطبوعاتی از زدیک در جریان افکار عمومی مملکت و تحولاتش بوده‌ام، یکی از تحولاتی که خیلی اثر کرد در این رادیکال شدن جامعه ایرانی، البته جنگ ۱۹۶۷ اعراب و اسرائیل بود اشغال سرزمینهای عربی اردن و سوریه و مصروف سطح نیروهای اسرائیل و بی‌میلی کشورهای عربی به اینکه مصلح و شناسائی اسرائیل معاوضه کنند و بی‌میلی اسرائیل با اینکه مصلح و شناسائی اسرائیل از طرف اعراب را با زمین می‌باشه بکند، بن بستی که در خاور میانه پیش آمد و با لگرفتن کار سازمان آزادی بخش فلسطینی که از آن جنگ به بعد شروع شد و تبلیغات وسیعی که در ایران می‌شده نفع فلسطینی‌ها و بضرر اسرائیلی‌ها که طبعاً " بد لیل اشغال خاک اعراب از طرف اسرائیل زمینه مناسبی هم داشت، بسرعت برگشت بطرف اوضاع خود ایران و اندک اندک حمله به اسرائیل و دفاع از فلسطینی‌ها مراد فشناختی حمله به رژیم و دفاع از نیروهای چپ و اسلام بنیاد

گرایانه یا راستین یا هر اسمی که بخواهید روی آن بگذازید رکشور. رادیوهای خارجی هم باندازه روزنامه‌های خودما و رسانه‌های دیگر خودما حسابت داشتند در مقابله افکار عمومی ایران و افکار روش فکران ایران طبعاً "کمک بهمین خط‌ها افتادند و از آن ناحیه هم البته، جز رادیوهای چپی که آنها کارخودشان را همیشه میکردند، هر چه به ایران میرسید تقویت میکردا یعنی جنبش رادیکال را واصل" من حلال در امریکا هم‌که بیشتر مطالعه میکنم و درا روپا هم‌که پیشتر مطالعه کردم دیدم که گرایش‌های چپ در میان گردانندگان رسانه‌های همگانی روبه‌افزا یش بوده در طول دو یا سه دهه گذشته، حالا یعنی ریشه‌اش چیست و دلائلش چیست و مکانیسم‌ها یش چیست، وارد بحث آن نمیشویم، ولی اساساً "گرایش‌های چپی در رسانه‌های همگانی دنیای غربی کم کم دارد جای مسلطی را میگیرد. در ایران تقریباً ۷۰ یا ۸۰ درصد، از طرف این گرایش‌ها اشغال شده بود، منتظرم اینست که خط مشی رسانه‌های همگانی ایران را چه دولتی و چه‌غیردولتی ۷۰ یا ۸۰ درصد گرایش‌های افراطی و رادیکال تعیین میکردند. ما در روزنامه‌آیندگان یک حالت خاصی پیدا کرده بودیم، با این معنی که از موضوع طرفداری رژیم، رژیم را انتقاد میکردیم، روزنامه‌های دیگر از موضوع مبارزه با رژیم، رژیم را ستایش میکردند و تملق رژیم را میگفتند. خیلی موقعیت جالبی بود، مافکر میکردیم که از داخل رژیم با یادسูی بکنیم اصلاح بکنیم و دوستان چپی و افراطی ترما سعی میکردند که از داخل رژیم در آن رخنه بکنند و در کارش خرابکاری بکنند، هر دوی ما خیلی تکنیک‌های پیچیده‌ای بکار میبردیم، برای اینکه با سانسور رو برو بودیم، ما انتقادهای خودمان را در قالب‌ها و زیرنوکش‌های قابل قبول عرضه میکردیم و دوستان افراطی و چپ‌گرای ما تعریف و تمجید و تملق‌های را که از رژیم میگفتند و سیله قرار میدادند که در زمینه‌های موثر تروحیا تی تری ضربه‌های کاری به رژیم بزنند در افکار عمومی مردم، هر دوی ماه مکالمه ملا" موفق بودیم، هم روزنامه‌آیندگان انتقادها خیلی خیلی موثر میکرد، وهم روزنامه‌های دیگر حکومت و رژیم را بشدت بی‌اعتبار کردند در نظر مردم. رسانه‌های دیگر یعنی رسانه‌های رسمی حکومتی هم کم و بیش همین وضع را داشتند، مهم نبود که سیاست‌گردانندگان شان چه بود، آنچه در عمل از آن رسانه‌ها بیرون می‌آمد در نهایت امر کمکی به رژیم نمیکرد. طوری شده بود که بسا استفاده از کوتاه‌بینی و ناشیگری مقامات مسئول دولتی، رسانه‌ها چه خصوصی و چه دولتی با یک تعدادی کلیشه‌ها و با یک تعدادی کارهای نمایشی وسطی، اول مهر قبول روی فعالیتهای خودشان میزدند، با این معنی که خودشان را کاملاً "طرفدار و وابسته به رژیم معرفی میکردند و بعد در زیر آن پوشش، همه‌حرفهای خودشان را میزدند. مردم هم آشنا شده بودند باین وضع و کارهای نمایشی و فرمایشی و دستوری که مخصوصاً این رسانه‌ها اصرار داشتند که نمایشی و دستوری بودنش را بمردم نشان بدهند، آنها هم توجهی نمیکردند و با صلاح میان سطراها مطالعه میکردند و میخوانند و پیا مرا دریافت میکردند. این وضعی بود که در رسانه‌های همگانی مملکت حکم فرمابود. در مورد نشر کتاب، تقریباً ۸۰ یا ۹۰ درصد کتابهای که جنبه سیاسی داشتند از موضوع چپ صحبت

میکردن و با آنکه ظا هرا " سانسور کتاب در مملکت بشدت هم بر قرا ربود و لی در عمل این سانسور هیچ مبارزه ای با رخنه گری رادیکالیسم چپ و اسلامی نمیکرد. کتابهای چپی و کتابهای اسلامی افراطی بمقدار زیاده سال منتشر میشدند، حتی در سالهایی که وضع عمومی صنعت نشر چندان خوب نبود، یک مسابقه در مملکت شروع شده بود در آن ده سال آخر برای جلب قلوبها و مغزهای ایرانیان، در این مسابقه چپی‌ها و افراطی‌های اسلامی کاملاً "دست بالا را در مقابل رژیم داشتند و در مقابل کسانی مثلما در روزنا مه آیندگان که سعی میکردیم این جریان را متوقف بکنیم و بهیچوجه هم موفق نمیشدیم، پس علت اینکه تیراژ روزنا مه آیندگان در آن ده سال هیچ وقت بآن اندازه‌ای که باشد افزایش پیدا نکرد، این بود که برخلاف جریان افکار عمومی زمان حرکت میکرد و علت اینکه افزایش پیدا کرد بهر حال، و نفوذ خیلی خیلی زیادی هم بدست آورد، این بود که از یک موضعی صحبت میکرد و با آگاهی‌های صحبت میکرد که در روزنا مه دیگر ساقه نداشت و مانندند است، عامل دیگری که کمک کرد به بهبود وضع آیندگان البته گسترش اقتصادی استثنائی سالهای تا آخردهه ۴۰ و تا سالهای نیمه دهه ۵۰ در کشور بود، زیرا با گسترش فعالیتهای اقتصادی و شرکتمندان نسبی مردم وضع همه موسسات بهبود پیدا کرد، از جمله وضع روزنا مه آیندگان و ماسرانجام درا واسطه دهه ۵۵ بود که موفق شدیم همه و امبهای را که برای تاسیس چاپخانه و گرداندن روزنا مه قبل " گرفته بودیم بپردازیم و از آنوقت وضع اقتصادی روزنا مه بسیار خوب شد تا بعد از انقلاب که چندماهی روزنا مه موضع بسیار شدید ضرر زیم خمینی گرفت و شاید معروفترین و محبوبترین روزنا مه کشورشدو چندماه بعد هم عمل رژیم ریختند و روزنا مه را تعطیل کردند و عده‌ای از کارکنانش را دستگیر کردند و روزنا مه و چاپخانه و همه تاسیسات آن مصادره شد که این داستان دیگری است، این خلاصه‌ای بود از وضع ما در روزنا مه آیندگان.

سؤال: روزنا مه آیندگان برای مردم با سوادنوشته میشد، با سوادباين تعریف که با سوادکسی است که میتواند بخواندو میتواند بفهمدو میتواند آنچیزی را که خوانده و فهمیده راجع به آن صحبت کند و درنتیجه یک روزنا مه که در سطح تمام کشور بتواند منتشر شود و مورد اقبال قرار بگیرد، نبود، آیا این عمدان" با ینصورت در آمدان بود؟

آقای همایون: بله من دوست داشتم که روزنا مه برای سرآمدان با صلح منتشربکنم بنظر من که سالها در مطبوعات ایران کا رکرده بودم روزنا مه برای توده مردم، برای افراد کوچه و بازار، بتعداد کافی منتشر میشد. مطالب مورد علاقه آنها از کشف داروی سرطان گرفته توسط آن آقای هراتی که شارلاتان بودوا زنده‌گیا ه یک معجونی ساخته بود و ماهها روزنا مهای ایرانی این موضوع را علم کردند و تیراژهای بزرگ بدست آوردند، از آن گرفته تا داستانهای مفصل و آمارهای تفصیلی قتل و جنایت و دزدی وغیره در کوچه و خیابانهای تهران و شهرهای دیگر ایران تا داستانهای ساختگی از قبیل بچه‌ای که یک ترن رانجات داد، یا الاغی که یک شیر را بالگدازی

در آن ورد، از این‌طور چیزها پر بود در روزنا مههای بزرگ و پرتیرا ژا ایران، در نتیجه مواد خواندنی مورد توجه کسانی که سوا دخواندن و نوشتن را صرف "داشتند با ندازه کافی بود و داشتند های هنرپیشه‌ها و خواننده‌ها و عکس‌ها و تفصیلات آنها. مافکر کردیم که آن لایه اجتماعی که روزنا مهبرا یش منتشر نمی‌شد، برای آن یک نشریه‌ای فراهم بکنیم و آیندگان عا مدا" و با آگاهی، این قشر از خوانندگان را مورد توجه قرارداد، ولی حتی در آن قشر هم‌همان‌طوری که عرض کردم ما موفقیت چندانی نداشتیم و بیشتر افراد با سواد، یا اسمان را روشن‌فکران جا معبگرا ریم، از همان آغاز با آیندگان مخالف بودند و حاضر نبودند روزنا مه را بخوانند، ولی اگر احتمالاً "میخوانند با روزنا مه موافق ترمیشند، ولی خوب ما کسانی هستیم که عادت کرده‌ایم که اگر با چیزی موافق نیستیم اصلاً" حق حیات برایش قائل نباشیم. به حال این روحیه مردم ما بوده و متساقنه هنوز هم‌هست و در نتیجه ما دسترسی چندانی به خوانندگانی که هدف ما بودند هم پیدا نکردیم و نتیجتاً "یک لایه محدودتری از این روشن‌فکران را در برگرفتیم و در آن حدیلی موفق بودیم و با آنها ارتباط خیلی خوبی برقرار کردیم و در آنها تاثیر، بنظر من سازنده داشتیم و کمک‌هایی که روزنا مه آیندگان به پیشبرد زبان فارسی کرد، به با لابردن سطح بحث سیاسی در مملکت کرد، کارهای است که من شخصاً "از آن خیلی سربلند هستم و خوشحالم که ما سهمی در این قسمت‌ها داشته‌ایم.

سؤال: هر چندگفتید که صحبت کردن راجع به عواملی که موجب گرایش گروهی بسوی رادیکالیسم‌های چپ و اسلامی شد بسیار رطولانی است ولی به حال میخواستم از شما خواهش کنم که نادیده از آن نگذرید و کمی راجع به این مسائل صحبت بکنید، چه چیزی بود که سوق میدارد مردم را بسوی این دو گرایش؟

آقای همایون: این گرایش‌های رادیکال منحصر به ایران نیست البته، در همه دنیا ما شا هدش هستیم. در کشورهای غربی، در دانشگاه‌ها و در بین جوانان و روشن‌فکران این گرایش‌های چپی در طول نسل گذشته و دو نسل گذشته، رو به گسترش وا فرایش بوده، یک دلیل آن نیرو و پولی است که یک ابرقدرت که از بزرگترین کشورهای جهان است یعنی اتحاد شوروی صرف اینکار می‌کند. فعالیت‌های تبلیغاتی شوروی و احزاب کمونیست در دنیا به اندازه‌ای است که تما مفعالیت‌های کشورهای دیگر بر رویهم به پای آن و اندازه آن نمیرسند، پس مسلمان "یکی از دلائل رشد گرایش‌های چپ در دنیا و نه تنها در ایران بلکه حتی در کشورهای خیلی مرتفه تر و موفق تری از ایران، کوشش‌هایی است که دستگاه تبلیغاتی شوروی و احزاب کمونیست در سراسر دنیا می‌کنند. اما دلائل خاص ایرانی قوت‌گرفتن گرایش‌های چپی و افراطی و اسلامی بنیادگرایانه، که محدود به یک گروههای نبود و اکثریت جامعه را در برگرفت بطوریکه حقیقتاً "در سال ۱۳۵۷ اکثریت بزرگی از ایرانی‌ها تحت تاثیر این گرایش‌های افراطی چه مارکسیستی و چه اسلامی قرار گرفته بودند و اگر انقلاب به آن صورت موفق شد و به آن آسانی، دلیل اصلی آن

همین بود . به صورت آن بحث دیگری است ، دلائل ایرانی این توفیقی که گرایش های رادیکال در جامعه ایرانی پیدا کردند بر میگردد به ناکافی بودن حکومت ایران و رژیم ایران . رژیم ایران و حکومت های ایران در آن سالها بسیار زیاد توجه داشتند به توسعه و پیشرفت ، ولی توسعه و پیشرفت اولا" بیشتر با ارقام و اعداد آندازه گرفته میشد ، یعنی ما یک برداشت آن را از توسعه داشتیم که به چوچه صحیح نیست و ثانیا" مبتنی بود بر تصورات و نظریه های که برای اولین بار در طول سالهای ۵۰ قرن بیستم از طرف عده ای از نویسندها و دانشمندان سیاسی امریکا بخصوص عنوان شد یعنی نظریه های توسعه که در سالهای ۱۹۵۰ در امریکا خیلی طرفدار پیدا کرد و این نظریات توسعه ایرانیانی که در امریکا درس میخواندند ، در آن سالها با ایران آورده شد و با استفاده از فضای خیلی مساعدی که برای این افکار در رهبری سیاسی ایران وجود داشت ، ما توسعه را یا مفاہیمی که دیگر در سالهای ۷۰ قرن بیست و ۶۰ قرن بیستم روشن شده بود که اعتباری نداشتند ، تلقی کردیم و سیاستها یمان را بر اساس آن مفاہیم اجراء کردیم و نتیجه این شد که هم کارهای ما بیشتر جنبه آن را داشت و کمی و هم اساسا" برداشت ما از توسعه نا درست بود و مبتنی بود بر نظریه های از مدافعت و کهنه شده ، با این دلیل و بد لیل ناکارائی دستگاه حکومت و فسادی که در همه کشورهای عقب مانده به فراوانی و حتی بیش از ایران وجود دارد . ولی خوب در ایران بد لیل خاصی که با آن اشاره خواهیم کرد ، بر جستگی بیشتری نسبت به پاره ای از کشورهای عقب مانده ترداشت و با این دلائل زمینه برای نارضائی و برای قبول طرحهای افراطیون و رادیکالها آماده تربود . آن دلیل خاصی که با آن اشاره کردم موقعیت خاص رژیم ایران از سال ۱۹۵۳ یعنی از ۱۳۲۲ به بعد بود . از سال ۱۳۳۲ به بعد رژیم ایران مشروعیت خودش را بصورتی که قبل از داشت از دست داد ، مشروعیت سیاسی رژیم ، دیگریک امر قبول شده و مسلم گرفته شده نبود ، بلکه امری بود که میباشدیستی دائما" اثبات بشود . بسباب اوضاع و احوال خاص روی کار آمدن مجدد رژیم پادشاهی در ایران و بازگشت محمدرضا شاه به سلطنت و مداخله آشکار و مستقیمی که امریکا و انگلیس در این کار داشتند و بازگرداندن شرکتهای نفتی خارجی به صنعت ملی شده نفت ایران که در آن موقع دیگر ناگزیر بود و هیچ چاره ای بنتر من نداشت و زمان دیر شده بود برای هر کاری ، ولی در افکار عمومی ایران ، همه اینها رژیم ایران را از مشروعیت سیاسی بی بهره کرد و رژیم ناگزیر بود دائما" برای اثبات این مشروعیت تلاش بکند ، حالیاً از طریق سرکوب کردن مخالفین ، یا از جهت خریدن آنها و جلب کردن آنها ، گرچه بسیاری از سیاست های دولت جنبه ناما یشی پیدا میکرد و جنبه سطحی و بی اساس ، ولی این ضربت اصلی که بر مشروعیت رژیم وارد شده بود از سال ۱۳۳۲ بود ، برای اینکه هیچ وقت نتوانست اثرش را از بین ببرد و هیچ وقت نتوانست مشروعیت خودش را بطور قطع دوباره مستقر بکند در جامعه ایران ، وعلتش همنا شیگری بود و نا آگاهی بودو سیاستهای بی معنی که افکار عمومی ایران را همیشه مساعد نمیکرد و مستعد نمیکرد برای

هرگونه القاءاتی که جنبه مخالف رژیم داشتند، مخالفت با رژیم از ۱۳۲۲ درایران یک زمینه طبیعی خود بخود پیدا کرد که فقط یک حکومت بسیار کارآمد و بسیار رهشیار و نسبتاً "درستکار" میتوانست جیرانش بکندو آثارش را از بین ببرد. ولی مادر طول این سالها نه حکومت سلامتی داشتیم و نه چندان درستکار و آگاه، باین دلائل گرایش‌های چپی و افراطی درایران خیلی خیلی شرایط مساعدی پیدا کردند و کوشش‌های سازمان یافته‌عناصر وابسته به شوری درایران، البته نقش بسیار موثری داشتند. دستی که سازمان آزادی بخش فلسطین درایران پیدا کرده بود، از طریق گروههای بزرگی که در آنجا در لبنا و یاد رجا‌های دیگر تعلیم میدیدند و تعلیم میدادند نفوذی که لیبی بتدربیج پیدا کردو سوریه بتدربیج پیدا کردو پولهایی که درایران خرج میکردند و عواملی که درایران داشتند همه‌اینها بتدربیج با توجه به سیاست خارجی ایران که در خلیج فارس جنبه تعریضی پیدا کرده بود در ظفار، در ظفار نیروی نظامی عناصر وابسته به شوری را در هم‌شکسته بود و در سومالی به کمک رژیمی که با رژیم دست نشانده شوری مبارزه میکردشتا فته بود، در افغانستان و پاکستان با گسترش نفوذ شوری مبارزه میکرد، در عراق با رژیمی که بهترین روابط را با شوری داشت درگیر یک مبارزه بسیار سنگین شده بود، همه‌اینها سبب شد که ایران یک هدف اصلی شوری بشود در طول آن سالها، بخصوص که ایران همیشه هدف خاصی برای شوری بوده‌های نظر که عرض کردم شورویها هیچ وقت هیچ فرستی را برای نفوذ برایران و تسلط بر ایران از دست نداده‌اند و از دست نخواهند داد. علاقه‌اصلی شورویها به ایران بجای خود، سیاست‌های خارجی ایران دراین سالها هم عامل اضافی بود که فشارهایی به رژیم وارد بشود و موثر بودن سیاست‌های رژیم را در خلیج فارس و در حوزه دریای سرخ واقیا نوس‌هند ختنی بکند. پس ترکیبی از همه‌این عوامل سبب شد که به گرایش‌های افراطی درایران دامن زده بشود از حدوداً و آخر دهه ۴۰، مقصودم دهه ۱۳۴۰ است که گرایش‌های چپی درایران بطور روزافزونی با عناصر اسلامی وارد تماس و مذاکره شدند، یک‌عدد از روشنفکران وسط که اول گرایش‌های لیبرال داشتند و کم گرایش‌چپی پیدا کردند و را دیکال شدند آنها به سائقه خانوادگی یا مطالعاتشان و بهرحال با راهنمایی نویسنده‌گانی مثل آل احمد و شریعتی نقش رابط و واسطه بین گرایش‌های اسلامی و ما رکسیستی را بعده‌گرفتند و این دو تا را بهم نزدیک کردند، بطوریکه در اواخر رژیم پهلوی این دو گرایش افراطی از درجه بسیار بالای همکاری و هم‌آهنگی برخوردا ربدند و این یکی از عوامل بسیار موثر پیروزی انقلاب بود.

سؤال: بنظر میرسد که شما بیشتر از بقیه روزنا مهندگان راه داشتید در میان دولت و اعضاء دولت، آیا هیچ وقت مشاهدات و برداشت‌های خودتان از آن چیزی که در جریان بود، با آنها در میان میگذاشتید، یعنی با هیئت تصمیم‌گیرنده و اگر میگذاشتید چقدر به آن توجه میشد؟ اگر با کم توجه میشد، چرا؟

آقای همایون: من با دوستان زیادی که درستگاه دولت داشتم و در هیئت تصمیم‌گیری مملکت داشتم از این فرصت برخوردار بودم که هم‌حرفهای آنها را بشنوم وهم حرفهای که دربیرون زده میشدو جریانهای اجتماعی را برای آنها تشریح بکنم و نظرهای خود را درباره سیاستهای مملکت آنها بگویم، ولی چندان اقبالی از آنها نمیدم و احساس میکرم که توانایی کاری جزاً نکه دارند میکنمند ندارند یعنی از کار دیگری ندارند یکی از دلائل عده که من خودم وارد دولت شدم یکی همین سرخوردگی بود، یعنی احساس کردم که از طریق روزنامه‌من تاثیر بسیار محدودی دارم و با یادخودم بروم و وا ردبشویم و آنچه که مورد نظرم هست سعی بکنم که اجراء بکنم، فرصت البته خیلی کم بود و بیش از ۱۲ یا ۱۳ ماه نشد، به حال اینگیزه اصلی من همین بود، علت اینکه دوستان اصلی من درستگاه دولت نمیتوانستند سیاستهایشان را تغییر بدهند حالت سنگینی و بی‌حرکتی و عدم تحرکی بود که بر حکومت ایران حادث شده بود. دستگاه حکومت ایران مدت‌ها بود که نیازداشت به واردشدن خون تازه، آن حرکتی که در سال ۱۳۴۱ شروع شد در ایران و بنا مانقلاب سفید مشهور شد و بنظر من انقلاب اصلًا نبود و یک حرکت اصلاحی بود که میباشد یستی بهمان نامه‌من میده میشد، ولی به حال اصرار بود که به انقلاب یک جنبه تقدیمی داده بشود و خیلی جالب است که رژیم با کوشش‌های خودش مفهوم انقلاب را خیلی در ذهن ایرانیان جایگزین کرد. هیچ ایرانی انقلاب سفید را نه بعنوان انقلاب و به عنوان سفیدبودن جدی نگرفت ولی انقلاب از یک تقدیمی برخوردار شد که حتی امروز وقتی انقلاب اسلامی را میخواهند بکوبد و بایانتقاد بکنمند صفت انقلاب را از آن میگیرند و خیال میکنند که انقلاب یک چیز خوب و مقدسی است که حیف است به انقلاب اسلامی اطلاق بشود، این یکی از کارهای بود که خود آن رژیم کرد و با زطرف دیگر اینکه اولین کسی هم که در ایران انقلاب را عنوان کرد، در مردمورد انقلاب اسلامی، خود شاه و شخص شاه بود که گفت: ماصدای انقلاب شما را شنیدیم. به حال این حرکتی که از سال ۱۳۴۲ شروع شده بود کم به سکون و توقف گردد اثیده بود.

یکی از بزرگترین اشتباهاتی که در آن سالها شد بنظر من حفظ کا بینه هویدا بمدت ۱۳ سال بود، هویدا مرد بسیار رهبری‌مندی بود و خوش نیت هم بود، کاملاً درست کار رهم بود از نظر شخصی، وقتی به نخست وزیری رسید حقیقتاً "میخواست برای مملکت کار بکند و نظام حکومتی را اصلاح بکند، ولی هویدا بیش از آنکه مدیر باشیدیا سیاست‌مدار باشد، سیاست پیشه بود یعنی مردی بودیا استعداد سیاسی فوق العاده از نظر خلق و خود مناسب ترین شخص بود در همه‌این سالها برای رسیدن به مقام رهبری، خلق و خوی سیاسی درجه یک داشت، از نظر کاراکتر بسیار مردقاب و موثری بود، ولی اولاً "مطلق" بعنوان یک مدیر استعداد خاصی نداشت، و ثانیاً "بعنوان یک نظریه پرداز و بعنوان مردی که وارد موضوعات و مسائل باشد از سطح بسیار ریسیار متوسطی یا پائین متوسطی برخوردار بود، با این نوصفت هویدا با همه‌این محدودیت‌ها بدلیل استعداد سیاسی فوق العاده اش و بدلیل تواناییش در جلب اعتماد بسیار قله پا داشه و بدلیل

قابلیتی که در جلب مردم داشت میتوانست یک حکومت خیلی خوب به کشور بدهد. ولی هویدا را سیزده سال نگاهداشتند و هویدا در آن سیزده سال متوجه شدو سینیک شد و بی تفاوت شد و کم تبدیل شد به یک عاملی که بیشتر تر مزمنیکرد و جلوی کارهای اصلاحی را میگرفت. هویدا میباشد بعده از سه یا چهار سال مدتی کنار میرفت و بار دیگر روی کار میآمد و من اطمینان دارم که اگر هویدا در اوایل دهه ۵۰ کنار رفته بود و در اواسط دهه ۵۰ وقتی که بحرا ن کم کم داشت ظاهر میشد و با ره روی کار آمد بود جلوی انقلاب گرفته شده بود، ولی به حال استعدادهای هویدا، استعدادهای مناسب برای اجراء سیاستهای وسیع و عمده نبود، استعداد سیاسی بود به معنای بیشتر روابط عمومیش تا رهبریش و آنچه از رهبری داشت بیشتر به در دنگها شتن اوضاع چنانکه بود میخورد تا بدردتغیردادن اوضاع. خود شاه هم در طول سالهای طولانی هویدا دچار یک جا سنگینی و یک سلسله عادات ذهنی شده بود که زیاد تناسبی با وضع بحرانی کشور چه بیش از انقلاب و چه در دوره انقلاب نداشت. این روحیه جا سنگینی و بی حرکتی و راضی بودن به گذراندن امور و پنهان کردن مشکلات اساسی زیرفرش با صلح، و بطور سطحی کار کردن و صرفا "جلب رضا یت پادشاه که خیلی هم کار مشکلی نبود سبب شد که دستگاه حکومتی ایران کم کم از صورت دستگاه موثر بیرون آید و مادر آن ده سال آخر رژیم کمتر حقیقتاً به موارد موفقیت واقعی بر میخوریم و در پنج سال آخر رژیم تقریباً هیچ کاری که رژیم دست بآن زد به موفقیت نرسید، به حال به این دلائل بود که اظهار نظرهای کسانی مثل من با اینکه از استقبال برخوردار میشد، من از این با بت هیچ گله‌ای نمیتوانم داشته باشم، چه مقالاتی که در آینده مینوشتم و چه صحبت‌هایی که با مقامات حکومتی و با دوستان میکرم همه از قبول خاطربا صلح برخوردار میشدند، ولی اثر عملی کمتر دیده میشد و من به این نتیجه رسیده بودم که چاره‌ای نیست جزا اینکه یک عده آدم تازه وارد کار حکومت بشوند و حرکت جدیدی را شروع بکنند.

سؤال: آقای همایون آن چیزی که من فهمیدم و آن چیزی که از نوشته‌های شما خواندم شما مردی هستید بشدت طرفدار دمکراسی و از نوشته‌های شما هم معلوم است که به نظام چند حزبی معتقد هستید، با این زمینه تجربی و فکری، حزب رستاخیزمات ایران را چطور میدیدید و چطور شد که مقام مهمی را هم در آن حزب گرفتید، اگر اشتباه نکنم قائم مقام دبیرکل و بعدی کی از اعضاء کا بینه دبیرکل حزب که نخست وزیر شد، بودید؟

آقای همایون: موضوع دمکراسی اساسی ترین مسئله است برای هرجا معهوقی بافتاده. بنظر من عقب افتادگی با نبودن دمکراسی تقریباً یک معنی میدهد و باز بنظر من فقط جامعه‌ای را میتوان پیشرفتی تلقی کرد که دمکراتیک باشد و یک نظام و روال با صلح بر آن حکومت کند و به یک تعییر دیگریک جامعه مدنی باشد. با این ترتیب که از استعدادهای دینی یا سیاسی در آن اثری نباشد، پس موضوع

اصلی در طرز تفکر سیاسی من در همه سالها همینطور بوده که فرمودید، موضوع دمکراسی بوده است، اما چطور شد که من که اینهمه به دمکراسی عقیده دارم به پایه گزاری و اداره حزب واحد که بر حسب تعریف یک نهاد غیر دمکراتیک است شرکت کردم، کاملاً صحیح است و من از نخستین روزی که حزب رستاخیز اعلام شده بودم مهمنی در شکل گرفتن آن حزب و در تدوین اساسنامه آن حزب داشتم و یکی از اعضاء موثرهیئت اجرائی آن حزب بودم و هم عملاً گرداننده واقعی آن حزب بودم.

سؤال: چرا این نظرور شد؟

آقای همایون: دلیلش اینست که تجربه بمن نشان داد، یعنی تجربه کشور خودمان و کشورهای دیگر که دمکراسی را یک شبه نمی‌شود به یکجا معهوق مانده وارد کرد. دمکراسی نیاز به مقدمات اجتماعی و اقتصادی خیلی وسیعی دارد، بخصوص در جا معههایی مثل ایران که چند پا رچه هستند و اختلافات قومی و مذهبی و اختلاف میان شهرونشین و عشیره آنقدر زیاد است که تنها نیروی کوچک تکه‌های مختلف جا معه را دورهم جمع می‌کند نیروی دولت است یعنی حکومت است و هیچ رشته نیرومندتری از دولت و حکومت نیست که جا معه ایران را در طول همه این قرنها یکپا رچه کند. یکپا رچه را من داخل گیو مه می‌گوییم یعنی جا معه را نگهداشته باشد. در چنین جا معههایی مبارزه با حکومت و مبارزه با رژیم همانطور که کسینجر در کتابش خیلی خوب گفته، تفاوت چندانی با مبارزه با خودکشور، با خودنظامی که کشور را نگهداشته، ندارد. مبارزه با حکومت لزوماً "تبديل می‌شود به مبارزه با خود رژیم و مبارزه با خود مملکت و نه با حکومت، منظورم با نظمام مملکت است، خوب در چنین جا معههایی دمکراسی چیزی نیست که با حلوا حلوا گفتن دهان با صلاح شیرین بشود، دمکراسی را با یادبود ریج وارد طرز تفکرونها دهای مملکت کرد. باز تجربه به من نشان داده که در این جا معه ها دوشرط اصلی هست برای رسیدن به دمکراسی، یکی یک مرحله تدریجی ساختن و باز سازی اقتصادی و اجتماعی جا معه و یکی عبور از یک مرحله مشارکت سیاسی در جا معه که بهترین صورت آن چنانکه اثبات شده یک ساخت یک حزبی است. در جا معه ایران با زسازی اقتصادی و اجتماعی از دوران رضا شاه شروع شد و در پیش دوران محمدرضا شاه هم ادامه یافت، اما کاری که برای مشارکت سیاسی و جلب مردم به فعالیتهای سیاسی شد بهیچوجه هیچ وقت کافی نبود. از طریق احزاب مخالف این کار شد در طول سالهای بعد از جنگ تا ۲۸ مرداد ۱۳۴۵، ولی همانطور که عرض کردم بسب طبیعت یک کشوری مثل ایران، احزاب مخالف حکومت فقط مخالف حکومت نبودند، بلکه مخالف رژیم بودند و گاهی مخالف تما میت ایران، نه اینکه اینطور بودند، ولی اعمالشان به چنین نتیجه هایی تما میشد. یعنی به یک جایی حمله میکردند که ضعیف شدن آنجا در نهایت امر منتهی می شد به تجزیه ایران، گاهی، و به هرج و مرج کلی در اوضاع ایران بدون اینکه خودشان بخواهند. سیاستهای حزبی ایران در طول ۱۲ سال بعد از جنگ دوم جهانی بهیچوجه موفق نشدند یکی از معاشرانی که

بین خودش میتوانست اختلافات خیلی شدیداً یدئولوژیک و یا سیاسی را تحمل بگذرد، برعکس سبب شدنده کافهای عمیق در اجزاء جامعه بیفتند بطوریکه تمام موجودیت ایران در آن سالها بخطرافتاده بود و محمد رضا شاه بعد از ۱۳۴۲ اگریک حق بزرگی در ایران داشته باشد غیر از بازسازی ایران، نگاهداشت ایران بعنوان یک کشور بود، بهیچوجه مسلم نیست که در ۱۳۴۲ ایران میتوانست یک کشور باقی بماند. سیاستهای حزبی باین ترتیب نمیتوانست نقش خودش را بعنوان مدرسه تربیت مردم برای کارسیاسی ایفا بگندواین سیاستهای حزبی یک اشکال دیگر هم در زمینه توسعه اقتصادی و سیاسی داشتند. احزاب آن دوره برای جلب مردم ناگزیر بودند بدبنا سیاستهای مبارزه بکنندگه هدفهای آن پیش بردن مملکت و مردم بود تا حدودی برغم خود آن مردم، یعنی این احزاب طبیعی ترین وسیله برای آنها استفاده از تعصبات مذهبی بود درحالیکه تماماً آینده ایران بستگی باین داشت که با تعصبات مذهبی مردم مبارزه بشود و برغم تعصبات مذهبی قدمهای درجا معمه برداشته بشود، این سیاستهای حزبی برآحتی میتوانستند با پیش کشیدن موضوعات اقتصادی، با سیاسی کردن مبارزه اقتصادی، جلوی بسیاری از سیاستهای دولت را که هدفش توسعه مملکت بود به قیمت فشارهای موقتی برگرا یشایی از جا میگردند، منظور ماینست که وقتی مادریک کشوری با وظیفه بسیار سنگین و اضطراری یعنی اضطراری ساختن همه چیز از صفر، روپرور و مستیم با یدسیاستهایی در پیش بگیریم که گاهی چندان قبول عام ندارند و احزاب میتوانند از این تضاد تناقض استفاده بکنند و جلوی این سیاستهای بگیرند. سیاستهای حزبی در ایران چه پیش از رضا شاه و چه بعد از رضا شاه هرگز در زمینه نوسازی کشور و توسعه کشور موفق نبودند، حتی نتوانستند برنا مهای درست و حساسی در این زمینه ها عرضه بکنند، برای اینکه تماماً وقت آنها صرف بازیهای سیاسی و جلب قشرهای مختلف مردم با دادن شعارهای توخالی و غیر عملی میگذشت. ما احتیاج داشتیم در ایران که بدون توجه به این مسائل دریک دوره ای کشور را بسازیم. این مرحله در تاریخ تقریباً "همه جوامع تکرار شده". اشکال ما اینست که خیلی دیر به این مرحله وارد شدیم. تماماً جوامع پیشرفته دنیا با یک دوره سیاستهای متمرکز، دولتهای بسیار نیرومند مرکزی و قدرتهای بسیار تیر و مندم مرکزی داشتند که بزور یا بزبان خوش جا میگردند و در شرایطی که گرا یشایی دمکراتیک شروع شده و با لآخره دست بالا پیدا کرده. اولین مرحله که تماماً کشورهای پیشرفته از آن رد شدند یک دوره طولانی حکومتها کی بوده که اول کشور را یکپارچه کرده و بعداً "زمینه را برای پیشرفتهای اقتصادی و اجتماعی فراهم کرده اند، و بعد پیشرفتهای سیاسی هم بدنبالش آمد. در ایران اینکار برای یک دوره کوتاه و با سیاستهای که همیشه هم بهترین سیاستها نبود و در شرایطی که همیشه بهترین شرایط نبود، انجام گرفت، اما از نظر تربیت توده های مردم برای کارسیاسی، از نظر مشارکت سیاسی، نظام چندحزبی قبلی موفق نشد چون احزابی که مخالف حکومت عرض کردم بودند به راحتی تبدیل میشدند به مخالف رژیم و یک مبارزه منفی بین آنها در میگرفت. احزابی هم که خود رژیم تشکیل

داد کمک بصورتی درآمدندکه عملاً" یک حزب که چندان هم قبول عام نداشت و عده خیلی کمی را در مملکت فرا میگرفت و بیشتریک ماشین سیاسی بود، شدت‌نها حزب واقعی مملکت و آن حزب مخالف هم‌هیچ وقت نتوانست نقشی برای خودش روشن بکند و نقشش معلوم نبود که اگر حزب اکثریت میگفت بله، او با یدبگوید بله البته یا اگر میگوید بله، با یدبگوید بله‌اما. هر کوششی که از طرف آن حزب اقلیت که حزب مردم بود در مقابل حزب ایران نوین، برای انتقاد ازا و ضاع، برای مداخله موشردرا صلاح کارها بعمل آمد فوراً " تبدیل شد به انتقاد آن حزب از خود شاه و از سیاست‌های شاه، و شاه بلافاصله دبیرکل حزب را عوض کرد. در طول ۴ یا ۵ سال اخیر حزب مردم هفت هشت ماه یا سالی یکبار رهبرهای حزب عوض میشدند و این نشان میداد بحرا ن آن سیستم را، خود حزب ایران نوین همان‌طور که عرض کردم تبدیل شده بود به یک ماشین تقسیم مقامات و مناصب. با توجه به تجربه‌هایی که در کشورهای جهان سوم شده بود مثل مصر و بخصوص ترکیه، من با این نتیجه رسیدم که یک حزب واحد در مملکت بخصوص وقته که از طرف خود شاه اعلام شده و من عرض میکنم تا وقتی که شاه در روز ۱۱ آسفند ۵۳ حزب رستاخیز را در مقابل ما که نمايندگان مطبوعات مملکت بودیم اعلام نکرد، من از وجود این حزب هیچ اطلاعی نداشتم، از فکر تشكیل حزب واحد هم هیچ اطلاعی نداشم، ولی این فکر اعلام شدو خود شاه اعلام کرد بنظرم رسید که فرصت درخشنی پیدا شده و فرصت استثنائی پیدا شده، برای اینکه ما حزب واحد را تبدیل بکنیم به مدرسه مشارکت سیاسی مردم، برای اینکه دیگر رژیم وحشی منطقاً "بنظرمن نمیتوانست از این حزب و فعالیتها یشدا شته باشد. حزبی که رهبرش خود شاه بود، اگر ازا و ضاع انتقاد میکرد دیگر انتقاد از شاه محسوب نمیشد، بخصوص وقته که خود شاه لاقل بطور زبانی میگفت که وظیفه این حزب اینست که انتقاد بکند و کارهای حکومت را اصلاح بکند و بمن کمک بکنند برای اتخاذ ذیسته‌ها. خوب در این صورت بنظر من حزب رستاخیز منافاتی با ایده دمکراتیک نداشت، درست است که یک حزب واحد دریک جا معاهمه ای مثل ایران حزب واحد نمیتوانست یک مقدمه‌ای برای یک نظام چند حزبی وبصورت ایده‌آل دو حزبی باشد، همان‌طور که در ترکیه شد، یعنی این حزب پس از مدتی، طی جریان تکاملی خودش از توی خودش شاخه شاخه بشود با اگرای شهای فکری مختلف و شروع کنند با هم به رقابت و مبارزه وجا معه، ۱: آماده بشود که در کارهای مملکت بطور سازنده وارد بشود، ۲: هر انتقادی، هر مبارزه سیاسی، در حکم خراپکاری رژیم تلقی نشود. از این جهت بود که من امید فوک اعاده زیادی به حزب رستاخیز بستم و انحرافی خیلی زیادی تا سال ۱۳۵۶ یعنی تا تابستان ۵۶ در این حزب صرف کردم اما متناسبانه حزب رستاخیز بهیچیک از نویدهای بزرگی که میداد نتوانست برسد برای اینکه متناسبانه خود شاه، ۱: این حزب را بهیچوجه جدی نگرفت و هیچ توجیهی نشد که نیازهای تشکیلاتی چنین حزبی چیست، هیچ وقت حاضر نشدند نقشی برای این حزب بطور مشخص تعیین بکنند. رابطه این حزب با حکومت هیچ وقت تعیین نشد، حتی

وقتیکه نخست وزیر ودبیرکل حزب یکنفر بود و معلوم نبود حزب چیست . آیا حزب یک وزارت خانه است در یک گوش از مملکت یا مدرسه سیاسی است برای همه مردم و باز همان طور که عرض کردم آنقدر تغییرات ناگهانی و پی درپی در رهبری حزب دادند که اصلاً " اث رحیب از بین رفت و شاه بنظر من بلا فاصله از حزب رستا خیز متوجه شد و شروع به تضعیف آن کرد و تبدیلش کرد به یک نهاد توخالی مثل سایر نهادهای که بودند ، مثل کمیته های انقلاب اداری که دروز ارتخانه تشکیل شده بود ، مثل سازمان بازرگانی شاهنشاهی و مثل کمیسیون شاهنشاهی ویک نما یش دیگر شد و نتوانست کارش را انجام بدهد . من اگر میدانستم که شاه با آنکه خودش موسس و اعلام کننده و رهبر این حزب بود ، اینطور با این حزب عملأ" مبارزه خواهد کرد و اینطور این حزب را باین حزب اث رخواه کرد ، هیچ وقت اینطور این حزب را جدی نمیگرفتم و وارد کار حزبی نمیشدم چنانکه تا آنوقت نشده بودم .

سؤال: آقای همایون مشارکت شما یا دعوت به مشارکت شما با این حزب چطور بود؟

آقای همایون: روزیا زده اسفند و شايد چند روز قبل ازیا زده اسفند از ما دعوت کردند که در دربار حاضر بشویم در سال ۱۳۵۳ ، و اعلیحضرت صحبتهای خواهند کرد . در حدود ۵۰ تا ۶۰ نفر با دواتوبوس رفتیم به کاخ نیا و ران ، آنجا آن سالن را آماده کرده بودند ما نشستیم ، نخست وزیر بود ، وزیر دربار بود ، چندتن از دربار ایران بودند ، و شاه وارد شد و حزب رستاخیز را اعلام کرد . من در همان جلسه چند ساعت اساسی را در زمینه کار حزب مطرح کردم ، بخصوص انتظار ارتباط حزب با انتخابات مجلس . برای اینکه کار اصلی حزب ترتیب دادن انتخابات بود و وظیفه اصلی احزاب اینست که انتخابات را اداره کنند و این فکر را که چندین کاندیدا دریک حوزه انتخابی معرفی بشوند تا مردم آزادباشند که هر یک از آن کاندیدا را که خواستند انتخاب بکنند ، این فکر را من همان روز و در همان جلسه پیشنهاد کردم و بعداً " پذیرفته و عملی شد و انتخاباتی که در تابستان ۱۳۵۴ در ایران انجام گرفت یعنی انتخابات مجلس و سنا ، بنظر من در تمام ۲۵ سال دوره دوم سلطنت محمد رضا شاه بهترین و آزادترینش بود . در پیشتر حوزه ها کاندیداها حقیقتاً " مبارزه کردن و مردم رای دادن و صندوقی پر نشست ، در تعدادی حوزه ها صندوق پرسد ، حوزه هایی که بعضی مقامات خیلی متنفذ دربار کنترل روی آنها داشتند مثل خراسان یا فارس ، و در تهران بسبب اینکه بازیک مقام خیلی متنفذ باشند به دربار رویک نخست وزیر اسبق آنجا سلطنت کامل برقرار کرده بودند ، ولی در پیشتر حوزه های انتخاباتی ، خیلی انتخابات خوبی انجام گرفت . بهرحال در آن جلسه من یک مداخلاتی با صلاح فرنگیها کردم و اظهار نظر و پیشنهادهای کردم و همان شب تلویزیون ایران از من دعوت کرد که درباره حزب صحتی بکنم و من خطوط اصلی را که این حزب بعداً " برآسان آن سازمان پیدا کرد ، در همان بحث گفتم و فردا یش هم یک مقاله در آینده گان نوشت که عنوانش بود حزب فراگیر نده ملت واين اسم روی حزب ماندو آنرا حزب فراگیر میگفتند . بعداً همینطور در باره

حزب میتوشتمن چون یک مفهوم کا ملا" تازه بود، حتی درمیان حزب‌های واحدمن این حزب استثنائی بود برای اینکه چنانکه شاه اعلام کرده بود همه ایرانیها میتوانستند و حتی میباشد او گفت که عضوش باشند. احزاب واحد لازم نیست که همه افراد ملت را در بر بگیرد، ولی این حزبی بود که همانطور که من اصطلاح کرده بودم واقعاً "فراگیرنده ملت بود و اینطور تصور شده بود. بهرحال طبعاً" این نوع مسائل تشکیلاتی بکلی بی سابقه‌ای را پیش می‌آورد، برخلاف احزاب واحدی که من میشناختم و همه مامیشاختیم فاشیستی یا کمونیستی . پس اصلاً" میباشد مایک چیزهای تازه‌ای را فکر میکردیم و من از همان روز در با راه این حزب شروع کردم به فکر کردن و نوشتمن، از نخست وزیری بکروز دعوت کردند که در ما همان اسفند ۵۳ که برویم و رفتیم و در حدود ۹۸ میلیون تا ۱۰۵ نفری بودند، مارا دوسته کردند، یک دسته مسئول رسیدگی به طرح اساسنا مه حزب شدند که تهیه شده بود، یک دسته هم برای طرح مرا منامه که تهیه شده بود، همه اینها را هم گفتند که از تصویب شاه گذشته است . معلوم نبود وقتی که از تصویب گذشته مارا چرا دعوت کردند و بهتر بود مارا اول دعوت میکردند و بعد از تصویب شاه میگذشت . بهرحال اساسنا مهای که در آن جلسه مطرح شد و من هم در آن کمیسیون عضوش بودم یک اساسنا مهای بود که به سیستم اصنافی متکی بود، مملکت را تقسیم برده صنف کرده بودندوا یعنی اصناف تشکیلاتی داشتندوا این تشکیلات با هم یک فدراسیونی تشکیل میدادند که آن حزب رستاخیز میشد . خوب این یک نمونه بود که درایتالیای موسولینی و اسپانیای فرانکو تجربه شده بود و من سخت با آن مخالفت کردم و بعد از یکی دو هفته بحث مفصل یک اساسنا مهای تصویب شد که دیگر جنبه اصنافی نداشت و بیشترش پیشنهاد خود من بود من از آنجا نفوذ من در حزب زیاد شد و هیئت اجرایی حزب که تعیین شدم من یکی از اعضاء شدم و در هیئت اجرایی هم یک عضو خیلی فعال بودم و بعد در ۱۳۵۵ اکه هویدا از دبیرکلی حزب کنار رفت، دبیرکل جدید مراد دعوت کرد به سبب سوابق حزبی و مشارتی که در کار این حزب جدید داشتم، و شدم قائم مقام دبیرکل و همانطور یکه عرض کردم عملاً همه کارها را من میکردم چون تجربه حزبی من بیشتر بود از بقیه و در کار آن حزب بخصوص هم یک نظرهایی پیدا کرده بودم که بیشتر سازگار بود با طبیعت یگانه آن حزب، ولی بعد که آموزگار بعنوان نخست وزیر تعیین شدم انتظار داشتم که دبیرکلی حزب بمن و اگذار بشود و نظر شاه این بود که کس دیگری این سمت را بگیرد، و من دعوت شدم به عضویت کا بینه و من آن کار را پذیرفتم، هر چند آن موقع ترجیح میدادم که کار حزب را ادامه بدهم .

سوال : راجع به کا بینه صحبت کردید و با آشنایی هم که قبلاً" داشتید خواهش میکنم که یک کمی راجع به ارتباط اعضاء کا بینه، وزیران با هم دیگر، چه در کا بینه هویندا و چه در کا بینه آموزگار صحبت بفرمائید؟

آقای همایون : در کا بینه هویدا را بطریح حاکم، را بطریح رقابت و مبارزه بود . بخصوص که

در طول سالهای نخست وزیری هویداگراییشی پیدا شده بوده اینکه سازمانهای موازی تشکیل بدهند و کارها و وظائف معین را بیش از یک سازمان انجام مدهد، مثلاً "کشاورزی" مملکت که یک وزارت خانه بود تبدیل به چهار روزارت خانه شد و این چهار روزارت خانه طبعاً "باهم دائم" در میان روزه بودند. بعد آن چهار روزارت خانه دو روزارت خانه شد و آن دو روزارت خانه دائم "باهم میان روزه" میکردند. سازمان برنامه و روزارت خانه های دیگر در کشاورزی و سازمان روزه بود، نمونه ها بسیار است. علاوه بر طبیعت کار که وزراء باهم ممکن بود از لحاظ شخصی چندان سازگار نباشد چون اصلاً توجهی به جو ریودن و سازگاری اعضاء مختلف کا بینه با هم نمیشود. کابینه بعنوان یک هیئت در نظر گرفته نمیشد، کابینه یک نخست وزیر بود و یک عدد وزیر که با اداره ارتباط داشتند و اگر با هم میانه آنها خوب نبود، شاید نخست وزیر در تهدل خیلی خوشحال نمیشد. برای اینکه نظام حکومتی بیشتر با برداشت سنتی آن در نظر گرفته نمیشد. میباشی مقاماً مختلف صاحب قدرت هم دیگر را خنثی و تعديل میکردن تا کسانی که مقامات بالاتر را داشتند به راحتی بتوانند حکومتشان را ادا میکردند. این طوراً زکار حکومت برداشت میشد. کابینه به چوچه در دوره هویداداری روحیه تیمی نبود و مبارزات داخلی وزراء با هم طبعاً "سهم بزرگی در کنندشان کار حکومتی داشت. در کابینه آموزگار بیشتر توجه شد با اینکه کابینه حالت تیمی داشتند و اکثریت اعضاء کابینه کسانی بودند که با هم توافق فکری و سازگاری کلی داشتند و اختلاف سطح خیلی زیاد بین آنها نبود از نظر سیاسی قطبها مختلفی را تشکیل نمیدادند و در طول مدتی که کابینه آموزگار روی کار بود جنبه تیمی و همکاری و کمک وزارت خانه ها به هم دیگر بصورت نسبتاً بیسا بقه عمل شد. البته نمیتوانم بگویم که در کابینه آموزگار رهم رقا بت نبود و مبارزات داخلی نبود، ولی مقدار شر خیلی کمتر بود و در حدی بود که از آن گریزی نمیتوان داشت و خود نخست وزیر چون به چوچه بمعنای معمول آدم سیاسی نبود و بیشتریک تکنوقرات بود، فرصت و حوصله و علاقه به بازیهای سیاسی که مستلزم بجان همان داختن اعضاء کابینه بود نداشت و من هیچ وقت ندیدم موردی را که نخست وزیر سعی بکند از رقابت های داخلی کابینه به نفع خودش یا هر چیز دیگری استفاده بکند. اصلاً وارد این بحث ها نبود و در خود کابینه هم وزراء بیشتر تکنوقرات بودند تا سیاسی و سرشان بکار خودشان گرم بود و یکی دو نفر که سرمشقی شدند برای همکاری و گذشت از منافع وزارت خانه های خودشان، بسود کلی تیم، روحیه را خیلی بهبود دادند. این روحیه بخصوص خیلی در جریان کاهش ۲۵ درصد از بودجه وزارت خانه ها نشان داده شد که در اقدامی که دولت بر ضد تورم میکرد قرار شد که هر روز از روزارت خانه حدود ۲۵ درصد را اعتبار ارزش را صرفه جویی کند و این کار خیلی راحت و بدون هیچ مبارزه انجام شد و وزیری که مسئول سازمان برنامه بود حقیقتاً "تعجب میکرد" از روحیه ای که وجود داشت.

سؤال: انتخاب آقای آموزگار بعنوان نخست وزیر آیا صرفاً "بخاطر بیکاری" ایشان بود در حزب رستاخیز یا ملاحظات دیگری پشت سر این مسئله بود؟

آقای همایون: دبیرکلی البته یکی از عوامل بودن مهمنترین، یکی از عوامل نسبتاً قابل ملاحظه بود، برای اینکه در دوره آموزگار حزب رستاخیز خیلی حالت آبرو منندی پیدا کرد و آن دوره، دوره موفقی بود در تاریخ حزب، نه خیلی درخشناد ولی موفق بود. ولی نخست وزیری آموزگار بر میگردد به سوابق طولانیش در دستگاه دولت. در حدود ۱۸ سال سوابق وزارت‌های مختلف داشت و آشنا بود با همه مسائل. در اقتصادوارد بود و تجربه زیادداشت، در کارنفت شاید مهمترین کسی بود که ما در ایران داشتیم، در زمینه بین‌المللی نفت، در دوره وزارت کشورش خوب کار کرده بود، انتخابات را خوب انجام داده بود، تمام اینها سبب شد که وقتی شاه بفکر تغییر حکومت و تغییر فضا با صلح افتاد، از آموزگار دعوت کرد که همان‌طوری که عرض کردم یک خون تازه‌ای وارد حکومت بشود، البته خیلی هم خون تازه نبود چون بسیاری از وزراء کابینه‌اش قبل به میراث رسیدند ولی روی‌هم رفته یک شروع مجددی بود.

سؤال: این مسئله احتمالاً چندین بار با شماره میان گذاشته شده ولی من ناچار م بپرسم چون نظر مستقیم خودتان را میخواهید بدانم، راجع به مقاله‌ای که در روزنامه کیهان چاپ شد و میگویند در زمان وزارت شما در وزارت اطلاعات بود که این مقاله چاپ شد؟

آقای همایون: بنظرم منظورتان مقاله‌ای است که در دی ۱۳۵۷ در روزنامه اطلاعات چاپ شد و انتقاد سختی بود از خمینی، بله یکی از مطالبی است که خیلی از من سوال شده. من خیلی کارها در زندگی کرده‌ام که بدليل آن کارها چندان شناخته نشدم اما بدليل این کارکه نکردم، خیلی خیلی شناخته شدم و این از طرفه‌های زندگی من است. این مقاله به چیزی سبقه، یکباره و ناگهانی نبود، سوابق بزرگی این بر میگردد به مبارزه طولانی بین خمینی و شاه که از ۱۳۴۲ شروع شده بود، در تمام این سال‌ها خمینی مشغول مبارزه بر ضد شاه و فرستادن سخنرانیها و نواوها در این اوایل به ایران بود که پراز دشنا م به شاه بود. شاه هم‌آدمی بود که هیچ‌چیز را بی‌جواب نمیگذاشت و یک سودا و "ابسیونی" داشت برای پاسخ‌گوئی، مثلًا" من در وزارت اطلاعات خودم دیدم که یک روزنامه درجه سوم در یک کشور درجه ششم یک مطلبی راجع به ایران مینوشت که هیچکس از وجود آن روزنامه و آن مطلب اطلاعی نداشت، وزارت - اطلاعات میباشد که جوابی تهیه نکند و بفرستد برای روزنامه‌ها و روزنامه‌ها چاپ نکنند و مطلب آن روزنامه را با صلح پاسخ بدهند و توجه عموم جلب میشده باشند آن روزنامه‌ای "اصلاً" چه گفته، هرچه هم‌آدمی میگفتیم که اصلًا اشاره به این روزنامه صلاح نیست و بیشتر موضوع را بر جسته میکند بخرج کسی نمیرفت. این یک صفت شخصی شاه بود که از خصوصیاتش بود که هیچ کاریش نمیشد کرد. به حال شاه به مبارزات خمینی به صورت‌های مستقیم و غیرمستقیم پاسخ میداد. حتی خودش یک مصاحبه‌ای شاید و سال قبل از انقلاب، حالمان یاد نیست یادو سال قبل از آن مقاله‌که در اطلاعات چاپ شد کرد و خیلی از مطالبی که در آن مقاله مده، خودشان گفت که این شخص اصلًا ایرانی

نیست، و اینکه مخالف است با پیشرفت و آزادی، و اینکه با انگلیس‌ها ارتباط داشته، اینها را همه را خودشان در آن مصاحبه گفت. وقتی پسر خمینی در سال ۱۳۵۶ مورد بنظرم در تابستان، خوب این قضیه‌فوراً "استنادداده شده" دستگاه حکومت ایران و ساواک که بکلی بی‌اساس است، آن آدم بدلاطیل دیگری مرد و خمینی هم سخنرانی خیلی تندي کرد که نوارها یش بهایران رسید و به شاه حمله کرد و یک آیت‌الله روحانی بود در قم که نماينده خمینی بود، رفت بالای منبر و گفت که شاه منعزل است و با صلح عربی او بگوئیم منعزل است و مبارزه خیلی شدیدی را بر ضد شاه شروع کردند عوامل خمینی، با اضافه اینکه دو سال پیش از آن همدر مسجد فیضیه و مسجد خان، طلاب قم تظاهرات شدیدی بر ضد رژیم کردند و نیروهای ویژه از تهران فرستاده شدند و یک عدد از آنها را از بالای بام پائین پرت کردند و چند نفر شان با گلوله کشته شدند و عده زیادی از آنها دستگیر شدند. این مبارزات سابقه داشت و دانشگاه تهران پیوست به مبارزه طلاب مدرسه فیضیه و آنها پشتیبانی کرد. در همان سال ۵۶ وقتی ما آمدیم در دولت، وقتی که دانشگاه‌ها باز شد، دانشجویان دانشگاه تهران اعتصاب و تظاهرات خیلی وسیعی راه‌انداختند و خواستار جدائی کامل پس‌ران و دختران دانشجو شدند، یعنی همان دانشجویان محترمی که بعداً "نیروهای خمینی به رهبری بنی صدر رفتند و تعطیل شان کردند و بیرون شان انداده شدند، اینها سخت مبارزه می‌کردند برای تما محرفه‌ای که خمینی به‌حال زد و عمل کرد نمیدانم اینها دشمنی‌شان با خمینی از کجا است برای اینکه خمینی، آنچه را که اینها گفتند انجام داد و تمام کسانی را که آنها گفتند باید اعدام بکند، اعدام کرد، تمام سیاستهای را که آنها گفتند باید اجراء بکند، اجراء کرد، حالیک‌کارهای دیگری هم البته کرد اضافه بر آنها و تمیدانم این مبارزه و دشمنی شدید آن انقلابیون آن روز با خمینی برای جیست. به‌حال از این بحث می‌گذریم، این سابقه طولانی مبارزات بود، وقتی نوار خمینی رسید به تهران و خوب انکاس خیلی وسیعی هم پیدا کرد، شاه عصبانی شد و استوردادکه جوابی داده بشود. دروزارت درباریک دفتری بود که قبل‌ا" در نخست وزیری بود یکی از روزنا مهندگاران قدیمی هم که قبل‌ا" معاون وزارت اطلاعات بود، او هم رئیس آن دفتر بود، یک عدد روزنا مهندگار هم با اوت‌ماس و ارتباط داشتند، به‌آن دفتر دستور داده شد که یک مطلبی بنویسند بر ضد خمینی، آنها هم یک مقاله‌ای بنویشنند و آن مقاله را وزیر دربار برداشیش شاه و شاه خیلی متغیر شدو گفت این حرفاً چیست و باید خیلی شدید بنویسند و آنها هم بردن دادند به‌آن نویسنده مقاله، و او هم مطالبی که شاه گفته بود اضافه کرد و مقاله را خیلی شدید تر کرد و از طرف وزارت دربار رفستاده شد برای وزارت اطلاعات که بدنه‌نده روزنامه‌ها. قبل از اینکه من دروزارت اطلاعات شروع به کار کنم از نخست وزیری مستقیماً "مقالات را می‌فرستادند برای روزنامه‌ها، منکه‌آمدم به وزارت اطلاعات دیدم که از دربار ممستقیماً "مقاله برای روزنامه‌ها می‌فرستند، گفتم به وزیر دربار که این صحیح نیست و یک هم‌آهنگی و تمرکزی باید وجود داشته باشد، قرار شد مطالبی را که می‌خواهند بفرستند از طریق وزارت اطلاعات چاپ

بشود، که این راه فرستادند و من هم اتفاقاً "آنجا جلسه کنگره حزب رستاخیز بود" یعنی آخرین کنگره اش که آموزگار دوباره به دبیرکلی حزب انتخاب شد در آن کنگره . من مسئول کمیسیون اساسنا مه کنگره بودم و خیلی سرم گرم بود، رئیس دفتر روزیر دربار با یک پاکتی آمد پیش من و گفت که این همان مطلبی است که آقای وزیر دربار گفتند. چون وزیر دربار ربه من تلفن کرده بود که یک مطلبی است که امر فرموده اند هر چه زودتر در یکی از روزنا مه ها چاپ بشود، عیناً "عبارت همین بود. من هم مطلب را گرفتم یعنی پاکت را و چون فرصت خواندنش را نداشتم و گرفتار کارهای اساسنا مه حزب بودم و چهل یا پنجاه نفر هم دورم جمع بودند و مقدار زیادی کاغذ، فکر کردم که این را گم ش خواهم کرد و اولین خبر نگاری که آن جا رد میشد، خبر نگار روزنا مه اطلاعات بود، دادم به او با همان پاکت وزارت دربار رومهروزارت دربار رهم رویش بود، من پاکت را ازا و پس گرفتم و مطلب را به آزادام، او هم برد. فردای آنروز روزنا مه اطلاعات تلفن کرد که این مطلب صلاح نیست و بضرر روزنا مه ماست، نهاینکه صلاح مملکت نیست، صلاح روزنا مه نیست و در قم تیراژ روزنا مه را پائین خواهد آورد و من گفتم به هر حال چاره نیست، فرستاده اند و گفته اند که چاپ کنید و شما هم میدانید که چه کسی فرستاده است. آنها هم البتہ میدانستند، آنها با نخست وزیر تماس گرفتند، نخست وزیر با من تماس گرفت، گفتم موضوعی است که وزیر دربار را گفته باشد چاپ بشود، من هم به اینها گفتم که چاپ شود و آنها هم چاپ کردند. این داستان آن مقاله بود، البته بعداً "آن مقاله را بنام من و حتی بقلم من قلمداد کردند که دیگر معنی ندارد چون وزیر اطلاعات مملکت وقت مقاله نویسی معمولاً" نداشت و لازم هم نبود که خودش بنویسد، صدها نفر بودند که مقاله مینوشتند. در هر حال گفتند که من نوشتم یا من مجبور کردم روزنا مه اطلاعات را، مجبور کردن در این حد بود که گفتم که شاه دستور داده، باید چاپ کنید. این وضعی بود که گفتم.

سؤال: آقای همایون حکومت آینده ایران را چطور می بینید و چه می بینید؟

آقای همایون: سوال آسانی نیست و در جواب دادنش هم انسان خواه ناخواه تحت تاثیر عقايدش قرار میگیرد. چون دسترسی به اطلاعات و داده های که برآس اس آنها می شود پیش بینی دقیقی کرد، وجود ندارد پس بیشتر جنبه "سوبر ژکتیو" و ذهنی پیدا میکند، ولی با توجه به تجربه ای که ما از تاریخ سایر کشورهای دنیا داریم و از روحیه و روانشناسی مردم خودمان، به نظر من ایرانیها الان درکار، و شاید آن کار تکمیل شده باشد، یک چرخش ۱۸۰ درجه دیگر است. چهار سال پیش ایرانیها ۱۸۰ درجه تغییر جهت دادند و از سلطنت و پادشاه و پهلوی، به خمینی و انقلاب اسلامی و جمهوری گرایش پیدا کردند. الان بعد از نمايشی که خمینی داده، من تقریباً تردید ندارم که اگرا مروزا زیرانیها بپرسند که دو انتخاب بیشترند از این: یا بازگشت به دوره شاه با همه خصوصیات خوب و بدی که آن موقع داشت، یا ادامه وضع کنونی با همه خصوصیات، حالا یا خوب یا بد هر چه هست، من همانطوری که عرض

کردم تردیدند ارم که اکثریت بزرگی از آنها رای خواهند داد که همان رژیمی که چهار رسال پیش مشت های شان را بر ضدش به هوا بلند کردن دوگره کردند، با آن رای خواهند داد. جمهوری اسلامی مدتهاست که هیچ مشروعیتی ندارد و بکلی بی اعتبار شده و آنچه نگاه داشته زور صرف و زور برخene است و بس . رژیم آینده هم برخلاف تصور بسیاری ایرانیها و خارجیها بهیچوجه جنبه اسلامی، و نمیدانم میانه رو و ادامه انقلاب و توسط عناصری که در انقلاب شرکت کردند ولی خوب یک آب شسته تراز بقیه انقلابیون هستند، رهبری نخواهد شد. اگر انقلاب بی اعتبار شده، هر که با این انقلاب سروکار داشته بی اعتبار شده است . ممکن است گفته شود توده های مردمی که خودشان رفتند و فریاد کشیدند آنها سمپاتی بیشتری خواهند داشت با رهبران ساقشان ، که حالادر صف ضدانقلاب هستند، ولی آن توده های خودشان نا مشان جائی نیامده، چون عکس های شان تک تک جائی نیست ، به راحتی منکر هرگونه شرکت در آن انقلاب می شوند و می گویند که از اول اصلا" علاقه ای به آن نداشتیم . به حال برای توده های بسیار آسان است که بگویند آن روز آن طور فکر می کردند و حالا بی انتظار فکر می کنند، اما کسانی که نا مشان با این انقلاب در آمیخته، بسیار مشغل است که با ردیگر بتوانند در صحنه وارد بشوندو و ارث این انقلاب بشوند . و ارث انقلاب، ضد انقلاب خواهد بود و بس در این هیچ شکی نیست . حالا بین ضد انقلاب هر چندی ممکن است داشته باشد، ولی ادامه حکومت عناصری که به انقلاب کمک کردن داشتند عنوان تازه، بنظر من غیر ممکن است . یک استثناء با یادگویم نه بعنوان استثناء ولی یک تذکر با یاد بهم که یک گروه از کسانی که در انقلاب نقش حیاتی داشتند، یعنی مجاہدین خلق به سبب قربانیهایی که دادند و نه به سبب آنچه که هستند، نه به سبب درست بودن حرفها یشا ن، نه به سبب اجتناب نا پذیر بودن عروج شان به قدرت ، بلکه صرفا" به سبب اینکه چند هزار جوان را به کشن دادند، از یک موقعیتی برخوردار ند که با همه انقلابیون سابق، که حالا جزء ضد انقلاب هستند، متفاوت است . چون به صورت عده ای کشته داده اند و ایرانیها مثل هر ملت دیگری و بیش از هر ملت دیگری قدر خون و کشته دادن را میدانند ولی مجاہدین به سبب سیاستهای نادرست و ایدئولوژی بسیار خطروناک و ناقص شان بنظر من شانسی ندارند و حداکثری در درس بزرگ برای هر رژیمی خواهند بود که در آینده در ایران روی کار خواهد آمد . رژیمی که در ایران آینده برسر کار خواهد آمد بی تردید رمال اولش یک رژیم بسیار مقتصدر است و یک "آنتی تز" کامل انقلاب خواهد بود، یعنی با اسلحه نظم و قانون و انصباط وارد کشور خواهد شد، یعنی زمام کشور را بدست خواهد گرفت و با همین شعار خواهد بود که پشتیبانی توده های مردم را جلب خواهد کرد . الان مردم ایران بیش از هر چیز خواستار امنیت و نظم و قانون و انصباط هستند و هر رژیمی که اینها را برا یشان ارمغان بیا و رد و مدعی باشد که نظم و امنیت و قانون را به مملکت باز خواهد گرداند، از پشتیبانی عمومی برخوردار خواهد شد . البته این رژیم چطور روی کار خواهد آمد، سناریوهای بسیاری می شود تصور کرد، فروریختگی رژیم از داخل، مرگ خمینی، مبارزه قدرت داخلی، دشوار شدن وضع اقتصادی بصورت حتی ضروریات اولیه وحداقلی که الان میتوانند فراهم کنند،

به قیمت آتش زدن واقعاً نفت، آنرا هم از عهده برئیا یند، تمام اینها، یا یک حرکت نظامی، یا یک حرکت آمیخته نظامی و غیرنظامی، ولی بهر حال مسلحانه، تمام اینها ممکن است که به تغییر رژیم خمینی منتهی بشود. آنچه بعداً زاین رژیم خواهد آمد، یک نظام بسیار مقتدر و تمرکزگرا است که اولین وظیفه اش همانطور که عرض کردم برق را ری نظام و امنیت در مملکت خواهد بود، ولی دریک دوره طولانی من بسیار خوبی‌بین هستم به بازگشت نظام سلطنتی به ایران، یک نظام سلطنتی مشروطه، برای اینکه اولاً ایرانیها با مفهوم سلطنت و پادشاهی بسیار بسیار آشنا هستند، حتی قدیمی تراز مفهوم دین، مفهوم سلطنت است در خود آگاهی سیاسی ایرانیها.

دین اسلام را ما ۱۳۰۰ سال است پذیرفته‌ایم، با پادشاهی و سلطنت ۳۵۰۵ سال است آشنا هستیم، این یک نکته بسیار مهمی است چون در آن توده‌اصلی جامعه ایرانی، پادشاهی و سلطنت خیلی جای محسوس و ریشه خیلی عمیقی در پیش‌میرش دارد. علاوه بر این، سلطنت در دست کم ۵۷ سال آخودوران پادشاهی در ایران، با پیشرفت، با نوسازی، بارفاه و با ترقی همراه بوده، با یکپارچگی ایران، با دفاع از منافع مملکت، با دفع دشمنان خارجی که هر ایرانی به سهولت می‌تواند این مفاهیم و دست آورده را با همه معایبی که آن دوره داشته و معايب بیشمار را ساسی همداشته است ولی آن مسئله دیگری است و اصلاً بی‌معنی است که ما تصور کنیم که درجا معهای مثل ایران، در شرایطی مثل ۵۵ یا ۶۰ سال گذشته، می‌شند خیلی متفاوت از آنچه که کردیم بکنیم، آن بحث دیگری است، حالابه رحال با همه آن معایب، توده ایرانی سلطنت را با آن دست آورده‌ای کی می‌کنند و می‌شناسد و بعد از سلطنت، و جمهوری را با این چهار رساله حقیقتاً "ننگین تاریخ ایران" یکی می‌کنند و می‌شناسد. بسیار ساده خواهد بود که مثل ریگن در آن بحث مشهور تلویزیونیش با کارتر، یک سوال اساسی از مردم بکنند که این چهار رسال وضع شما بهتر شده، یا قبل از این چهار رسال خیلی خیلی برای ایرانی این قابل فهم است و خوب هر کسی قبل از این چهار رسال را ترجیح میدهد و سلطنت با دوره قبل از این چهار رسال خیلی راحت یکی می‌شود، بخصوص که پادشاه جدید، پسر پادشاه در گذشته‌است، اسمش هم رضا است و رضا شاه دوم خواهد بود، خاطره رضا شاه اول را هم زنده خواهد کرد، عوامل روان‌شناسی بسیار به نفع سلطنت است در ایران از نظر سیاسی، اینجا دیگر وا رد بحث "سوبرزکتیو" می‌شویم یعنی مسئله اعتقادات شخصی من است، بسیار به صلاح ایران است که رژیم حکومتی داشته باشد که دادئماً "در معرض مبارزه و کشمکش سیاسی قرار نگیرد و ما وراء و ما فوق جریانات سیاسی قرار بگیرد و من امیدوارم که پادشاه جوانان را سرنوشت پدرش، بخصوص پندتگیری‌دان اشتباهات را تکرا نکند و پادشاهی را با حکومت درهم نیا می‌زد و فریب کسانی را نخورد که معتقدند فقط شاه و جز شاه هیچ چیز و سربه‌تن مملکت نباشد اگر شاه نباشد، و این مهملاتی که حقیقتاً "سبب خواهد شد که نه مملکت بماند و نه پادشاهی، فریب این صحبت‌ها را نخورد و حرمت مقام سلطنت را نگاهدا را در حرمت مقام سلطنت تنها در صورتی نگهداشته خواهد شد که: ۱- پادشاه

همیشه با جریان اصلی فکر ملت ایران همراه باشد و خودش را با لاترا زکشمکش‌های روزانه و تصمیم‌های هر روزه قرار بدهد و حافظ منافع کلی و مشروعیت سیاسی رژیم و تما میت ارضی مملکت باشد. من امیدوارم که پادشاه با این برداشت سلطنت بکندو با اینصورت هم پادشاهی خیلی را سخت رخواه دشدار ایران وهم به دمکراسی خیلی کمک خواهد شد، ولی ایران تا یک رژیم دمکراتیک هنوز متأفانه بسیار بسیار فاصله دارد.

سؤال: آقای همایون خواهش میکنم که به سئوالی که شاید نصفه کاره ماند جواب بفرمایید، راجع به روند تصمیم‌گیری در کابینه دولت و چگونگی نظرات برای جرأت تصمیمات دولت که اثرش مآل "بر میگشت به مردم" صحبت بفرمایید؟

آقای همایون: وقت وزراء کابینه تا آنجائی که به تصمیم‌گیری مربوط میشود تقسیم میشود: ۱- به تصمیم‌هایی که در جریان کارشان با آن میرسیدند، پیشنهادهای و طرحهایی که از وزارت خانه آنها ناشی میشدو آنها را نزد نخست وزیر میفرستند و نخست وزیر در هیئت دولت مطرح میکردیا به یک کمیسیونی ارجاع میکرد و آن کمیسیون نتایج کارش را به هیئت دولت گزارش میداد و تصمیم‌گرفته میشود و سرانجام هم به نظر شاه رسانده میشود یا درشورای اقتصاد مطرح میشود و بصورت شاه میرسید و قسمت دیگر وقت آنها صرف بررسی و حل و فصل تصمیم‌هایی میشود که یک عده ای قبل از بودند و گرفته بودند و نظر مساعده شاه را جلب کرده بودند و گاه دستور صریح شاه را جلب کرده بودند و به وزراء ابلاغ میشود و وزراء میباشد یا مقتضیت یا مقام و مدت کنند در مقابله باشند یا بپذیرندش یا مبارزه کنند و بپذیرندیا هر ترتیب دیگری. در طول سالها این کمک بصورت یک عادت در آمده بود که کارهای مهم مملکت، کارهایی که پول زیادی در آن بود، این کارهای را عده ای، عده نسبتاً کوچکی اشخاص و مقامات صاحب نفوذ در دست میگرفتند و طرحهایی برایش تهیه میکردند. گاهی این طرحهای حقیقتاً "چند جمله بیشتر نبود"، چند پاراگراف، و در یک فرصت مناسبی با شاه در میان میگذاشتند و گاه همانطوری که عرض کردم، شاه دستور صریح درباره آنها میداد، گاه ارجاع میکردیه مقامات کشور و آنوقت کسی بود که می‌آمد و با وزیری صحبت میکرد یا با نخست وزیر صحبت میکرد و طرحی را یا پیشنهادی را که مستلزم چندین میلیون، چندده میلیون و گاه بیشتر هزینه بود در میان میگذاشت و آنوقت جریان تبدیل میشده یک مسابقه و مبارزه و گاه بدون هیچ مسابقه و مبارزه یک بدء و بستانی بین آن مقام و دستگاه دولتی و دفتر مخصوص پادشاه که مرتبه امکات بات و مراجعت از آنجا بود تا مسئله یک طوری فیصله پیدا میکرد. این مقامات و اشخاص متنفذ در اغلب طرحهای خودشان معمولاً موفق میشند. در دولتی که خود من کار میکردم موارد بیشمار بود. بخود من از این مراجعت چندین بار خیلی زیاد شد. ولی در دولت آموزگار باید من منصفانه بگویم هم بدلیل اینکه جلسه هزینه‌ها به ناقص رگرفته شده بود و دست دولت بسیار تنگ شده بود، به سبب

تورم و کسر بودجه و وظیفه ضد تورمی که دولت برای خودش قائل بوده بود اینکه بسیاری از وزراء تازه بودند و آشنا با این ترتیبات نبودند و مقاومت میکردند هم به دلیل پشتیبانی که نخست وزیر از وزرا یعنی در این زمینه ها میکرد، کمتر موردی را من میتوانم از موفق شدن این ماحابان نفوذ و مقامات مثال بزنم. ترتیب تصمیم گیری در مملکت روی هم رفته این بود که یا پیشنهادی از طرف هیئت دولت به شاه میشد و نظر شاه را نخست وزیر در شرکتیابی یا وزیر در شرکتیابی یا در جلسات شورای عالی اقتصاد جلب میکردند، یا از طرف شاه مطالبی اعلام میشد و تبدیل میشد به تصمیم دولت، وزرا و هیئت دولت مسئول یافتند راههای اجراء آن تصمیم بودند. بیشتر مسائل مهم بطور روزافزون با این صورت دوم تبدیل به تصمیم میشد، یعنی شاه گاهی بدون اطلاع بیشتر اعضاء کابینه یک برنامه سیاسی خیلی مهمی را اعلام میکرد دریک زمینه، و آن میشد تصمیم دولت و آنوقت مسابقه شروع میشد برای انجام هرچه سریعتر آن تصمیم پادشاه که گاهی هم اسم فرمان بآن میدادند و یا اصل و یا اصل انقلابی، یکی از دلائل نابسامانی کارها همین ترتیب تصمیم گیری لگام گسیخته بود که بدون مطالعه و بدون درنظر گرفتن هیچیک از جواب، مطالبی اعلام میشد و تصمیم گرفته میشد و در اجراء آن همچون بیشتر قصد نمایش دادن و نشان دادن توانائی و کارآئی مقام سیاسی بود، به ظاهر سازی برگزار میشد، یعنی وزارت خانه مسئول سعی میکرد در کوتاه ترین فرصت نشان بدهد که تصمیم را اجراء کرده، ولی در واقع تصمیم اجراء نشده بود و یک کارهای سطحی انجام شده بود. نتایج آن کارهای سطحی آنوقت عواقب خیلی بدی ببار میآورده که آن بحث دیگری است. بندرت میشود اشاره کرد که مطالبی از پائین توسط کارشناسان سنجیده شده باشد، به هیئت دولت پیشنهاد شده باشد و هیئت دولت آنرا بررسی کرده باشد و بعد شاه با آن موافقت کرده باشد و در آن تجربه بشود تصمیم مملکت. اینکه میگوییم بندرت، شاید زیاده روی باشد، ولی در اقلیت موارد چنین بود. در اکثر موارد تصمیم گیری از بالا بود. مستقیماً "از طرف شاه" یا بهرحال با نظر شاه بود و از جریان منظم کار خارج بود.

سؤال: آقای همایون گفته میشود که شاه در سالهای آخر گرفتا رتشت ترتیب تصمیم گیری بود برای انتخاب نخست وزیر، چقدر این مطلب موثر بود در رفتار کابینه آقای آموزگار؟

آقای همایون: این تشتیت فقط در مورد تعیین نخست وزیر نبود، بنظر من شاه در همه سیاستها یش در این اوخر دچار تشتیت بود. از طرفی میخواست اقتصاد ایران را متکی به یک بخش خصوصی بسیار نیرومند بکند. خیلی با خوشحالی اعلام میکرد که مسا موسسات خصوصی چندصد میلیون دلاری داریم که قابل مقایسه با همتایان اروپائی و امریکائی خودشان خواهد بود، و از طرفی سیاستها را اعلام میکرد که بخشن خصوصی را دچار رسگردنی میکرد و سبب میشد که سرمایه ها به خارج انتقال پیدا بکند و کسی سرمایه در کارهای بزرگ پکار نباشد، از طرفی به دنیای غرب درس میداد و

دستور میدادکه در مصرف نفت صرفه جویی کنند و نفت ماده نجیبی است و آنرا نسوزانند و از بین نبرند و از طرفی اجازه میدادکه تولیداتومبیل‌های بسیار بزرگ که در امریکا هم آن موقع تولیدش، یا داشت متوقف می‌شد و یا کاوش پیدا می‌کرد، در ایران بصورت مونتاژ با قیمتی خیلی بیشتر از بازار امریکا تولید شود و مصرف نفت بی‌حساب افزایش پیدا کند، از طرفی روی بهره‌وری، روی کارآئی، روی قدرت تولید تکیه می‌کرد و از طرفی سیاست‌های راعمال می‌کردو اجراء می‌کرده هرگونه رابطه‌ای را بین کار و مزد از بین می‌بردو کارگران و کارکنان دارای حق خودبه‌خود به افزایش سود و مزد و درآمد می‌شند، بدون اینکه هیچ‌کوشی برای افزایش بهره‌وری خود دکنند، این تنافض‌ها و تشتت‌ها در غالب سیاست‌های آن دوره دیده می‌شد، در مردم دولت آموزگار و رفتن دولت آموزگار، آموزگار و دولتش همانطور که عرض کرد مسائل مملکت بیودند بمعنای مصطلح کلمه، یک هیئت تکنوکرات بود و تصور می‌کرد که مسائل مملکت جنبه‌فنی دارد و با یاد این مسائل را حل کرد، بیشتر وقت هیئت دولت به امور خیلی جزئی می‌گذشت و امور تفصیلی می‌گذشت، بحث سیاسی در دولت خیلی کم انجام می‌گرفت، من به تعداد انگشتان دو دست فکر نمی‌کنم برسد، موادی هم که بحث سیاسی پیش آمد خیلی زود جلویش گرفته می‌شد، اصولاً "دولت" دستگاه دولتی بعنوان دستگاه تکنوکرات و دستگاه فنی که مسئله‌اش یک مسئله‌فنی است تلقی می‌شود و خودش اجازه نمیداد که وارد عمق مطالعه سیاسی بشود، البته واخریک قدری نگرانی در مردم امنیت مملکت پیدا شد، ولی آن نگرانی‌ها راهم شاه فوراً "برطرف کرد و به نخست وزیر گفت که هیچ‌نگران نباشد، با ارتشی که ایران در درجای نگرانی نیست و دولت بهتر است که به همان کار بودجه و تنظیم امور مملکت پردازد، اصولاً "بنظر من دولت آموزگار، دولت ما، از شش ماهه دوم کارش دیگر تناسبی و ارتباطی با وقاری که در مملکت می‌گذشت نداشت و می‌باشد یا دولت تغییر بکند یا روش‌های دولت تغییر بکند، آنچه ما می‌کردیم در آن شش ماهه دوم، ارتباطی با آنچه که در مملکت می‌گذشت نداشت، تغییر دولت با این معنی بنظر من اجتناب ناپذیر بود، اما می‌شد مسئله را همانطور که بود با آن روبرو شدحتی توسط آن دولت، دولت آموزگار با اینکه شاید تصور درستی از ابعاد مشکلاتی که مملکت دچار شده بودند نداشت، ولی اراده سیاسی لازم را برای غلبه بر آن مشکلات داشت یعنی تا دولت آموزگار، دستگاه حکومتی حد درصد هم مایل بود، هم مصمم بود و هم‌قا در بود که با دشمنان رژیم مبارزه بکند، هیچ‌نوع فکر آشتی در دولت آموزگار نسبت به دشمنان رژیم در میان نبود، با مخالفین صحبت می‌شد که بهتر است تمام سهائی برقرار بشود ولی دشمنان رژیم بهیچ‌وجه در این شمار قرار نمی‌گرفتند و هیچ‌فکر امتیاز دادن در آن دولت در میان نبود، با این ترتیب بنظر من می‌شد که دولت یک وظیفه تازه و بقول انگلیس‌ها و امریکا ایها یک "مندیت" تازه‌ای پیدا بکند و بجا اینکه وقتی را صرف جبرا ن کسر بودجه یا مسائل فنی از این قبیل بکند، به مسائل سیاسی مملکت پردازد و در توان آنوقت می‌بود بنظر من، با تغییر روحیه و با تغییر به اصطلاح آن "مندیت"، ولی شاه پیدا بود که دولت آموزگار را فقط مناسب میداند برای سرو صورت دادن به کارهای

اقتصادی مملکت و برآه انداختن چرخدستگاه حکومتی که انصافاً "از این جهت خیلی حکومت بدی نبود و اگر وقت پیدا میکرداین مسائل راحل میکرد، یکسال خیلی کم است برای حل مشکلاتی که مملکت آن موقع با آن دست به گریبان بود و شاه تصور میکرد که بهتر است مسئله سیاسی را که پیش آمده بود توسط یک کابینه سیاسی حل بکند، کسانی بودند که با دولت آموزگار رخت مبارزه میکردند، دروزارت دربار بخصوص مبارزه شدیدی میشد، از شرکت ملی نفت مبارزه شدیدی میشد، یکی از سیاسیون قبلی که واردوزارت دربار شده بود مقام بسیار مهمی پیدا کرده بود، او خیلی سخت با دولت مبارزه میکرد. اینها جبهه ای تشکیل داده بودند، درسا زمان امنیت با دولت مبارزه میشد، حتی میان استانداران کسانی بودند که چون اتکاء داشتند به دربار، و به سازمان امنیت، با دولت رسمان "مبارزه میکردند، اینها موقعیت دولت را ضعیف کرده بودند. در قم آیت الله ها بسبب حوادثی که روی داده بود و دیراندازیها که شده بود و طلبه ای که درخانه آیت الله شریعتمداری کشته شده بود آنها هم با دولت نظر موافقی نداشتند و توسط دوستا ن و کسانشان که یکی از آنها اتفاقاً عضو دولت بود، وزیر دولت آموزگار ربوی، به شاه پیغام میداند که این دولت با صلح دستها یش خونی شده و نمیتواند ادامه پیدا بکند. علت اینکه شاه آموزگار را تغییر داد این بود که تصور میکرد که زمان یک کابینه با صلح سیاسی فرا رسیده، منتهی در تعییر این "سیاسی" بنظر من اشتباه خیلی مصیبت با ری شدو آن اینست که سیاست را تلقی کردند که توانایی با همه خوش و بش کردن و ارتباط برقرار کردن، ایران در سال ۱۳۵۷ احتیاج داشت به سیاست تازه ای، به سیاست بمعنا ای که اروپائیها و امریکائیها بیشتر از آن میفهمند، یعنی به صفات بالای رهبری، توانایی بعده گرفتن مسئولیت و مقابله با خطر و با مخالفت و با هر چه است. ایران احتیاج داشت بیک سیاست خیلی استوار، روش وجدی و تزلزل ناپذیر، اینها صفاتی بود که نه در شاه بود، نه در نخست وزیری که انتخاب کرد بجای آموزگار، میگوییم که دولت آموزگار میباشد یا تغییر یکندیا روشها یش تغییر یکندی و هردوی اینکه رها کاملاً امکان داشت ولی بهیچوجه لازم نبود که تغییر بصورت تزلزل و متیاز داده باشد و ضعف نشان دادن هایی که دولت جانشین ما در پیش گرفت باشد.

سؤال: با زهم میگویند که ظاهراً "هر چند آقای آموزگار نخست وزیر بود، ولی آقای هویدا که وزیر دربار بود کارهای از پشت اداره میکرد؟

آقای همایون: نه، کارهای از پشت اداره نمیکرد، ولی متناسب نه به سبب اختلافی که بین نخست وزیر و وزیر دربار بود و بسبب صحبت هایی که نخست وزیر در هنگام معرفی کابینه و برنا مه اش به مجلس کرد و چنین تلقی شد که به نخست وزیر سبق حمله و انتقاد میکند، بین آنها مبارزه سختی درگرفت و وزیر دربار رهم بدلال شخصی که میخواست با نخست وزیر و جانشین خودش حسابها یش را تصفیه کند، هم بدلیل اینکه دولت آموزگار

و خود آموزگار را مناسب برای اوضاع و احوال نمیدید و یک روز به خود من گفت که شما بیش از اندازه اداری و تکنوقرات هستید، تغییر دولت را لازم میدانست و نقش در این حدبودنه در حکم دادن امور دولت تا وقتی که بودبا قدرت کارها یش را اداره کرد و خیلی بیش از دولت هویدا، وزراء اقتدار داشتند درا مورخودشان.

سوال : ملاحظاتی که منجر شد با ینکه دولت شریف امامی بر سر کار بیا بود؟

آقای همایون: چند ملاحظه بود، یکی اینکه شریف امامی شهرت داشت به دوستی با شوروی و به نزدیک بودن با انگلیش، و شاه خیال میکرد که در آن موقع باید مثل معمول دوره قاجاریه، در حالیکه ایران سال ۵۷ ایران دوره قاجاریه بودوا ین اشتباه را کرد که فکر میکرد با یدممثل دوره قاجاریه به قدرت‌های سنتی صاحب نفوذ در ایران امتیازاتی بددهد و خیال آنها را جمع بکندورا حت بکند، تا بحرا حل بشود. بزرگترین برگ برنده شریف امامی روابطی بودکه با انگلیسها داشت و روابطی بود که با روسها داشت، دومین برگ برنده اش ادعای این بودکه از خانواده روحانی است نمیدانم پدرش یا پدر بزرگش روحانی بودندیا رهبر مذهبی بودند و خودش با مقامات مذهبی ارتباطات بسیار نزدیکی داشت که معلوم شد به یوجه اینطور نیست و ادعای بوده، سومین عاملی که در انتخاب و برگزیدن او تاثیر داشته اعتماد زیادی بودکه شاه به او داشت، چون سالها بنیاد پهلوی را اداره کرده بود و بنیاد پهلوی کارهای مالی ساده و دربار را میکرد بعنی امور مالی و اقتصادی، و طبیعی است که ارتباط اقتصادی و مالی در طول سالهای دراز، اعتماد خیلی زیادی بوجود می‌آورد. البته مجلس سنای را با قدرت زیاد مثل یک مدرسه و سربازخانه اداره کرده بود و این تلقی میشده است که قدرت اداره و رهبری را در دولت خوب فرق میکند که انسان مجلس سنای آن سالها را بتواند اداره بکند تا کشور ایران را در سال ۱۳۵۷ این عوامل سبب شد که شاه که میخواست با رهبران مذهبی و با انگلستان و شوروی وضع بهتری پیدا بکند شریف امامی را بیاورد روی کار.

سوال : آقای همایون بنظر شما علت انقلاب ایران چه بود؟

آقای همایون: علت نمیشود گفت، علل با یدگفت، امری به این پیچیدگی و وسعت نمیتواند یک علت داشته باشد. من این موضوع را در یک کتابی که نوشته ام با یک تفصیل بیشتر بیان کرده ام، ولی برای بحث امروز سعی میکنم بطور خیلی خلاصه عرض بکنم. ایران اساساً "به این دلیل دچار انقلاب شده نظام سیاسی ایران جوا بگوی مسائلی که جا معه با آن روبرو بود دیگر نبودو انقلاب با این دلیل روی داد که این نظام سیاسی درهم فروریخت و درهم شکست و از کار بازماند، این البته تعریف انقلاب بود، یکی از تعریف‌های انقلاب اینست که نظام سیاسی توانائی خودش را در حل مسائل، در اداره جا معده زدست بدهد، ولی چطور شد که انقلاب در آن روی داد و توسط آن نیروها رهبری شد و پیروزی رسید، به دلائل بیشماری بر میگردد.

بها يين برميگرددكه بهر حال تعصباً مذهبی مردم و سلسله مراتب رهبران مذهبی و داعیه قدرت طلبی و حکومت طلبی که در اصل فکر شیعه گری هست، اين همیشه خط مر بالقوه ای را متوجه نظام حکومتی ايران، هر ظا می که بود میگردوکافی بود که نظام حکومتی ضعیف بشود تا این نیرو خودش را به صحته بیا و رد و مستقر بکند و همین طور هم شد، به این برمیگرددكه نظام حکومتی اiran دچار کند و سستی و رکود و فساد و عدم تحرك شده بود، رهبری سیاسی از توئانایی پیش بینی مشکلات و مقابله با مشکلات و تطبیق دادن خود با شرائط تازه عاری شده بود و یک پیروی و فرتوتی و فرسودگی بر همه نظام حکومتی چیره شده بود، به این دلیل بود و با این برمیگشت که جامعه ایرانی که تشنه پیشرفت بود و انتظارات خیلی بزرگی پیدا کرده بود، به اندازه کافی پیش نرفت و انتظاراتش برآورده نشد، به این برمیگرددكه رژیمی که تمام قدرت و مشروعیت خودش را بد لیل استحکام و تردیدنا پذیریش در بکار بردن آن وسائل برای دفاع خودش، بدست آورده بود، در لحظه خطر، از بکار بردن آن وسائل خودداری کردو در دفاع از خودش تردید نشان داد. با این دلیل برمیگرددكه امتیازهای که سالها و دهه ها به عقل سليم و به منطق و به حکومت درست داده شده بود، دیر عرض چند هفته و چند ماه به نیروهای مخالف و دشمن و کسانی که فقط در پی سرنگون کردن رژیم بودند داده شد. به این برمیگرددكه توده مردم اiran نمیدانستند که چه میکنند و نمی فهمیدند که چه میخواهند و روشن فکران نه میدانستند که چه میکنند و چه میخواهند، نه حتی اگر میدانستند آن استحکام فکری و اخلاقی و ایدئولوژیک را داشتند که مواضع خودشان را عوض نکنند و به معتقدات خودشان خیانت نکنند. به این برمیگرددکه هم جا مده و هم حکومت آنجائی که ادعا میکردند ایستادند و زیر پای خودشان را خالی کردند. با این برمیگرددکه تمام معايبی که در خلقيات و روحیات ملی ماست، و در نظام حکومتی ما بود در یک دوره کوتاه تاریخی توانست که ظاهر بشود و روی آب بیاید به اصطلاح، انقلاب اiran، انقلاب اسلامی اiran، انقلاب واقعی شاه و ملت است بصورتی که در سال ۱۳۴۱ ادعا شد ولی نبود و در ۱۳۵۷ تحقق پیدا کرد. حقیقتاً اگر ما یک انقلاب شاه و ملت داشتیم، این انقلاب ۱۳۵۷ بود. شاه آنچه توانست برای پیروزی انقلاب کردو ملت آنچه توانست برای به حکومت رساندن ملیان انعام داد و از هیچ فدایکاری، مردم، ملت و اکثریتشان خودداری نکردند، از هیچ اقدامی که به دشمنانش کمک بکند، شاه فروگزار نکردو دستگاه حاکم همگی هراشتبا هی که ممکن بود مرتکب شدند و هر رضفی که امكان داشت نشان دادند. اگر خیلی خلاصه بخواهیم برداشت بکنیم انقلاب اiran به این دلیل روی داد، با این علت روی داد که آنچه ادعا میکردیم با آنچه در واقع بودیم بسیار بسیار تفاوت داشت. ادعا میکردیم کشوری روبه پیشرفت، در حال رسیدن به تمدن بزرگ هستیم، در حالیکه بدتریم و عقب مانده ترین ایدئولوژیها را بدآسانی حتی روشن فکران ما میپذیرفتند. ادعای ما کردیم رژیم ثابت و نیرومند هستیم در حالی که در مقابل یک با دماغه مخالف به لرزه در آمدیم، ادعا میکردیم که روش بین و آگاه هستیم، در حالیکه سراپا اشتباه بو دیم و ندادیم. اگر یک دلیل بشود آورده آن ورطه بسیار عمیقی بود بین آنچه

ادعا میکردیم و میپنداشتیم که هستیم با آنچه که واقعاً بودیم .

سؤال: نظرتان را راجع به علل انقلاب ایران و حکومت آینده ایران گفتید. بعد از انقلاب و بیرون آمدن عده زیادی از مردم ازکشور، گروههای مخالف با رژیم اسلامی در سراسر دنیا تشکیل شده است، نقش اینها را شما برای حکومت آینده ایران یا به شمررسیدن یک حکومت دیگری در ایران چه میبینید و فعالیت اینها را تاچه حد منطقی میدانید؟

آقای همایون: بی تردید هر مبارزه‌ای که با رژیم کنونی ایران بشود و شده، ارزش خودش را دارد و داشته است. من خیلی به کار آئی گروههای مخالف در خارج از ایران اعتقادی ندارم و خیلی تصور نمیکنم که فعالیت اینها در شکل دادن به رژیم آینده ایران، حکومت آینده ایران و سیاستهای آینده ایران تاثیری داشته باشد، ولی خالی از تاثیرهم نخواهد بود. به حال ورزش‌های فکری و کوشش‌های تشکیلاتی که در این چند سال شده و همچنان دارد میشود اثری کم و بیش بر آینده ایران خواهد گذاشت. رویه معرفته من دچار سرخوردگی و تاحدی نو میدی هستم، نه تنها از بابت گروههای مخالفی که در خارج از ایران فعالیت کردند، بلکه جماعت بسیار بزرگ ایرانی که به خارج آمده‌اند، گلهای سربه‌جا معداً ایرانی، بقول خودشان و به اعتقاد خودشان از ایران خارج شده‌اند. سه سال و نیم است که این ایرانیها، تعدادشان نیم میلیون یا یک میلیون، ارقام گوناگون تخمین زده می‌شود، از ایران آمده‌اند و در اروپا و امریکا و در فضای بکلی متفاوت با ایران در محیط‌های آزاد از نظر سیاسی مشغول زندگی و فعالیت شده‌اند. من در این سه‌یا چهار سال ندیدم تغییر محسوسی، قابل ملاحظه که جای خوددارد، در روحیات و خلق و خو و عادات ذهنی این جماعت بسیار بزرگ که عموماً "از درس خوانده‌ترین و فهمیده‌ترین مردم ایران هستند، پیدا شده باشند. بنظر میرسد که انقلاب، آنچنان راحتی آنچنان ترکرده است. بسیاری از معايی که سبب شدن‌دهکار ایران به چنین روزی بیفتد هنوز در اکثراً ایرانیانی که به خارج آمده‌اند نمایان است و حتی شدت بیشتری بخودش گرفته و به سبب دشواری و ابهام و تردید درباره آینده، این معايیب حتی بیشتر شده است. من امیدوار بودم که انقلاب درس عبرتی برای ایرانیها شده باشد، امیدوار بودم که ایرانیها اکنون که چنین بهای سنگینی پرداخته‌اند رصداصلاح خودشان و رفتارها و روش‌ایشان برآیند امیدوار بودم که ایرانیها ارتباطی میان معايیب اخلاقی و اشکالات رفتاری خودشان با آنچه برسان آمده برقرار بکنند و درنتیجه سعی بکنند که آن اشکالات و آن معايیب را برطرف کنند. متناسب‌انه از قدم اول می‌بینم که ایرانیها هرگونه امیدی را به اصلاح و تعديل از دست داده‌اند و قطع کرده‌اند. چون از همان آغاز هیچ ارتباطی میان کم و کاستی‌های خودشان با سرنوشتی که پیدا کرده‌اند می‌بینند، و با اصرار عجیبی در صدد جمع آوری دلیل و بینه هستند برای اینکه این انقلاب و آوارگی و مسائلی که به همراه آن دامنگیر آنها و ملت ایران شده، هیچ‌ربطی به ملت ایران و خودشان

نداشته و یک توطئه ساخته و پرداخته خارجی بوده و درنتیجه نه انگیزه برای مبارزه با خمینی باقی می‌گذارند، چون می‌گویند اثقلاب را دیگران کرده‌اند، تغییر راهم دیگران با یادبودهند، نه هیچ لزومی می‌بینند با این ترتیب که دستی درا خلاق و رفتار و برداشت‌های خودشان ببرند. این افسانه‌ای که ما درباره علل انقلاب بین خودمان ساخته‌ایم و افسانه‌هایی که ساختیم سبب شده که یک حالت تخدیر و فلسفه‌گذاری بـما دست بدهد و از هرگونه تفکر سازنده، بـیـشـتـرـمـاـ خـالـیـ بـشـوـیـمـ . اـینـ خـاصـیـتـیـ کـهـ درـبـیـشـتـرـ اـیرـانـیـهـاـئـیـ کـهـ اـزاـیـراـنـ خـارـجـ شـدـهـ اـنـدـ،ـ یـاـ اـیرـانـیـهـاـیـ آـوارـهـ،ـ دـیدـهـ مـیـشـودـ،ـ طـبـعـاـ" تـاـ ثـیـرـاـتـشـ رـاـ درـگـرـوـهـهـاـیـ مـخـالـفـ هـمـ گـذـاشـتـهـ .ـ گـروـهـهـاـیـ مـخـالـفـ مـثـلـ اـینـهاـ اـزـدـسـترـسـیـ دـاـشـتـنـ بـهـ توـدهـ اـیرـانـیـ محـرـومـ هـسـتـنـدـ .ـ گـروـهـهـاـیـ مـخـالـفـ هـمـ کـهـ ماـ دـرـاـ اـیرـانـ دـاـشـتـیـمـ وـ فـعـالـیـتـ مـیـکـرـدـنـدـ آـنـهـاـ هـمـ کـهـ اـینـجاـ هـسـتـنـدـ بـهـ دـلـیـلـ رـوـاـنـشـنـاسـیـ وـ فـضـایـ فـکـرـیـ تـوـدهـ مـرـدـمـ نـبـودـنـدـ .ـ اـینـهاـیـ هـمـ کـهـ اـینـجاـ هـسـتـنـدـ بـهـ دـلـیـلـ رـوـاـنـشـنـاسـیـ وـ فـضـایـ فـکـرـیـ غالـبـ بـرـجـمـاـعـتـ بـزـرـگـ اـیرـانـیـاـنـ آـوارـهـ،ـ نـمـیـتـوـانـنـدـ اـزـنـیـروـیـ آـنـهـاـ استـفادـهـ بـکـنـدـ،ـ درـنـتـیـجـهـ مـبـارـزـهـ معـنـیـ وـاقـعـیـ پـیـداـنـکـرـدـهـ وـدـرـاـ بـعـاـدـکـوـچـکـیـ باـقـیـ مـانـدهـ وـبـعـاـدـکـوـچـکـ هـمـیـشـهـ بـضـرـرـ مـبـارـزـهـ اـسـتـ وـسـبـ مـیـشـودـکـهـ هـمـ اـزـ تـاـثـیـرـشـ کـاـسـتـهـ بـشـوـدـ وـهـمـ اـزـ وـاقـعـیـتـشـ .ـ منـ گـروـهـهـاـیـ مـخـالـفـ رـاـ درـخـارـجـ اـزـ اـیرـانـ هـمـ مـسـئـولـ وـهـمـ قـرـبـانـیـ رـوـاـنـشـنـاسـیـ عمـومـیـ جـمـاعـاتـ آـوارـهـ اـیرـانـیـ درـخـارـجـ مـیـبـینـمـ .ـ مـسـئـولـ هـسـتـنـدـبـرـاـیـ اـینـکـهـ اـزـ آـغاـزـ سـعـیـ نـكـرـدـنـدـکـهـ وـضـعـ رـاـ درـپـرـتـوـ وـاقـعـیـاتـ بـبـیـنـنـدـ وـدـرـنـتـیـجـهـ بـهـ آـنـ هـدـفـ اـصـلـیـ کـهـ منـ دـارـمـ وـ بـکـنـنـدـکـهـ اـوـضـاعـ رـاـ درـپـرـتـوـ وـاقـعـیـاتـ بـبـیـنـنـدـ وـدـرـنـتـیـجـهـ بـهـ آـنـ هـدـفـ اـصـلـیـ کـهـ اـینـکـهـ بـاـ اـینـ روـحـیـهـاـیـ کـهـ اـیرـانـیـهـاـ دـاـرـنـدـوـبـاـ بـرـداـشـتـیـ کـهـ اـزـ قـضـایـاـ دـارـنـدـ،ـ اـصـلـاـ"ـ جـائـیـ بـرـایـ مـبـارـزـهـ وـاـقـدـامـ نـمـیـبـینـدـوـنـمـیـ شـنـاسـنـدـ .ـ دـرـاـیـنـ فـضـاـ کـسـانـیـ کـهـ دـاـرـنـدـ فـعـالـیـتـ مـیـکـنـدـمـحـکـومـ بـهـ کـمـ اـثـرـیـ وـبـیـ اـثـرـیـ هـسـتـنـدـ .ـ بـهـ حـالـ بـاـکـمـالـ تـاـسـفـ دـنـبـالـهـ مـعـاـیـبـیـ کـهـ کـارـمـلـکـتـ مـاـ رـاـ بـهـ آـنـجـاـ رـسـانـدـ،ـ الـانـ بـهـ خـارـجـ اـزـ مـلـکـتـ کـشـانـدـهـ شـدـهـ وـ جـامـعـهـ اـیرـانـیـ درـخـارـجـ اـزـ مـلـکـتـ جـامـعـهـ اـیـ اـسـتـ بـسـیـارـ کـمـ اـثـرـ،ـ بـسـیـارـ پـرـاـکـنـدـهـ وـ فـاـقـدـحـیـثـیـتـ لـازـمـ .ـ اـیرـانـیـهـاـ درـکـشـورـهـاـیـ کـهـ زـنـدـگـیـ مـیـکـنـدـمـمـکـنـ اـسـتـ کـهـ بـسـبـ اـفـرـاـدـ بـرـجـسـتـهـ،ـ آـبـرـوـئـیـ درـجـاـ مـعـهـهـاـیـ کـهـ مـیـزـبـاـنـشـانـ هـسـتـنـدـ کـسـبـ کـرـدـهـ باـشـنـدـ درـاـ مـرـیـکـاـ نـیـسـتـ کـهـ مـرـدـمـ اـزـیـکـ جـاـ مـعـهـ اـیرـانـیـ کـهـ یـکـ خـصـوصـیـاتـیـ دـاشـتـهـ باـشـ وـیـکـ کـاـ رـهـاـئـیـ تـوـانـتـهـ باـشـدـاـنـجـاـ مـبـدهـ،ـ نـاـمـنـمـیـرـنـدـ .ـ درـهـمـیـنـ کـشـورـاـ مـرـیـکـاـ هـیـچـاقـلـیـتـ قـوـمـیـ نـیـسـتـ کـهـ اـزـ نـظـرـ بـیـ اـثـرـیـ وـبـیـ خـاصـیـتـیـ حـقـیـقـتـاـ"ـ قـاـبـلـ مـقـایـسـهـ بـاـ اـیرـانـیـهـاـ باـشـدـکـهـ عـدـهـ آـنـهـاـ هـمـ خـیـلـیـ زـیـادـاـسـتـ وـاـلـحـاظـ تـرـکـیـبـ اـجـتمـاعـیـ وـصـفـاتـ فـرـدـیـ وـ اـمـکـانـاتـ مـاـدـیـ وـمـعـنـوـیـ اـزـ بـسـیـارـیـ اـزـ آـنـ اـقـلـیـتـهـاـیـ قـوـمـیـ هـمـ بـالـاتـرـانـدـ .ـ دـرـاـ روـپـاـ هـمـ بـهـمـیـنـ طـرـیـقـ ،ـ آـنـچـهـ اـزـ اـیرـانـیـهـاـ ظـاهـرـ مـیـشـودـ بـصـورـتـ وـعـنـوـانـ موـاـدـچـاـ پـیـ وـبـرـنـاـ مـهـ هـایـ تـلـوـیـزـیـوـنـیـ وـرـاـ دـیـوـئـیـ وـاـمـثـالـ آـنـهـاـ ،ـ مـتـاـسـفـاـنـهـاـ زـسـطـحـیـ بـرـخـورـدـاـ رـاـسـتـ کـهـ هـیـچـ کـمـکـیـ بـهـ اـفـزـاـیـشـ اـینـ حـیـثـیـتـ وـاعـتـبـارـاـ جـتـمـاعـیـ نـمـیـکـنـدـ وـهـیـچـ کـمـکـیـ بـهـ آـمـوزـشـ

مردم نمیکند و یا کمک خیلی کمی میکند. متأسفانه من ناچارم این گفتگوییم را با بدبینی پایان بدهم. ما ازانقلابی که روی داد در ۱۳۵۷ تقریباً "هیچ درس سودمندی نگرفتیم، من میترسم که آینده ایران دنباله گذشته ایران باشد. هر آینده دنباله گذشته است، ولی آینده میتواند بهبود گذشته هم باشد. این برداشتی که اکثر ایرانیها دارند سرنوشت آینده ما خیلی بهتر از گذشته نباشد.

خیلی متشرم